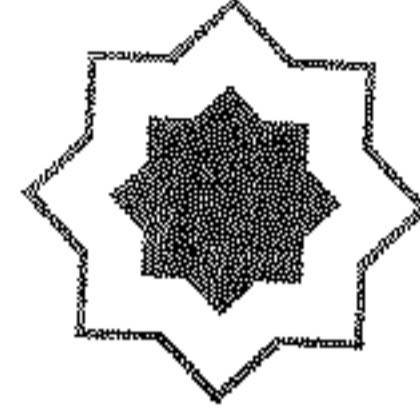


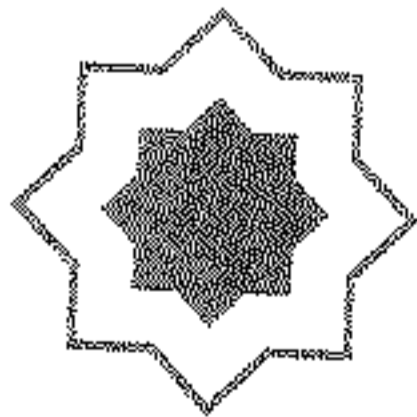
امام محمد غفاری

پروہی بیرون
وجود، غیبت و مدیبت امام زمان
عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى
فَرَجُهُ الشَّرِيفُ

قنبر علی صمدی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



امام حمی غائب

پڑوسی پیرامون

وجوں غیب و مدیریت امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فُرْجَةَ الشَّرِيفِ

✽ قنبر علی صمدی

سرشناسه	: صمدی، قنبرعلی، ۱۳۴۸ -
عنوان و نام پدیدآور	: امام حنی غائب؛ پژوهشی پیرامون «وجود»، «غیبت» و «مدیریت» امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» / قنبرعلی صمدی.
مشخصات نشر	: قم: موسسه بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج)، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۲۱۶ ص.
شابک	: 978-600-7120-85-9
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
عنوان دیگر	: پژوهشی پیرامون «وجود»، «غیبت» و «مدیریت» امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف».
موضوع	: محمد بن حسن (ع)، ۲۸۴ - ۳۵۹ ق.
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -- احادیث
موضوع	: Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Hadiths
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -- غیبت -- احادیث
موضوع	: Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Occultation -- Hadiths
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷۴/۲۲۴BP الف ۸ ص /
رده بندی دیوبندی	: ۴۶۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۲۲۱۲۲۰

امام حنی غائب

پژوهشی پیرامون وجود، غیبت و مدیریت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف



بنیاد نشر مهدی موعود
انتشارات

- * مؤلف: قنبرعلی صمدی
- * طراح جلد و صفحه آرا: مسعود سلیمانی
- * ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف
- * شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۸۵-۹
- * نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۹۷
- * چاپ: چاپخانه موسسه بوستان کتاب
- * شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
- * قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: خیابان شهدا / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان / پ: ۲۶ / تلفن: ۱/۳۷۸۴۱۱۳۰-۳۷۷۴۴۲۷۳-۲۵
○ تهران: خیابان انقلاب / خیابان قدس / خیابان ایتالیا / پ: ۹۸ / تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۹۸۶۰۰ / نمابر: ۰۲۱-۸۹۷۷۴۳۸۱

○ www.mahdaviat.ir

○ info@mahdaviat.ir

○ Entesharatboniyad@chmail.ir

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۹
فصل یکم. مفاهیم	۱۱
مفهوم «امام حیّ غائب».....	۱۱
الف) واژه «امام».....	۱۱
ب) واژه «حیّ».....	۱۹
مقصود از «امام حیّ غائب».....	۲۰
فصل دوم. وجود امام حیّ	۲۵
ضرورت جود امام حیّ.....	۲۵
دلایل اثبات وجود امام حیّ.....	۳۰
الف) براهین عقلی ضرورت وجود امام حیّ.....	۳۰
۱. قاعده لطف و ضرورت وجود امام حیّ.....	۳۱
تعریف لطف.....	۳۲
ضرورت لطف.....	۳۳
دلالت قاعده لطف بر وجوب امامت.....	۳۶
دلالت قاعده لطف بر وجود بالفعل امام مهدی <small>عجل الله تعالی فرجه الشریف</small>	۴۰
۲. برهان واسطه فیض و ضرورت وجود امام حیّ.....	۴۱
مفهوم و اقسام فیض.....	۴۱
ضرورت وساطت در فیض.....	۴۳
امام واسطه فیض الاهی.....	۴۵
۳. برهان فطرت و ضرورت وجود امام حیّ.....	۴۹
۴. هدف مندی نظام خلقت و ضرورت وجود امام حیّ.....	۵۲
عبودیت و هدف خلقت.....	۵۳
خلافت و هدف خلقت.....	۵۷

۵۹.....	ابتلا و هدف خلقت
۶۵.....	۵. کمال و جاودانگی دین و ضرورت وجود امام حئی
۶۶.....	کمال دین
۶۷.....	جهانی بودن دین
۶۷.....	جاودانگی دین
۶۸.....	امام، ضامن کمال و ماندگاری دین
۷۲.....	ب) دلایل نقلی لزوم وجود امام حئی
۷۲.....	۱. آیات
۸۴.....	۲. روایات
۸۷.....	فصل سوم. معرفت امام حئی
۸۸.....	ضرورت معرفت امام حئی
۹۲.....	جایگاه معرفتی امام حئی
۹۳.....	۱. امام سبب بقای نظام هستی
۹۴.....	۲. امام مظهر اسماء الله
۹۶.....	۳. امام جلوه وجه الله
۹۹.....	۴. امام مظهر تام ولایت
۱۱۱.....	۵. امام اسوه کامل هدایت
۱۱۶.....	۶. امام معیار معرفت و اطاعت
۱۲۵.....	۷. امام مفسر و سخنگوی قرآن
۱۲۹.....	فصل چهارم. غیبت امام حئی
۱۲۹.....	چیستی و چگونگی غیبت امام حئی
۱۲۹.....	۱. مفهوم و مصادیق غیبت
۱۳۰.....	۲. حضور دو گانه امام (آشنا- ناشناس)
۱۳۱.....	۳. بررسی دو فرضیه درباره چگونگی غیبت امام دوازدهم <small>عجل الله تعالی فرجه الشریف</small>
۱۴۰.....	چرایی غیبت امام حئی
۱۴۱.....	۱. حکمت‌های غیبت امام حئی در روایات

۱۵۱.....	۲. چرایی تداوم غیبت امام حی
۱۵۹.....	ارتباط با امام حی غائب <small>علیه السلام</small>
۱۶۴.....	آثار و فوائد امام حی غائب <small>علیه السلام</small>
۱۷۱.....	فصل پنجم. مدیریت غائبانه امام حی
۱۷۲.....	مدیریت امام غائب <small>علیه السلام</small> در عصر غیبت صغری
۱۷۴.....	۱. نیابت خاصه (نواب اربعه)
۱۸۰.....	۲. نیابت عامه (نهاد مرجعیت و ولایت فقیه)
۱۸۱.....	۳. وجوب رجوع به نواب عام در عصر غیبت
۱۸۴.....	مدیریت امام غائب <small>علیه السلام</small> در عصر غیبت کبری
۱۸۴.....	۱. ولایت فقیه، تبلور حاکمیت نیابتی امام حی غائب <small>علیه السلام</small>
۱۸۶.....	۲. شرایط و ویژگی‌های ولی فقیه
۱۸۹.....	۳. وظایف و اختیارات ولی فقیه
۱۹۱.....	۴. دیدگاه فقهای شیعه درباره حیطه اختیارات ولی فقیه
۱۹۵.....	۵. گستره اختیارات ولی فقیه از دیدگاه امام خمینی <small>رحمته الله علیه</small>
۲۰۱.....	کتابنامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

یکی از بنیادی‌ترین اصول اعتقادی شیعه، باور به وجود امام معصوم پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و استمرار خط امامت و وصایت در طول زمان است؛ به گونه‌ای که تا قیامت هیچ دوره و زمانی خالی از ولی معصوم نیست، بلکه همواره امام و حجت‌الاهی یا به صورت آشکار یا به صورت پنهان و غائبانه^۱ در جامعه حضور دارد.

در میان امامان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام مصداق روشن «امام غائب»، دوازدهمین امام شیعیان حضرت مهدی عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى وَرَحِمَهُ الشَّرِيف است و در لسان روایات نیز، مفهوم «غیبت» و «امام غائب» ناظر به وجود مقدس آن حضرت است، چرا که این وضعیت مختص دوران امامت آخرین امام حضرت مهدی عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى وَرَحِمَهُ الشَّرِيف است، زیرا شرایط سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی پس از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به گونه‌ای رقم خورده است که امامان شیعه (جز در اندک زمانی) نه تنها مبسوط‌الید نبودند، بلکه غالباً از سوی حکام جور با محدودیت‌های شدیدی مواجه گردیدند. این سخت‌گیری‌ها برای برخی از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام مانند امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام و امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام به قدری شدید بوده است که دسترسی و ارتباط علنی شیعیان را با امامشان بسیار دشوار کرده است، اما هرگز این ارتباط به طور کامل قطع نگردیده است. لکن پس از شهادت امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام این وضعیت به گونه‌ای بوده است که سبب غیبت و پنهان‌زیستی امام دوازدهم عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى وَرَحِمَهُ الشَّرِيف گردیده است.

گسست ارتباط رسمی میان امام و شیعیان پس از شهادت امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام و غیبت فرزندش امام دوازدهم حضرت مهدی عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى وَرَحِمَهُ الشَّرِيف، این پرسش و شبهه را برای مخالفان شیعه پدید آورده است که امام غائب و دور از دسترس، وجود و عدمش یکسان بوده و هیچ تأثیری در عرصه تعاملات اجتماعی و زندگی مردم نخواهد داشت!

غرض از القای این گونه‌شبهات، خرافی‌پنداشتن موضوع مهدویت و اعتقاد به غیبت حضرت مهدی عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى وَرَحِمَهُ الشَّرِيف در این عصر و زمان است؛ چرا که در نظام اعتقادی شیعه، مهدویت

۱. شیخ طوسی، *الأمالی*، ص ۲۱.

اساس تفکر شیعی و تبلور عینی اندیشه امامت شمرده می شود؛ از این رو، همواره این اصل رکن اعتقادی شیعه، مورد هجوم دشمنان شیعه بوده است.^۱ نمونه بارز این دشمنی را در تلاش گسترده فرقه ضالّه وهابیت می توان مشاهده نمود که با تبلیغات رسانه‌ای و چاپ و پخش وسیع کتاب‌های ضد شیعی،^۲ سعی دارند اعتقاد شیعیان به وجود امام غائب را امری موهوم القا کنند و با نشر این گونه شبهات، اذهان مردم را نسبت به این رکن اعتقادی شیعه، متزلزل نمایند.

با توجه به اهمیت اعتقاد به امام حئی غائب و جایگاه مهدویت در فرهنگ اعتقادی شیعه، لازم است مبانی عقلی و نقلی ضرورت وجود امام حئی غائب در جامعه، با دلائل متقن، اثبات و مبرهن گردد و آثار وجودی و نقش آفرینی امام غائب در جامعه، به روشنی تبیین شود.

در این باره، چند پرسش اساسی قابل طرح است مانند اینکه؛ چرا باید امام حئی همواره وجود داشته باشد؟ وجود امام حئی چه تأثیری در عالم و زندگی مردم دارد؟ اگر وجود امام حئی لازم است، پس چرا غائب و ناپیدا است؟ امامی که از نظرها پنهان است چگونه جامعه دینی را مدیریت و رهبری می کند؟ و...

در این پژوهش، به این گونه پرسش‌ها، با اسلوب علمی پاسخ داده شده است.

۱. شبهه افکنی مخالفان شیعه و ایجاد تردید درباره جایگاه مهدویت و اعتقاد به امام غائب علیه السلام دارای سابقه طولانی است و علمای شیعه از گذشته دور تا کنون هرکدام متناسب با شرایط زمان خود به آن پاسخ داده و آثار علمی زیادی در این زمینه از خود به جای گذاشته‌اند. از میان آثار قدما، می توان به پاسخ‌های علمی بزرگانی چون شیخ مفید در «رسائل فی الغیبه»، سید مرتضی در «الشافی فی الامامة» و «المقنع فی الغیبه»، فاضل مقداد در «الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد»، صلاح الدین حلبی در «تقریب المعارف» و... اشاره نمود. از آثار معاصرین، می توان به: «بحوث حول المهدي»، شهید محمد باقر صدر؛ «شبهات و ردود»، سامی البدری؛ «من هو المهدي» ابوطالب تجلیل؛ «المهدي فی الفكر الاسلامی» هاشم العمیدی؛ «دادگستر جهان» آیت الله ابراهیم امینی؛ «اصالت مهدویت» آیت الله صافی گلپایگانی؛ «امام مهدی، موعود موجود» آیت الله جوادی آملی و... اشاره نمود.

۲. یکی از نمونه‌های آن، کتاب «عجیب ترین دروغ تاریخ» برای مخاطبان شیعه است. این کتاب که اصل آن به زبان عربی با عنوان «متی یشرق نورك ایها المنتظر» توسط عثمان خمیس نگاشته شده، در سال ۱۳۸۷ توسط فردی به نام اسحاق دبیری به فارسی ترجمه و چاپ شده است که تنها چاپ نخست آن با تیراژ هفتاد و پنج هزار نسخه در میان حجاج و زوار شیعی به صورت رایگان توزیع شده است.

فصل یکم. مفاهیم

مفهوم «امام حیّ غائب»

در عنوان کلی تحقیق، سه کلید واژه؛ یعنی «امام»، «حیّ» و «غائب» وجود دارد که تبیین مفردات این واژگان و مفهوم ترکیبی آن در فهم اجمالی موضوع تأثیر داشته و جزء پیش‌نیازهای بحث شمرده می‌شود:

الف) واژه «امام»

کلمه «امام» و «امامت» در لغت عربی از ریشه «أَمُّ» و به معنای جلو و پیش است^۱ و درباره مطلق پیشوایی، سرپرستی و مقتدا بودن به کار می‌رود.^۲ به چیزی که به او اقتداء شده و در کارها مقدم داشته می‌شود «امام» گفته نمی‌شود؛ خواه انسان باشد یا کتاب و یا چیز دیگر؛ حق باشد یا باطل، جمع آن «أَئِمَّة» است.^۳ بنابراین، در مفهوم «امام» و مشتقات آن، نوعی اقتدا و پیروی نهفته است که از یک سو معنی پیشوایی و از سوی دیگر تبعیت را می‌رساند که طبعاً نوعی پیروی گروهی را به همراه دارد.

مفهوم لغوی واژه «امام» و «امامت» عاری از بار ارزشی بوده و به خودی خود، مفهوم قداست را افاده نمی‌کند، بلکه معنای مثبت و منفی و نیز حیطة پیشوایی و اینکه این امامت و رهبری در

۱. عمید، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۳۴۷.

۲. لسان العرب، ج ۱، صص ۲۱۳ و ۲۱۴.

۳. رک: مفردات الفاظ القرآن، ص ۸۷.

قلمرو دینی مردم است یا در حوزه دنیایی آنان از قراین استعمالی و شواهد و دلائل دیگر که تعیین کننده هریک از جنبه‌های یاد شده است، انتزاع می‌شود.

در قرآن کریم نیز کلمه «امام» به همان معنای عام لغوی به کار رفته است؛ پنج بار به صورت مفرد^۱ و پنج بار به صورت جمع.^۲ در همه این موارد کلمه «امام» و «أئِمَّة» به معنای مطلق پیشوایی و رهبری استعمال شده و از پیشوایان هر دو گروه حق و باطل به «أئِمَّة» تعبیر شده است و هرگاه ویژگی و خصوصیتی مدنظر بوده است با قید و قرینه بیان گردیده و ویژگی هر کدام را نیز یادآور شده است.

در آیات قرآن، کلمه «ائمه» سه بار درباره رهبران الهی که پیروان خود را به راه سعادت و صلاح و فلاح فرامی‌خوانند و دو مرتبه در مورد رهبرانی که پیروان خود را به آتش و جهنم دعوت می‌کنند، به کار رفته است. درباره رهبران الهی و پیشوایان جبهه حق می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۳

و درباره سردمداران کفر و رهبران جبهه باطل می‌فرماید:

﴿فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ﴾^۴ ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَنْصُرُونَ﴾^۵.

۱. مانند: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ سوره بقره، آیه ۱۲۴؛ ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ سوره اسراء، آیه ۷۱؛ ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ سوره هود، آیه ۱۷؛ ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ سوره فرقان، آیه ۷۴؛ ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ سوره احقاف، آیه ۱۲. (البته در دو جای دیگر قرآن نیز کلمه «امام» و «اماما» به صورت مفرد در غیر معنای مقتدا و پیشوایی به کار رفته است مانند: ﴿وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ سوره حجر، آیه ۷۹؛ ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ سوره یس، آیه ۱۲؛ که در آیه نخست «امام» به معنای طریق و راه است و آیه دوم به معنای لوح محفوظ می‌باشد.

۲. مانند: ﴿فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ﴾؛ سوره توبه، آیه ۱۲؛ ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ سوره انبیاء، آیه ۷۳؛ ﴿وَنَجْعَلُهُمْ أئِمَّةً وَنَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ سوره قصص، آیه ۵؛ ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ سوره قصص آیه ۴۱ و ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ سوره سجده، آیه ۲۴.

۳. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۴. سوره توبه، آیه ۱۲.

۵. سوره قصص، آیه ۴۱.

در این گونه آیات ویژگی‌هایی مانند صفت «الکفر»، «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» و «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» بیانگر دوگانگی و تمایز مصادیق کاربرد واژه «امام» و «ائمه» است.

در اصطلاح کلامی، «امام» به کسی اطلاق می‌شود که دارای مقام «امامت» باشد. واژه «امامت» دارای مفهوم ارزشی و به معنای منصب ویژه خدادادی است. در تعریف امامت گفته شده است: «الإمامة رئاسة عامة للهيئة»؛^۱ یعنی امامت، ریاست فراگیر و مقام الاهی است.

متکلمان امامیه، در تعریف اصطلاحی امامت، هم گستره و قلمرو ریاست امام و هم منشأ مشروعیت و جعل مقام امامت را مورد توجه قرار داده و همگی بر الاهی بودن مقام امامت و فراگیر بودن ریاست دینی و دنیایی امام، تأکید کرده‌اند. اما درباره اصالتی یا نیابتی بودن ریاست دینی و دنیایی امام عليه السلام تعابیر و تعاریف ذکر شده در کلام اندیشمندان اسلامی، مختلف و متفاوت است. این تعاریف را می‌توان در سه طیف ذیل قرار داد:

۱. برخی متکلمان شیعه مانند: شیخ مفید،^۲ سید مرتضی،^۳ علامه حلی^۴ و... در تعریف امامت، بر حیث نیابتی و تبعی بودن ریاست دینی و دنیایی امام عليه السلام تأکید کرده و آن را از باب جانشینی پیامبر دانسته‌اند.

۲. دسته‌ای دیگر از متکلمان شیعه، ریاست فراگیر دینی و دنیایی امام عليه السلام را حقیقی و

۱. المواقف، ص ۳۴۵.

۲. شیخ مفید: «الإمام هو الإنسان الذي له رئاسة عامة في أمور الدين و الدنيا نيابة عن النبي صلى الله عليه وآله؛ امام انسانی است که در امور دین و دنیایی مردم به نیابت و جانشینی از پیامبر صلى الله عليه وآله ریاستی فراگیر دارد»؛ (النکت الاعتقادية، ص ۳۹).

۳. سید مرتضی: «الإمامة رئاسة عامة في الدين بالأصالة لا بالنيابة عمن هو في دار التكليف؛ امامت، ریاست فراگیر دینی بالأصالة نه نیابتی، برای کسی [امام] است که در دار تکلیف قرار دارد [یعنی بالفعل امام است]»؛ (رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۴).

۴. علامه حلی: «الإمامة رئاسة عامة في أمور الدنيا و الدين لشخص من الأشخاص نيابة عن النبي صلى الله عليه وآله؛ امامت، ریاست فراگیر در جمیع شئون دین و دنیای مردم برای شخص معین به نیابت و جانشینی از پیامبر صلى الله عليه وآله است»؛ (الباب الحادی عشر، ص ۱۰).

بالاصاله می داند، نه بالتبع و نیابتی. بزرگانی مانند: خواجه نصیرالدین طوسی،^۱ علامه حلی،^۲ محقق حلی،^۳ ابن میثم بحرانی^۴ و... این دیدگاه را پذیرفته‌اند و معتقدند که در فضای تکلیف، شخص امام رأساً و اصالتاً ریاست عام دینی و دنیایی مردم را برعهده دارد، نه از روی نیابت. صاحب «قواعد المرام فی علم الکلام» پس از ارائه تعریف امامت می‌افزاید: «و بقولنا بالاصالة احترازاً عن رئاسة النواب و الولاة من قبله»؛^۵ با ذکر قید «بالاصاله» در تعریف امامت تفاوت گذاشتیم میان ریاست امام علیه السلام با ریاست نائبان و گماشتگان از جانب او. عده‌ای نیز مانند شیخ طوسی^۶ و فاضل مقداد^۷ امامت را ریاست عام در همه امورات دنیوی و دینی مردم تعریف کرده است و به مسأله اصالت یا نیابتی بودن ریاست امام، اشاره‌ای نکرده‌اند.

۱. خواجه نصیرالدین طوسی در تعریف امامت علاوه بر ریاست عام امام بر کلیه امور دینی و دنیایی مردم، بر قید بالاصاله بودن ریاست امام، تأکید کرده و آن را کامل‌ترین تعریف بر شمرده است: «الإمام هو الإنسان الذي له الرئاسة العامة في الدين و الدنيا بالأصالة في دار التكليف، و هذا الحد أتم مما ذكر في بعض الكتب؛ امام، انسانی است که در شرایط امامت، اصالتاً ریاست عام امت را برعهده دارد و این تعریف، کامل از آن چیزی است که در برخی کتب بیان شده است»؛ (رسائل خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۴۲۶).
۲. مرحوم علامه حلی در کتاب «الفین» در تعریف امام می‌نویسد: «الإمام هو الإنسان الذي له الرئاسة العامة في أمور الدين و الدنيا بالأصالة في دار التكليف؛ امام انسانی است که رأساً و بالاصاله بر همه امور دینی و دنیایی ریاست عام دارد تا مادامی که در دار تکلیف است»؛ (الألفین، ج ۱، ص ۴۵).
۳. محقق حلی (محقق اول) امامت را چنین تعریف می‌کند: «الإمامة رئاسة عامة لشخص من الأشخاص في الدين و الدنيا بحق الاصالة؛ امامت، ریاست عام در امور دین و دنیا برای شخص خاص از روی اصالت است»؛ (المسلك في أصول الدين و الرسالة الماتعية، ص ۳۰۶). در جای دیگر همین کتاب آمده است «الإمامة رئاسة عامة لشخص من الأشخاص بحق الأصل لا نيابة عن غيره في دار التكليف؛ امامت ریاست عام برای شخص امام است به عنوان حق اصلی نه نیابت از کسی دیگری که در دار تکلیف است»؛ (همان، ص ۱۸۷).
۴. ابن میثم بحرانی، در تعریف ماهیت امام می‌نویسد: «هو انسان له الامامة و هي رئاسة عامة في امور الدين و الدنيا بالاصالة؛ او (امام) انسانی است دارای مقام امامت و امامت عبارت است از ریاست فراگیر و اصیل امام بر امور دینی و دنیایی»؛ (قواعد المرام في علم الکلام، ص ۱۷۴).
۵. ابن میثم بحرانی، همان، ص ۱۷۴.
۶. شیخ طوسی: «الإمامة رئاسة عامة لشخص من الأشخاص في أمور الدين و الدنيا؛ امامت ریاست عام دینی و دنیایی برای فرد خاص است»؛ (الرسائل العشر، ص ۱۰۳).
۷. فاضل مقداد، امامت را عیناً مانند شیخ طوسی تعریف کرده است. ر.ک: إرشاد الطالبين إلى نهج المسترشدين، ص ۳۲۵.

تعریف اول و دوم که در آن بر ماهیت نیابتی و اصالتی ریاست امام تصریح شده است، در مقابل هم قرار دارد. تعریف نخست، با تعریف متکلمان عامه، نزدیکی و شباهت بیشتری دارد؛ زیرا متکلمان اهل سنت نیز در تعریف امامت، مسأله نیابت از پیامبر ﷺ را جزء تعریف امامت ذکر کرده‌اند؛ چنان که تفتازانی در این باره می‌نویسد:

الإمامة رئاسة عامة في أمر الدين و الدنيا، خلافة عن النبي ﷺ؛^۱ امامت ریاست و سرپرستی عمومی در امور دین و دنیا به عنوان جانشینی از پیامبر اسلام ﷺ است.

اما تعریف سوم، چون نسبت به این مسأله ساکت است، با دو تعریف پیشین تعارضی ندارد.

به نظر می‌رسد، برای حل تعارض ظاهری تعریف اول و دوم، می‌توان این وجه جمع را بیان کرد که تعریف نخست ناظر به مقام ثبوت و تعریف دوم ناظر به مقام اثبات امامت است؛ یعنی امامت در مقام ثبوت وابسته به نبوت و رسالت و تابع آن است، اما در مقام اثبات، شئون امامت و ریاست عام امام ﷺ همانند پیامبر ﷺ حقیقی و بالاصاله است. به بیان دیگر، در ثبوت مقام امامت، حیث نیابت ملحوظ است اما در اثبات امامت، حیث نیابت و جانشینی یک امر مفروغ عنه بوده و فعلیت یافتن ریاست عامه امام، مستقلاً و بالاصاله مد نظر است و امام رأساً از چنین ریاستی برخوردار می‌باشد.

از این رو، با توجه به اینکه بحث از مقام امام و امامت، ناظر به فعلیت شئون امام ﷺ و اعمال ولایت او در جامعه می‌باشد - مخصوصاً با عنایت به قید «فی دار التکلیف» - ظاهراً تعریف دوم با اعتقاد امامیه بیشتر سازگاری دارد؛ چرا که در فضای تکلیف، امام ﷺ رأساً و اصالتاً متولی ریاست عام امت می‌باشد. از این نظر اگرچه فلسفه امامت با نبوت و رسالت مشترک است، اما جایگاه و رسالت خاص امام از رسول و نبی قابل تفکیک است، زیرا نبوت و رسالت ناظر به مرحله تأسیس دین و تلقی مستقیم وحی و ابلاغ آن است، اما امامت به مرحله تمامیت و کمال دین نسبت به افراد جامعه مربوط بوده و ضامن تحقق غایات و اهداف مد نظر در نبوت و رسالت

۱. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴.

می باشد. بنابراین مراد از ریاست عام دینی و دنیایی مد نظر در تعریف امامت، ریاست حقیقی و بالاصاله امام علیه السلام است.

براین اساس، در تفکر کلامی شیعه، عنصر اساسی در مفهوم اصطلاحی امامت، توجه به جنبه قدسی و الهی بودن مقام امامت و تفکیک آن از مفاهیم عرفی مانند خلافت است. از دیدگاه شیعه، مقام امامت، همانند مقام نبوت، منصبی است الهی و فراطبیعی که بر اساس مصلحت بینی و جعل الهی ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱ تعیین می شود و نیاز به انتصاب غیبی و تعیین الهی دارد و از دایره تشخیص و انتخاب مردم به کلی خارج می باشد. این جعل و تعیین الهی، بیانگر ویژگی های وصفی و شخصیتی منحصر به فرد امام است؛ زیرا وقتی خدای حکیم، مقام امامت و پیشوایی شئون مادی و معنوی، دنیوی و اخروی مردم را به چنین شخصی اعطا کرد، برای انجام این رسالت سنگین، به صاحب این مقام نیز اوصاف ملکوتی ویژه ای مانند علم بی پایان، عصمت، شجاعت، حلم و ... عنایت می کند. اصطلاحاً از این گونه اوصاف که اعطایی و موهبتی است نه اکتسابی و تحصیلی، به اوصاف «لدنی»^۲ تعبیر می شود.

تفاوت جوهری تفکر کلامی شیعه با اهل تسنن در بحث امامت و اولی الامر، دوگانگی نگاه شیعه و اهل سنت نسبت به ماهیت مقام «امامت» و ویژگی های شخص امام است. در تفکر کلامی شیعه، مسأله «امامت» یک امر آسمانی و مقام الهی بوده و جزء اصول اعتقادی شمرده می شود در حالی که در نگرش عامه، امامت دارای منزلت زمینی و یک امر عرفی است که لزوم حاکمیت دینی و تحقق نظامات اجتماعی آن را اقتضا می کند. آنان، مقام و منزلت امامت را نه از شئون الهی بلکه از شئون دنیوی و مردمی تلقی می کنند و آن را یک مسأله فقهی - فرعی و فعل مکلف قلمداد می کنند و در نتیجه تعیین مصداق آن را نیز به عهده مردم و از طریق بیعت و

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۴ (خداوند آگاه است که رسالت دینش را در کجا قرار دهد).

۲. اصطلاح «لدنی» از آیاتی مانند: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ (سوره نمل، آیه ۶): ﴿كِتَابٌ أُخْرِجَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾، (سوره هود، آیه ۱) اخذ شده است.

شورای حل و عقد می‌دانند.^۱ از نظر آنان اوصافی چون عصمت، اعلییت و نص الاهی در امامت شرط نمی‌باشد، بلکه حداقل بهره‌مندی از صفات کمالی برای تصدی این مقام کافی است. بپین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

بنابراین، از دیدگاه شیعه، جوهر اصلی امامت، علم، عصمت و اتصال امام به عالم ملکوت است. این ویژگی‌ها سبب می‌شود که ولایت الاهی در او تجلی کند و اندیشه و فکر و گفتار و رفتار و اراده او، مظهر سخن و اراده الاهی باشد. از این رو، خداوند متعال امامان معصوم علیهم‌السلام را ولی و صاحب اختیار مردم قرار داده و همگان را به اطاعت مطلق و پیروی از آنان فراخوانده است چنانچه در سوره نساء می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا و پیامبر و صاحبان امر از شما [اوصیای پیامبر] را اطاعت کنید.

این آیه مبارکه، یکی از دلائل قرآنی عصمت «امام» و «اولی الامر»، محسوب می‌شود؛ در این کریمه اطاعت از «رسول» همانند اطاعت از «الله» مطلق بیان شده است و اطاعت از «اولی الامر» را نیز به صورت عطف، مطلق ذکر کرده و آنان را در زمره پیامبر قرار داده است. بدیهی است امر به اطاعت بی قید و شرط از کسی که خطای فکری و لغزش عملی در او راه داشته باشد، نه با حکمت الاهی سازگار است و نه معقول است، بلکه این اطاعت مطلق، بیانگر عصمت و تضمین صد در صد امام و اولی الامر است. به همین دلیل امام علیه‌السلام همانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر اموال و انفس مردم و احقاق حقوق، دفع ظلم، اجرای احکام دین، اداره امور سیاسی و اجتماعی، برقراری عدالت و امنیت و سایر جهات، بر همگان ولایت و تقدم دارند ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ

۱. سعدالدین تفتازانی، در بیان عرفی و انتخابی بودن امر امامت، می‌نویسد: «الإمامة تثبت عند أكثر الفرق باختیار أهل الحل و العقد و إن قلوا»؛ (شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۵۲). میر سید شریف نیز در این زمینه می‌نویسد: «لیست من أصول الديانات و العقائد خلافا للشيعة بل هي عندنا من الفروع المتعلقة بأفعال المكلفين إذ نصب الامام عندنا واجب على الأمة سمعا»؛ (شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۴).

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛^۱ پیامبر ﷺ نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

در روایات اسلامی، واژه‌های «امام» و «امامت» از جایگاه بسیار رفیعی برخوردار بوده و از آن به عنوان مقام الاهی که فراتر از درک و انتخاب بشر است، یاد شده است. در این زمینه، کامل‌ترین توصیف از مقام امامت، سخن جامع امام رضا علیه السلام است که فرمود:

إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أْبَعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِغُفُولِهِمْ أَوْ يَتَأَلَّوْهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يَقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ حَخَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عليه السلام بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَ الْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَ فَضِيلَةً شَرَّفَهُ بِهَا... إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ؛ همانا امامت، قدرش والاتر، شأنش بزرگ‌تر، منزلت‌اش عالی‌تر، جایگاهش بلندتر و ژرفایش بیشتر از آن است که مردم با خردهای خود به آن برسند یا با آراءشان آن را دریابند یا با انتخاب خود، امامی منصوب کنند. همانا امامت، مقامی است که خدای عزوجل پس از نبوت در مرتبه سوم به ابراهیم خلیل علیه السلام اختصاص داده است... همانا امامت، مقام پیامبران و میراث اوصیا و خلافت خدا و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام امیر مؤمنان علیه السلام و میراث حسن و حسین علیه السلام است.

سپس امام رضا علیه السلام در بیان توصیف ناپذیری مقام امام و کوتاه بودن عقول انسان‌ها از درک و

انتخاب امام، فرمود:

الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرُهُ لَا يَدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يَعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوْجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا تَطْيِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضَلِ الْوَهَّابِ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمْكِنُهُ اخْتِيَارُهُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْخُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ خَسَّتِ الْعُيُونُ وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ جَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَ عَيِيَتِ الْبُلَغَاءُ عَنِ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ... فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنِ هَذَا؟^۲ امام یگانه زمان خود است، کسی به

۱. سوره احزاب، آیه ۶.

۲. الکافی، همان.

همطرازی او نرسد، دانشمندی با او برابر نباشد، جایگزین ندارد، مانند و نظیر ندارد، به تمام فضیلت مخصوص است بی آنکه خود او در طلبش رفته و بدست آورده باشد، بلکه امتیازی است که خدا به فضل و بخشش به او عنایت فرموده. کیست که امام تواند شناخت یا انتخاب امام برای او ممکن باشد، هیئات، در این جا خردها گم گشته، خویشتن داری ها بیراهه رفته و عقلها سرگردان و دیده ها بی نور و بزرگان کوچک شده و حکیمان متحیر و خردمندان کوتاه فکر و خطیبان درمانده و خردمندان نادان و شعرا و امانده و ادبا ناتوان و سخن دانان درمانده اند که بتوانند یکی از شئون و فضائل امام را توصیف کنند!! ... پس او کجا و انتخاب بشر؟ او کجا و خرد و ادراک بشر؟!.

ب) واژه «حی»

کلمه «حی» صفت مشبیه از ماده «حیی» و به معنای صاحب حیات و قوه رشد و نمو است.^۱ کلمه «حیاة» به معنای زیست، زندگی و در مقابل «موت» است.^۲ در قرآن نیز کلمه «حیاة» و «إحیا» به معنای زندگی و زنده کردن در برابر «مات» و «أماة» به کار رفته است.^۳ واژه «حی» صفت مشبیه از ماده «حیی» و به معنای زنده، در برابر «میت» یعنی مرده، قرار دارد. در آیات قرآن نیز کلمه «حی» به هر نوع موجود زنده و دارای نمو اطلاق شده^۴ و در بیشتر موارد در برابر «میت» به کار رفته است.^۵ هم چنین «حی» یکی از اسما و صفات الاهی و به معنای دارای حیات ثابت است و در قرآن کریم سه بار خداوند با صفت «حی» همراه با وصف «قیوم» یعنی پایدار و پاینده، یاد شده است.^۶ به گفته راغب، حی بودن خداوند به معنای ذاتی

۱. رک: مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۶۸.

۲. «الحیة: نقيض الموت»؛ (لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۱۱).

۳. مانند: ﴿وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾، سوره حج، آیه ۶۶؛ ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْواتاً فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾، سوره بقره، آیه ۲۸.

۴. مانند: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾، سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۵. مانند: ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ﴾، سوره انعام، آیه ۹۵.

۶. مانند: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾، سوره بقره، آیه ۲۵۵؛ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾، سوره آل عمران، آیه ۲؛ ﴿وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾، سوره طه، آیه ۱۱۱.

بودن حیات اوست که مرگ و نیستی بر او راه ندارد.^۱

ج) واژه «غائب»: کلمه «غائب» از ریشه «غیب» به معنای ناپیدا و پوشیده بودن از انظار است.^۲ واژه «غیب» در لغت در برابر «شهود» قرار دارد و بر مخفی بودن چیزی از چشم‌ها دلالت می‌کند.^۳

برخلاف واژه «ظهور» که بر آشکار بودن چیزی دلالت دارد.^۴

مقصود از «امام حی غائب»

آنچه درباره اصطلاح «امام حی غائب» در عنوان اصلی بحث، اهمیت دارد، شناخت مفهوم ترکیبی این عنوان و مقصود و مراد از آن است. در این عنوان، کلمه «امام» با دو صفت «حی»؛ یعنی زنده و «غائب»؛ یعنی ناپیدا، همراه شده است و چون این دو ویژگی در این عصر و زمان، منحصرأً درباره امام دوازدهم حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف مصداق پیدا می‌کند، لذا مقصود و مفروض ما از عنوان «امام حی غائب» در فرایند بحث، ناظر به وجود قدسی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که هم اکنون از دو ویژگی «حیات» و «غیبت» برخوردار می‌باشد. حتی آن دسته از مطالب عام و فراگیری مربوط به این بحث نیز، در این عصر و زمان تنها درباره آن حضرت موضوعیت دارد و معطوف به آن وجود مقدس است.

اطلاق «امام حی غائب» به وجود مقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به استناد روایاتی است که در این زمینه وارد شده است. در این روایات، اگرچه عیناً تعبیر «امام حی غائب» به کار نرفته است، اما به صورت جداگانه به این دو ویژگی اشاره شده است؛ در برخی روایات «امام» را با وصف «حی»^۵ معرفی کرده و در برخی دیگر، از ویژگی «غیبت»^۶ او سخن به میان آمده است.

۱. مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۶۹.

۲. «الْغَيْبُ، مَضَدٌ غَايَبَتِ الشَّمْسُ إِذَا اسْتَتَرَتْ عَنِ الْعَيْنِ»؛ (المفردات راجب، ص ۶۱۶).

۳. «يَدُلُّ عَلَى تَسْتَرِ الشَّيْءِ عَنِ الْعْيُونِ»؛ (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۷، ص ۲۸۹).

۴. «ظَهَرَ الشَّيْءُ إِذَا انْكَشَفَتْ. ظَهَرَ الشَّيْءُ يَظْهَرُ ظُهُورًا بَرَزَ بَعْدَ الْخَفَاءِ»؛ (مصباح المنير، ص ۳۸۷).

۵. ر.ک: الإختصاص، ص ۲۶۹.

۶. ر.ک: طوسی، الغيبة، ص ۱۰۹.

درباره ویژگی نخست، در چندین روایت به لزوم حیات امام علیه السلام و معرفت او، تصریح شده است. در این زمینه از امام باقر علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَيٌّ يَعْرِفُهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱ هرکس بمیرد در حالی که او را نباشد امام زنده‌ای که بشناسدش، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

در روایت دیگری الجارود نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَيٌّ ظَاهِرٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. قَالَ: قُلْتُ إِمَامٌ حَيٌّ، جُعِلْتُ فِدَاكَ؟! قَالَ: إِمَامٌ حَيٌّ؛^۲ هرکس بمیرد بدون امام زنده آشکار، به مرگ جاهلیت مرده. عرض کردم: فدایت شوم آقا! امام زنده؟ فرمود: آری، امام زنده.

عمر بن یزید گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود:

مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٌ حَيٌّ يَعْرِفُهُ. فَقُلْتُ: لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ يَذْكُرْ هَذَا، يَعْنِي إِمَامًا حَيًّا؛ فَقَالَ: قَدْ وَ اللَّهُ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. قَالَ: وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَ يُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۳ هرکس بمیرد بدون امام، به مرگ جاهلیت مرده؛ امام زنده‌ای که او را بشناسد. عرض کردم: آقا! من از پدرت این جمله، یعنی امام زنده را نشنیدم. پس فرمود: به خدا سوگند این سخن گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله است. آن جناب فرموده است: هرکس بمیرد بدون امامی که از او بشنود و مطیعش باشد به مرگ جاهلیت مرده است.

درباره ویژگی دوم؛ یعنی «غائب» بودن امام علیه السلام، روایات متعددی وارد شده است. این روایات برخی ناظر به مقاطع حیات امام دوازدهم علیه السلام است،^۴ برخی دیگر بیانگر وضعیت زندگی غائبانه آن حضرت است.^۵ از این رو، در فرهنگ شیعه، اصطلاح «امام غائب» در خصوص امام

۱. قرب الإسناد (ط - الحدیث)، ص ۳۵۱.

۲. الإختصاص، ص ۲۶۹.

۳. همان، ص ۲۶۸.

۴. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: «ثُمَّ يَغِيْبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ يَكُونُ لَهُ غَيْبَتَانِ أَحَدُهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى؛ سپس ناپدید می‌شود از پیش آنان امامشان تا زمانی که خدا خواهد. برای او دو غیبتی است که یکی بلند مدت تر از دیگری است»؛ (کفایة الأئمة الإثني عشر، ص ۱۵).

۵. در برخی روایات چنین آمده است: «لَهُ غَيْبَتَانِ أَحْرَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُولَى فَأَلْوَلَى يَعْرِفُ فِيهَا خَبْرَهُ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْرِفُ فِيهَا خَبْرَهُ؛ برای او دو غیبت است که دومی آن دو، درازا تر از نخستین آن است، در اولی از او (امام)

مهدی عجل الله فرجه الشريف به کار می رود و آن حضرت به دلیل زندگی غائبانه و پنهان زیستی طولانی، به عنوان «امام غائب» شناخته می شود. بنابراین، دوران حصر و محجوریت و شرایط خفقان حاکم بر زندگی دیگر ائمه علیهم السلام مانند: وضعیت زندگی امام کاظم علیه السلام و امام عسکری علیه السلام، اگرچه سبب پنهان زیستی و دور از دسترس بودن ایشان شده است، اما از این شرایط به عنوان «غیبت» تعبیر نمی شود و لذا از سایر امامان علیهم السلام با عنوان «امام غائب» یاد نمی شود، بلکه این عنوان، تنها ناظر به آخرین ولی معصوم حضرت بقیه الله الأعظم مهدی موعود عجل الله فرجه الشريف بوده و لقب شایع آن حضرت است، چون هم اکنون تنها او در قید حیات است، اما به خاطر مساعد نبودن شرایط، زندگی غائبانه و پنهان دارد؛ همان گونه که در روایات از او به «خَائِف مَغْمُور»؛ یعنی بیمناک مخفی، تعبیر شده است.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا لِيَسْتَلَّ تَبْطَلُ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ؛ آری، خدایا! زمین هیچ گاه خالی نیست، از کسی که برای خدا با برهان روشن قیام کند، یا آشکار و شناخته شده، یا بیمناک و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود، و نشانه های او از میان نرود.

در این کلام امیر مؤمنان علیه السلام، مقصود از «ظاهراً مشهوراً» آن دسته از رهبران الهی و جانشینان شان هستند که در میان مردم آشکارا زندگی کرده و به صورت مستقیم به هدایت آنان پرداخته اند. اما مراد از «خائفاً مغموراً» آخرین حجت الهی؛ یعنی حضرت مهدی علیه السلام است که چنین موقعیتی را پیدا نکرده و بنا به مصالحی به صورت مخفی و ناشناس زندگی می کند تا زمانی که شرایط برای حضور آشکار ایشان و تحقق مأموریت الهی او فراهم گردد. آنگاه به امر الهی ظهور می کند و با قیام شکوهمند خویش دین خدا را در جهان حاکم نموده و زمین را پراز عدل و داد خواهد کرد.

براین اساس، حیات امام علیه السلام، مساوی با حضور آشکار و علنی او نیست، بلکه حیات امام

خبری می رسد، اما در دومی از او خبری در دست نیست (کنایه از قطع ارتباط)؛ (طوسی، الغیبه، ص ۱۰۹).

۱. تحف العقول، ص ۱۷۰.

مستلزم حضور بالفعل امام علیه السلام است؛ اعم از اینکه این حضور آشکارا باشد یا به صورت غائبانه و پنهان. بنابراین واژه «حی» به مفهوم عام آن؛ یعنی زنده بودن، اگرچه درباره امامان پیشین علیهم السلام که از دنیا رحلت فرموده‌اند نیز صدق می‌کند؛ زیرا امامان پیشین علیهم السلام همانند سایر انبیاء و برگزیدگان الهی و بلکه عموم انسان‌ها- با تفاوت مراتب- پس از مرگ نیز زنده‌اند و از حیات حقیقی برخوردارند؛ چنان که قرآن کریم شهدا را زندگان (احیاء) یاد فرموده و مرده خواندن آنان را نکوهش کرده است.^۱ بدیهی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به طور خاص از رتبه بالاتری از حیات برخوردارند و در همه حال حتی پس از مرگ نیز نسبت به نیات، حالات، سخنان و کارهای امت آگاهند و بر رفتار آنان نظارت و اشراف معنوی دارند.^۲ لکن، مراد از «امام حی» در این جا، آن کسی است که بالفعل متصدی مقام امامت بوده و حضور فیزیکی در این عالم دارد. از این رو، عنوان «امام حی» در زمان کنونی، منحصرأً درباره آخرین امام، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مصداق پیدا می‌کند. بنابراین عنوان «امام حی» مختص به آن وجود مقدس بوده و در مباحث پیش رو نیز، این عنوان ناظر به آن حضرت است.

براین اساس، اعتقاد به مهدویت و پیوند قلبی و عاطفی با امام حی غائب؛ حضرت حجت بن الحسن المهدی علیه السلام، جزء باورهای اصیل شیعه امامیه شمرده می‌شود؛ به گونه‌ای که نگاه شیعه نسبت به فلسفه تاریخ و شرایط حال و آینده، بر پایه اعتقاد به مهدویت شکل می‌گیرد. از این منظر، طرح حکیمانانه ایده مهدویت در درون اندیشه امامت، تدبیر الهی برای تداوم مدیریت معصومانه امام حی غائب حضرت مهدی علیه السلام نسبت به زندگی امروز و فرداهای تاریخ است. وجود این آموزه سترگ در متن تفکر شیعی، سبب پویایی، بالندگی و گسترش روز افزون تفکر ولایی شیعه در جهان گردیده و چشم انداز آینده بشریت را به تمدن آرمانی مبتنی بر حکومت عدل جهانی مهدوی، معطوف نموده است.

۱. سوره آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

۲. در زیارت امیر مؤمنان علیه السلام خطاب به آن حضرت چنین می‌خوانیم: «أَتَيْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَارِفًا بِحَقِّكَ... عَارِفًا عَالِمًا إِنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ (بخارالأنوار، ج ۹۷، ص ۲۹۴-۲۹۵).

فصل دوم. وجود امام حئی

یکی از اندیشه‌های بنیادین شیعه، اعتقاد به وجود حجت الاهی در هر زمان به طور عام و لزوم وجود امام حئی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا قیامت به طور خاص است. این اصل اعتقادی، مبتنی بر مبانی مستحکم عقلانی و برگرفته از آموزه‌های قرآن و سنت است.

برای روشن شدن این موضوع، ابتدا لازم است اعتقاد شیعه به ضرورت وجود امام حئی در هر زمان تبیین گردد، سپس مبانی عقلی و مستندات قرآنی و روایی این مسأله و نیز جایگاه امام حئی در نظام تکوین و تشریح، مبرهن شود، تا اصالت اعتقاد شیعه به استمرار جریان امامت و انکار ناپذیر بودن عقیده به مهدویت و وجود بالفعل امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، به خوبی آشکار گردد.

مباحث مطرح در این فصل اگرچه از نظر مفهوم و محتوا عام و کلی است، اما از آنجایی که این اصل اعتقادی در زمان حاضر منحصراً در وجود مقدس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مصداق می‌یابد، این مباحث نیز، معطوف به وجود قدسی آن حضرت است.

ضرورت جود امام حئی

در منظومه فکری شیعه، اعتقاد به وجود امام و حجت حئی در هر زمان، یکی از اصول پایه در حوزه امام شناسی بوده و مبنای بسیاری از مباحث کلامی و فقهی شمرده می‌شود، چرا که بسیاری از مباحث کلیدی دیگر به ویژه مسائل مربوط به مهدویت و نیز احکام و جایگاه نیابت، مرجعیت، ولایت فقیه و مشروعیت و اختیارات آن همگی از فروع و آثار این بحث است. از این رو، این اصل اعتقادی که از ضروریات تفکر امامیه شمرده می‌شود، به دلیل کاربردهای آن در مباحث کلامی و فقهی، همواره مورد توجه ویژه علمای امامیه بوده است.

اصولا در اندیشه کلامی شیعه، فلسفه امامت با فلسفه وحی و نبوت یکی است. از این رو، همان دلایلی که در باب ضرورت وحی و نبوت و نیاز همیشگی انسان به پیامبر به کار می‌رود، در باب اثبات امامت و ضرورت وجود امام و حجت نیز کاربرد دارد.

این یگانگی درباره امامت خاصه و نبوت خاصه روشن‌تر و پررنگ‌تر از موارد دیگر است، همان دلایلی که ضرورت وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اثبات می‌کند بر ضرورت وجود امام معصوم علیه السلام پس از او نیز دلالت دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله علت حدوث اسلام است، اما امام علیه السلام علت بقا و استمرار آن است. هر دو از یک سنخ و دارای یک مبدا و ماهیت مشترک از نوع الله **أَعْلَمُ حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتُهُ** است. همان دلایلی که وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و لزوم استمرار آخرین دین الهی را ایجاب می‌کند، تداوم حضور امام معصوم تا قیامت را نیز ثابت می‌کند؛ چون در نبود پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن با کسی سخن نمی‌گوید و قوانین خود را اجرا نمی‌کند، پس برای تحقق اهداف دین چاره‌ای جز وجود سخنگو و مجری قرآن که هم‌تراز آن باشد نخواهد بود.

مرحوم فاضل مقداد رحمته الله در بیان سنخیت مقام امامت و نبوت و یگانگی دلایل این دو، می‌نویسد:

الإمامة من توابع النبوة و فروعها... كلما دلّ علی وجوب النبوة فهو دالّ علی وجوب الإمامة إذ الإمامة خلافة عن النبوة قائمة مقامها الا فی تلقی الوحی الالاهی بلا واسطة و كما ان تلك واجبة علی الله تعالی فی الحکمة، فكذا هذه؛ امامت از توابع و شاخه‌های نبوت است و هر آنچه بر وجوب نبوت دلالت کند، بر وجوب امامت نیز دلالت می‌کند؛ زیرا امامت چیزی جز جانشینی و جایگزینی نبوت نیست مگر در اخذ بدون واسطه وحی الهی، پس همان گونه که نبوت بر خدای حکیم واجب است، امامت نیز لازمه حکمت الهی است.

علامه مجلسی رحمته الله می‌نویسد:

هر دلیلی که بر وجوب فرستادن پیامبران دلالت دارد، بر نصب امام نیز دلالت می‌کند؛ چرا که حکمت بی‌انتهای الهی ایجاب می‌کند تا پس از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲. فاضل مقداد، *الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب*، ص ۴۰-۴۱.

نیز مردم بدون امام و رهبر نباشند، بلکه حتماً پس از پیامبر صلی الله علیه و آله باید کسانی باشند که بتوانند جامعه را همانند خود آن حضرت به سوی سعادت دنیوی و اخروی هدایت نمایند، زیرا هیچ شخص دیگری جز امام معصوم علیه السلام قادر نیست جامعه را همچون پیامبر صلی الله علیه و آله رهبری و مدیریت نماید.^۱

سید عبدالله شبر رحمته الله علیه در تبیین وجه یگانگی دلایل نبوت و امامت، چنین می نویسد:

آنچه درباره نیاز و ناچاری مردم به پیامبران بیان شده است، عیناً درباره ناچاری به اوصیا و جانشینان آنان نیز جاری است؛ زیرا نیاز به انبیا و اوصیا علیهم السلام اختصاص به یک زمان یا شرایط خاصی ندارد و بودن کتاب های آسمانی و شرایع دینی به تنهایی و بدون سرپرست آگاه، کفایت نمی کند. مگر نمی بینید که فرقه های گوناگون و مذاهب جدا از هم و متضاد چگونه هر کدام برای اثبات مذهب خویش به کتاب الاهی استناد می کنند و هیچ فرقه ای حق یا باطلی وجود ندارد مگر اینکه خود را متکی به آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند در حالی که از یکسو کتاب الاهی دارای محکم و متشابه و مجمل و مؤول و ناسخ و منسوخ است و سنت نیز چنین است مضافاً بر اینکه در سنت کذب راه یافته و دچار تحریف و تصحیف شده است، از سوی دیگر غالب مردم معانی عمیق قرآن و سنت را ندانسته و گرفتار هوای نفس و امیال انحرافی اند. پس هر پیامبر صاحب کتابی ناگزیر باید وصی و جانشینی داشته باشد که اسرار نبوت و کتاب آسمانی را به او سپارد تا آن وصی، حجت بر امت پس از او باشد و نگذارد آموزه های کتاب الاهی دستخوش تغییرات و تصرفات نا بجای آراء مردم شود و سبب اختلاف و امیال انحرافی مردم گردد.^۲

برهان لزوم نبوت عامه، عیناً اقتضا دارد که در نبود پیامبر، باید کسی که جانشین اوست وجود داشته باشد تا تداوم مسؤولیت و اجرای احکام و قوانین او را بر عهده بگیرد، زیرا منظور حق تعالی از بعثت پیامبران و فرستادن احکام، در صورتی تحقق می پذیرد و الطافش به حد کمال می رسد و حجت بر بندگان تمام می شود که تمام آن قوانین و دستورات بدون کم و زیاد، در بین بشر محفوظ بماند. پس در فقدان پیامبران، لطف خدا چنین اقتضا دارد که یکی از افراد

۱. علامه مجلسی، حق الیقین، ص ۲۶.

۲. شبر، سید عبدالله، حق الیقین فی معرفه اصول الدین، ص ۱۸۳-۱۸۴.

انسان را مسئول حفظ و نگهداری و تحمل احکام نماید. آن فرد برگزیده نیز، باید در گرفتن احکام و ضبط و ابلاغ آنها از خطا و اشتباه معصوم باشد تا منظور حق تعالی تأمین شود و حجت بر بندگان تمام گردد. باید به حقیقت و واقعیت احکام دین متحقق باشد و خودش بدانها عمل کند تا دیگران اعمال و اخلاق و اقوال خویش را با اعمال وی تطبیق نمایند و از او پیروی کنند و در یافتن راه حقیقت، دچار شك و حیرت نشوند و عذر و دستاویزی به دستشان نیاید. پس همیشه باید در بین نوع انسان، فرد کاملی وجود داشته باشد که به تمام عقائد حقه الهی عقیده مند بوده، تمام اخلاق و صفات نیک انسانی را به کار بسته، به تمام احکام دین عمل نماید و همه را بدون کم و زیاد بداند و در تمام این مراحل، از خطا و اشتباه و عصیان معصوم باشد. به واسطه علم و عمل، تمام کمالات ممکنه انسانی در وی به فعلیت رسیده پیشرو و امام قافله انسانیت باشد. اگر نوع انسان، زمانی از چنین فرد ممتازی خالی گردد لازم می آید که احکام الهی که به منظور هدایت انسانیت نازل گشته محفوظ نمانده و از بین مردم مرتفع گردد و افاضات و امدادهای غیبی حق تعالی منقطع شود و بین عالم ربوبی و عالم انسانی ارتباطی برقرار نباشد. پس باید همیشه در بین نوع انسان، فردی وجود داشته باشد که همواره مورد هدایت و تأییدات و افاضات حق تعالی بوده باشد تا افراد بشر، در صورت احتیاج و عدم ایجاد مانع، از علومش بهره مند گردند. در غیر این صورت، احکام خدا از تغییر و تبدل در امان نبوده و حجت بر بندگان تمام نخواهد بود.^۱

بنابراین، فلسفه نبوت در مورد امامان معصوم علیهم السلام نیز ثابت است؛ چرا که امامت چیزی جز استمرار خط نبوت نمی باشد. پس خداوندی که نوع بشر را برای پیمودن راه کمال و سعادت آفریده است، همان گونه که برای هدایت انسان‌ها پیامبرانی را مبعوث کرده است که متکی بر نیروی وحی و دارای مقام عصمتند، برای تداوم این راه، جانشینان معصومی قرار داده است تا پس از پیامبران، جامعه انسانی را در رسیدن به سر منزل مقصود کمک کنند و از تحریف آئین پیامبر، پاسداری نمایند و گرنه هدف بعثت نا تمام خواهد ماند؛ زیرا عقول انسانی به تنهایی

۱. امینی، ابراهیم، *دگستر جهان*، ص ۷۸.

برای تشخیص تمام عوامل و اسباب پیشرفت و کمال، کافی نمی باشد. و چون پیمودن راه حق و طریق هدایت، بدون راهنمای معصوم و کامل در هر زمان، امکان نخواهد داشت، لذا عقل و فطرت انسان هرگز این سخن را نمی پذیرد که پیامبر اکرم (ص) موضوع امامت و رهبری پس از خویش را با صراحت و دقت بیان نکرده باشد؛ زیرا پیامبری که به تعبیر قرآن نسبت به امت دلسوزتر و مهربان تر از خود آنان است^۱ و هرگاه می خواست چند روزی برای جنگ یا حج از مدینه خارج شود، برای اداره مردم کسی را به جای خود می گماشت، مردم را رها و بلا تکلیف گذاشته و نسبت به امامت و جانشینی پس از خود بی تفاوت باشد.

بنابراین، با توجه به یگانگی فلسفه امامت و نبوت، روشن می شود که ضرورت وجود امام حی معصوم پس از پیامبر اکرم (ص) و نیاز مبرم جامعه به او در هر زمان، حقیقت انکار ناپذیری است که هم از راه استدلال عقلی و هم از طریق دلایل نقلی و استناد به آیات و روایات قابل اثبات است. از این رو، علمای امامیه، برای اثبات ضرورت وجود امام (ع) در هر زمان، به دلایل متعدد عقلی و نقلی استدلال کرده اند.^۲ شیخ مفید، در کتاب «اوائل المقالات»، لزوم وجود امام در هر زمان را، اعتقاد همگانی شیعه دانسته و همه مصالح دینی جامعه را در وجود امام (ع) متبلور می داند. وی در این باره می نویسد:

اتفق أهل الإمامة على أنه لا بد في كل زمان من إمام موجود يحتج الله عز وجل به على عباده المكلفين و يكون بوجوده تمام المصلحة في الدين؛^۳ همه شیعیان امامیه بر این اصل وحدت نظر دارند که در هر زمانی وجود امام موجود ناگزیر است تا خداوند

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۲. از جمله می توان به آثار: شیخ صدوق در «الهدایة»، ص ۲۷؛ شیخ مفید در «اوائل المقالات»، ص ۷؛ سید مرتضی در «رسائل شریف المرتضی»، ج ۱، ص ۱۶۵؛ شیخ الطائفة طوسی در «تهذیب الاحکام»، ج ۱، ص ۳۳۵؛ ابی الصلاح حلبی در تقریب المعارف، ص ۱۷۰؛ علامه حلی و فاضل مقداد در «الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع يوم الحشر و مفتاح الباب»، ص ۱۸۱؛ مقدس اردبیلی در «الحاشیة على الهیات الشرح الجدید للتجربید»، ص ۱۷۸؛ قاضی سید نور الله شوشتری در «احقاق الحق»، ج ۲، ص ۳۰۵؛ ملا صالح مازندرانی در «شرح اصول کافی»، ج ۲، ص ۱۵؛ عبدالرزاق لاهیجی در «گوهر مراد»، ص ۴۶۷؛ یوسف بحرانی در «الحدائق الناظرة»، ج ۵، ص ۱۷۵؛ ملا محمد مهدی نراقی در «انیس الموحدین»، ص ۱۳۷ و... اشاره نمود.

۳. شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۳۹.

به وسیله او بر بندگانش احتجاج کند و در پرتو وجود او رسیدن به همه مصالح دینی جامعه ممکن گردد.

هم چنین شیخ مفید رحمته الله علیه در آغاز کتاب «الافصاح فی امامة امیر المؤمنین علیه السلام» با استدلال عقلی و نقلی بر ضرورت وجود امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هم از راه دلالت قطعی آیات قرآنی و احادیث متواتر، هم از راه عقل و تجربه (النظر و الاعتبار) بر انکارناپذیر بودن وابستگی تکالیف دینی به امام و نیاز همیشگی جامعه به وجود امام علیه السلام، استدلال کرده است.

دلایل اثبات وجود امام حنی

برای اثبات وجود امام حنی علیه السلام دلایل متعدد عقلی و نقلی وجود دارد که در این فصل به بررسی این دلایل می پردازیم.

الف) براهین عقلی ضرورت وجود امام حنی

اعتقاد به وجود امام حنی معصوم علیه السلام در هر زمان، پیش از آنکه یک مسأله نقلی و تعبیدی باشد، بر مبانی مستحکم عقلی استوار است. از این رو، یکی از شیوه‌های متقن برای اثبات این موضوع، تمسک به اصول و قواعد کلی است که عقل آن را اثبات می کند.

تمسک به براهین عقلی از آن جهت حائز اهمیت است که استدلال عقلی از یکسو بر مقدمات یقینی استوار است و از سوی دیگر نتیجه آن همواره کلی و فراگیر است؛ به گونه‌ای که می تواند برای همگان دلیل و حجت باشد، حتی برای کسانی که اعتقادی به دلایل نقلی ندارند یا منبع خاصی را معتبر نمی دانند نیز اثبات مسأله را توجیه پذیر می کند.

استدلال عقلی در بحث از ضرورت وجود امام علیه السلام، تنها بر کبرای کلی قضیه؛ یعنی لزوم وجود انسان کامل و امتناع خالی بودن عالم از وجود او دلالت دارد اما صغرای قضیه؛ یعنی وجود شخص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را اثبات نمی کند؛ زیرا نتیجه این گونه استدلال‌ها عام است و بر اصل کلی ضرورت وجود رهبر آسمانی برای هدایت بشر در جامعه دلالت دارد.

اما تطبیق این اصل بر مصادیق خاص، کار عقل صرف نیست. درست مانند بحث نبوت که ابتدا عقل با مطالعه جهان و انسان، به لزوم ارسال نبی از جانب خداوند حکم می کند، آنگاه شخص از راه مشاهده معجزات و علائم و مشخصات، پیامبر را می شناسد. برای شناخت

جانشین پیامبر و امام نیز پس از آن که عقل به لزوم آن فتوا داد، از راه معرفی کتاب و سنت و مشاهده کرامات مدعی منصب امامت، امام شناخته می شود.

برای تبیین عقلانی ضرورت وجود امام معصوم علیه السلام می توان به شیوه ها و قواعد گوناگون عقلی مانند برهان لطف، برهان عنایت، برهان فطرت، برهان واسطه در فیض، برهان علت غایی، برهان امکان اشرف، برهان مظهر جامع، برهان تجلی اعظم، برهان نظام احسن، برهان تقابل قطبین، قانون عدم تبعیض در فیض، برهان لزوم عقل بالفعل، برهان استقرار تام، برهان حساب احتمالات و... استدلال کرد. اگرچه محتوا و روح همه این گونه استدلال های عقلی، به یک اصل مشترک بازمی گردد و آن لزوم وجود انسان کامل در عالم است که در ادبیات دینی از آن به «خلیفه الله»^۱ و «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ»^۲ تعبیر شده است و در لسان حکما و عرفا، با عباراتی همچون «صادر نخستین»، «عقل اول»، «عقل بالفعل»؛ «مظهر جامع» و غیره یاد می شود.

اندیشوران اسلامی در حوزه کلام، فلسفه و عرفان، برای اثبات ضرورت وحی، نبوت و امامت، از براهین عقلی متعددی بهره جسته اند که در اینجا به برخی از مهم ترین شیوه های استدلال با رویکرد عقلی برای اثبات ضرورت وجود امام علیه السلام اشاره می شود:

۱. قاعده لطف و ضرورت وجود امام حی

یکی از براهین عقلی که متکلمان شیعه در بحث از نبوت و امامت بر لزوم وجود پیامبر و امام بدان استدلال کرده اند، «قاعده لطف» است.^۳ بر اساس این قاعده که یک قاعده عقلی است،

۱. قرآن کریم در دو جا درباره انسان از خلافت و جانشین خدا در زمین سخن گفته است: سوره بقره، آیه ۳۰ و دیگری در سوره ص، آیه ۲۶.

۲. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که نخستین مخلوق در عالم خلقت نور وجود مقدسش بوده است، این مطلب دو گونه نقل شده است «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي»؛ (رجال کشی، ج ۱، ص ۲۳۲) و «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ رُوحِي»؛ (بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۰۶).

۳. رک: سید مرتضی، الشافی فی الإمامة، ج ۱، ص ۴۷؛ شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۷۰؛ ابی الصلاح الحلبي، تقریب المعارف، ص ۱۷۰؛ خواجه نصیر الدین طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱؛ ابن میثم بحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۷۵؛ سید محسن خرازی، بدایة المعارف الإلهیة فی شرح عقائد الإمامیة، ج ۲، ص ۲۴.

بر خداوند واجب است که از راه لطف و رحمت بر بندگان خود، پیامبر و یا امامی را در میان بندگان بفرستد تا راه و رسم صلاح در معاد و معاش را به آنان بیاموزند و با فراخواندن به نیکی و دوری جستن از بدی، آنان را نسبت به مصالح و مفاسد اعمال زشت و زیبایشان آگاه سازد. متکلمان امامیه از این قاعده در اثبات بسیاری از عقاید دینی مانند وجوب تکلیف، وجوب بعثت، وجوب امامت، وجوب عصمت انبیا و امامان علیهم السلام و... بهره جسته‌اند.

تعریف لطف

واژه «لطف» در لغت به معنای رفق و مدارا، قرب و نزدیکی، عنایت و مهربانی^۱ همراه با نیکی و تکریم است.^۲

در اصطلاح کلامی، لطف از صفات فعل الاهی و به معنای عنایت خاص خداوند در تسهیل امور بندگان جهت انجام تکالیف دینی و رشد و کمال آنان است؛ بدین معنا که خداوند آنچه مایه گرایش مکلفان به طاعت و دوری گزیدن آنان از معصیت است، در حق آنان افاضه می‌فرماید تا زمینه اطاعت‌پذیری آگاهانه و اختیاری بندگان از دستورات الاهی و دوری آنان از معصیت او فراهم گردد و به قرب و کمال نائل شوند. متکلمان چنین لطفی را مقتضای عدل و حکمت الاهی دانسته و آن را از ناحیه خداوند واجب می‌شمارند.

شیخ مفید رحمته الله علیه در تعریف اصطلاحی لطف گفته است:

اللطف هو ما يقرب المكلف معه من الطاعة و يبعد عن المعصية و لا حظ له في التمكين و لم يبلغ الإلجاء؛^۳ لطف آن چیزی است که بودن آن سبب نزدیکی مکلف به طاعت و دوری از معصیت می‌شود بدون آنکه اختیار از او سلب گردد.

در تعریف اصطلاحی لطف، از این جهت بر تمکن و "عدم‌الاجاء" مکلف تأکید شده است که لطف متفرع بر اختیار و قدرت مکلف است. از این رو، تنها متکلمان عدلیه (شیعه و معتزله) که قائل به اختیار انسان‌اند، به قاعده لطف استناد کرده و آن را دلیل عقلی می‌شمارند، اما

۱. رک: قاموس قران، ج ۶، ص ۱۹۰.

۲. رک: لسان العرب، ج ۹، ص ۳۱۶.

۳. شیخ مفید، النکت الاعتقادیة، ص ۳۵.

کسانی که قائل به "جبر" اند مانند اشاعره، قاعده لطف برای آنان موضوعیت نخواهد داشت. بنابراین، لطف، در فضای اراده و اختیار انسان قابل تفسیر است؛ بدین معنا که لطف فی نفسه فقط زمینه‌سازی برای تمکن انسان در عمل به تکلیف است، رکن دیگر این ماجرا اراده و انتخاب خود انسان مکلف است. از این رو، لطف آنگاه به فعلیت می‌رسد که اراده و عمل مکلف را نیز به همراه داشته باشد. لذا اگر مکلفین از لطف در راستای هدف مطلوب، بهره‌گیرند و در پرتو لطف، به انجام تکالیف الهی خویش اقدام نمایند، لطف به مرحله فعلیت می‌رسد و اصطلاحاً از آن به «لطف محصل» تعبیر می‌کنند؛ یعنی لطفی که به مرحله تحقق و تحصیل رسیده است. و اگر مکلفین آن را به کار نیندند، در این حالت لطف تنها نقش بالقوه مقرب بودن را دارد و به آن «لطف مقرب» گویند، زیرا چنین لطفی زمینه‌ساز هدایت مکلف و تسهیل کننده اراده اوست، هر چند به دلیل سوء اختیار مکلف، فعلیت نیافته است.

سید مرتضی رحمته الله علیه این دو گونگی لطف را متناسب با نوع رویکرد مثبت یا منفی انسان‌ها در کار بست آن، چنین بیان می‌کند:

اعلم أن اللطف ما دعى الى فعل الطاعة و ينقسم الى ما يختار المكلف عنده فعل الطاعة و لولاه لم يختره و الى ما يكون أقرب الى اختيارها؛^۱ بدان که لطف آن چیزی است که انسان را به انجام طاعت فرامی‌خواند و آن دو گونه است؛ یکی آن که مکلف به واسطه آن، انجام طاعت را اختیار می‌کند که اگر لطف نبود آن را اختیار نمی‌کرد، دیگری آن است که مکلف به واسطه آن به انجام طاعت نزدیک می‌شود.

ضرورت لطف

در تبیین عقلی ضرورت لطف از ناحیه خداوند، دو تقریر فلسفی و کلامی وجود دارد: در تقریر فلسفی، از راه مطلق بودن کمالات ذات ربوبی، بر لزوم لطف استدلال می‌شود، اما در تقریر کلامی، اوصاف فعلی خداوند و هدف مندی نظام تشریح، مورد توجه است.

بر اساس تقریر فلسفی، لزوم لطف، مقتضای کمال مطلق و رحمت مطلقه خداوندی است؛ به گونه‌ای که اگر لطف نفرماید، در مطلق بودن کمال و رحمت او، خلف لازم می‌آید و خلف نیز

۱. سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، ص ۱۸۶.

محال است، پس لطف از سوی رحیم مطلق، ضروری و اجتناب ناپذیر است. اما در تقریر کلامی، اجتناب صاحب شریعت از نقض غرض، مستند لزوم لطف ذکر شده است.^۱ از این دو تقریر، آنچه در بحث از قاعده لطف و کاربردهای آن مد نظر است، تقریر کلامی آن است و اساساً علم کلام که عهده دار دفاع از عقاید دینی است، خاستگاه قاعده لطف شمرده می شود، چنان که متکلمان اسلامی در اثبات مهم ترین عقائد دینی، به این قاعده عقلی استدلال نموده اند.

میان متکلمان عدلیه (امامیه و معتزله) نیز درباره منشأ وجوب لطف، اختلاف نظر وجود دارد؛^۲ معتزله وجوب لطف را مستند به عدل الاهی دانسته و خودداری خداوند از لطف را منافی با عدالت خدا می دانند، اما متکلمان شیعه امامیه، منشأ وجوب لطف بر خداوند را، مقتضای حکمت الاهی و اجتناب از نقض غرض می دانند؛ بدین معنا که حکیم بودن خداوند، اقتضا می کند که موجبات سعادت و نجات بندگان را فراهم کند تا امکان عمل به تکالیف الاهی میسر گردد و الا نقض غرض لازم می آید.

محقق طوسی رحمته الله علیه در چند جای کتاب گران سنگ «تجريد الاعتقاد» به این موضوع اشاره کرده است. به اعتقاد وی، لطف شرط تکلیف است وگرنه غرض الاهی محقق نخواهد شد:

و اللطف واجب، لتحصیل الغرض به، فان كان من فعله تعالی، وجب علیه، وان كان من المكلف وجب ان يشعره به و يوجبه، وان كان من غيرهما شرط في التكليف العلم بالفعل؛^۳ لطف واجب است تا غرض حاصل شود پس اگر حصول لطف فعل خداوند باشد، بر او سزاوار است و اگر از ناحیه مکلف باشد باز هم بر خداست که او را آگاه کند و آن را بر او واجب نماید و اگر غیر از این دو مورد است باز هم علم به آن شرط تکلیف خواهد بود.

علامه حلی رحمته الله علیه، دلیل وجوب لطف بر خدا را چنین بیان می کند:

اللطف واجب و الدلیل علی وجوبه أنه يحصل غرض المكلف فيكون واجبا و إلا لزم

۱. خرازی، سید محسن، *بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية*، ج ۲، ص ۲۵.

۲. شیخ طوسی، *تلخیص الشافی*، ج ۱، ص ۷۰.

۳. محقق طوسی، *تجريد الاعتقاد*، ص ۲۰۴.

نقض الغرض بیان الملازمة أن المكلف إذا علم أن المكلف لا يطيع إلا باللطف فلو كلفه من دونه كان ناقضا لغرضه كمن دعا غيره إلى طعام وهو يعلم أنه لا يجيبه إلا إذا فعل معه نوعا من التأدب فإذا لم يفعل الداعي ذلك النوع من التأدب كان ناقضا لغرضه فوجوب اللطف يستلزم تحصيل الغرض؛^۱ لطف، از سوی خدا واجب است، زیرا غرض الاهی از تکلیف بندگان متوقف بر آن است، پس لطف واجب است وگرنه نقض غرض پیش می آید. ملازمه میان حصول غرض و لطف، آن است که وقتی تکلیف کننده می داند تکلیف شدگان توان انجام کار را ندارند جز با مساعدت لطف، اگر آنان را بدون وجود لطف الزام کند، غرض خود را نقض کرده است همانند کسی که دیگری را به خوردن طعام و پذیرایی دعوت کند و بداند که او دعوتش را نمی پذیرد مگر اینکه آداب خاصی را مدنظر قرار دهد، پس اگر دعوت کننده آن شرایط را فراهم نکند و شخص مدعونیاید، غرض خویش را خود نقض کرده است، پس وجوب لطف، سبب حصول غرض خواهد بود.

بنابراین، از دیدگاه متکلمان امامیه، قاعده لطف بروصف حکمت الاهی مبتنی است؛ یعنی وجوب لطف، مقتضای حکیم بودن خداوند است و دریغ از چنین لطفی که اطاعت و دیانت بندگان در گرو آن است، مستلزم نقض غرض الاهی از تشریح و تکلیف خواهد بود، در حالی که چنین کار عبث و باطلی از خدای حکیم محال است، پس لطف بر خداوند واجب است.

یاد سپاری این نکته نیز بایسته است که تعبیر وجوب لطف بر خداوند در کلمات علمای امامیه، به معنای تکلیف کردن بر خدا نیست، زیرا خداوند فوق بندگان^۲ و مالک و محیط بر همه چیز است^۳ و اراده اش بر همه چیز نافذ است^۴ و هیچ گاه از آنچه انجام می دهد، مورد بازخواست قرار نمی گیرد،^۵ بلکه مراد از آن درک ضرورت لطف از خدای حکیم و درک ملازمه میان

۱. علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، با تعلیقات آیت الله حسن زاده آملی، ص ۳۲۵.

۲. سوره انعام، آیه ۱۸.

۳. سوره نساء، آیه ۱۲۶.

۴. سوره هود، آیه ۱۰۷.

۵. سوره انبیاء، آیه ۲۳.

عدم لطف با نقض غرض است، همان گونه که وجوب عدل بر خدا به معنای درک حسن عدل از ناحیه خدا و استحاله صدور ظلم از اوست.

دلالت قاعده لطف بر وجوب امامت

یکی از مصادیق روشن «لطف»، وجود امام علیه السلام و نصب او از سوی خداوند است، چنان که بسیاری از اندیشمندان شیعه، برای اثبات این موضوع، به این برهان عقلی استدلال کرده‌اند.

شیخ طوسی رحمته الله علیه نصب امام علیه السلام را مصداق بارز لطف الاهی در حق بندگان شمرده و به مقتضای قاعده لطف، نصب امام علیه السلام را واجب دانسته است:

نصب الامام لطف، لأنه مقرب من الطاعة و مبعّد عن المعصية؛^۱ نصب امام لطف است، زیرا لطف نزدیک کننده به سوی اطاعت و دورکننده از معصیت است.

متکلم نامدار شیعه جناب خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه دلیل وجوب لطف بر خداوند را، تحقق غرض الاهی در هدایت بندگان دانسته و آن را منحصر در وجود امام علیه السلام ذکر کرده است:

الإمام لطف، فيجب نصبه على الله تعالى تحصيلا للغرض؛ وجود امام، لطف است پس نصب او بر خدا لازم است تا غرض الاهی (از انزال کتاب وحی و ارسال پیامبران و امامان علیهم السلام) حاصل شود.^۲

فاضل مقداد رحمته الله علیه در شرح الباب الحادی عشر، درباره دیدگاه علمای امامیه بر ضرورت عقلی وجود امام علیه السلام از راه قاعده لطف چنین استدلال می‌کند:

قال اصحابنا الامامية هي واجبة عقلا على الله تعالى، وهو الحق و الدليل على حقيقته هو انّ الإمامة لطف و كلّ لطف واجب على الله تعالى، فالإمامة واجبة على الله تعالى... ان اللطف هو ما يقرب العبد الى الطاعة و يبعده عن المعصية، و هذه المعنى حاصل في الإمامة؛^۳ بزرگان امامیه معتقدند که امامت (نصب امام) به حکم عقل بر خداوند واجب است و این سخن حقی است و دلیل بر حقانیت آن، لطف بودن امام در حق بندگان است و هر آنچه لطف باشد، بر خدا واجب است، پس امامت بر خدا

۱. شیخ طوسی، تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل، ص ۴۰۷.

۲. محقق طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱.

۳. فاضل مقداد، الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب، ص ۴۰.

واجب است؛ زیرا آنچه سبب نزدیک شدن بندگان به اطاعت خدا و دوری آنان از گناه شود، لطف است و این معنی در امامت متبلور است.

وی سپس در بیان چگونگی لطف بودن وجود امام (ع) و ضرورت وجود او در جامعه، می‌افزاید:

أَنَّ مِنْ عَوَائِدِ الدَّهْمَاءِ وَ جَرَبِ قَوَاعِدِ السِّيَاسَةِ، عِلْمَ ضَرُورَةِ أَنَّ النَّاسَ إِذَا كَانَ لَهُمْ رَئِيسٌ مَطَاعٌ مَرشِدٌ فِيمَا بَيْنَهُمْ يَرُدُّعُ الظَّالِمَ عَنِ ظَلْمِهِ، وَ الْبَاغِيَ عَنِ بَغْيِهِ، وَ يَنْتَصِفُ الْمَظْلُومَ مِنَ ظَالِمِهِ، وَ مَعَ ذَلِكَ يَحْمِلُهُمْ عَلَى الْقَوَاعِدِ الْعَقْلِيَّةِ وَ الْوِضَائِفِ الدِّينِيَّةِ، وَ يَرُدُّعُهُمْ عَنِ الْمَفَاسِدِ الْمَوْجِبَةِ لِاخْتِلَالِ النِّظَامِ فِي أُمُورِ مَعَاشِهِمْ وَ عَنِ الْقَبَائِحِ الْمَوْجِبَةِ لِلْوَبَالِ فِي مَعَادِهِمْ، بِحَيْثُ يَخَافُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ مَوَازِنَتِهِ عَلَى ذَلِكَ، كَانُوا مَعَ ذَلِكَ إِلَى الصَّلَاحِ أَقْرَبَ وَ مِنَ الْفَسَادِ أَبْعَدَ وَ لَا نَعْنَى بِاللِّطْفِ إِلَّا ذَلِكَ وَ يَكُونُ الْإِمَامَةُ لَطْفًا وَ هُوَ الْمَطْلُوبُ؛^۱ هَر كَسْ جَرِيَانِ رُوزْكَارِ رَا بَشْنَاسِدْ وَ قَوَاعِدِ تَدْبِيرِ أُمُورِ زَنْدِغِي رَا تَجْرِيَه كَرْدَه بَاشَد، بَه طُورِ عِيَانِ دَر كِ مِي كَنْد كِه اِگَر مَرْدَمِ اَز رَهْبَرِي دَلْسُوزُو مَطَاعِ بَهْرَه مَنَد بَاشَنْد كِه مَانَعِ ظَلَمِ ظَالِمَانِ وَ تَجَاوُزِ سَتْمَكَارَانِ مِي شُود، حَقِّ مَظْلُومِ رَا اَز ظَالِمِ مِي سَتَانَد وَ مَرْدَمِ رَا بَه كَارِهَآيِ خَرْدِپَسَنْدِ وَ اِدَايِ وَضَائِفِ دِينِي وَ اِدَارِ مِي كَنْد وَ اَز اَرْتِكَابِ مَفَاسِدِي كِه زَنْدِغِي عَمُومِ رَا مَخْتَلِ مِي كَنْد وَ اَنْجَامِ كَارِهَآيِ زَشْتِي كِه آخِرْتِ اَنَانِ رَا تَبَاهِ مِي كَنْد جَلُوْگِيرِي كَنْد بَه كُونِه اِي كِه هَمْگَانِ اَز بَا زَخَوَاسْتِ اَوْ حَسَابِ بَرَنْد، دَر چَنِينِ حَالْتِي مَرْدَمِ دَر دَسْتِ يَابِي بَه صِلَاحِ نَزْدِيكِ وَ اَز گَر فْتَارِي دَر تَبَاهِي دُورِ خَوَاهَنْد بُوْد وَ مَرَادِ اَز لَطْفِ چِيْزِي جَزَائِنِ نِيْسْت، پَسِ اِمَامْتِ جَلُوهِ لَطْفِ الْاِهِي اِسْتِ وَ اَيْنِ مَطْلُوبِ مَاسْت.

ایشان در جای دیگر همین کتاب، پس از بیان آثار وجودی امام در جامعه می‌گوید:

مِنَ الْبَيْنِ أَنَّ الْإِمَامَ جَامِعَ لَتَلِكِ الصِّفَاتِ فَيَكُونُ مَقْرَبًا لِلْعِبَادِ إِلَى الطَّاعَاتِ وَ مَبْعَدًا لَهُمْ مِنَ الْمَحْظُورَاتِ، فَيَكُونُ لَطْفًا إِذْ لَا مَعْنَى لِلطَّفِ إِلَّا هَذَا وَ إِذَا ثَبِتَ أَنَّ الْإِمَامَ لَطْفٌ وَ قَدْ تَقَدَّمَ أَنَّ اللَّطْفَ وَاجِبٌ عَلَى اللَّهِ عَقْلًا، فَنُصِبَ الْإِمَامَ وَاجِبٌ عَلَيْهِ تَعَالَى عَقْلًا؛^۲ اَيْنِ مَطْلَبِ رُوشْنِ اِسْتِ كِه اِمَامِ (ع) چُونِ هَمِه صِفَاتِ نِيكِ رَا يَكْجَا دَارَد، سَبَبِ نَزْدِيكِ

۱. همان، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۱۸۱.

شدن بندگان به سوی فرمان پذیری خدا و دوری آنان از نافرمانی هاست، پس بودن او لطف است و چون لطف عقلا بر خدا واجب است، پس به حکم عقل تعیین و نصب امام نیز بر خدا واجب خواهد بود.

ابن میثم بحرانی رحمته الله علیه می نویسد:

ان نصب الامام لطف من فعل الله تعالى في أداء الواجبات الشرعية التكليفية و كل لطف بالصفة المذكورة فواجب في حكمة الله تعالى أن يفعله ما دام التكليف بالمطلوب فيه قائما، فنصب الامام المذكور واجب من الله في كل زمان التكليف؛^۱ نصب امام عليه السلام لطفی است از ناحیه خداوند در برآورده شدن تکالیف شرع و هر چیزی که چنین اثری داشته باشد بنا به حکمت خداوند واجب است تا وقتی که انجام تکلیف بدان وابسته باشد، پس نصب چنین امامی در همه دوره های تکلیف بر خدا لازم است.

سید عبدالله شبر رحمته الله علیه در این باره می نویسد:

إن اللطف واجب على الله تعالى و لا ريب ان وجود الإمام في كل زمان لطف من الله تعالى بعبيده لأنه بوجوده فيهم يجتمع شملهم و يتصل حبيلهم و ينتصف الضعيف من القوى و الفقير من الغنى و يرتدع الجاهل و يتيقظ الغافل، فإذا عدم بطل الشرع و أكثر أحكام الدين و أركان الإسلام كالجهاد و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر و القضاء و نحو ذلك فتنتفى الفائدة المقصودة منها؛^۲ لطف بر خدا واجب است و بدون شک وجود امام عليه السلام در هر زمان، مصداق روشن لطف الهی در حق بندگان است، چراکه با وجود امام در میان مردم، ریسمان انسجام جامعه حفظ شده و ناتوان از ظلم توانا فقیر از دست غنی در امان مانده و جاهل منع و غافل بیدار می شود و اگر امام نباشد بیشتر احکام شرع و ارکان دین مانند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت و امثال آن، نابود می شود آنگاه فائده و غرض تشریح حاصل نخواهد شد.

مرحوم استرآبادی می گوید:

أن وجود الإمام بعد النبي صلى الله عليه وآله و عدم إمكانه بسبب ختم النبوة مع بقاء التكليف

۱. ابن میثم بحرانی، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۷۵.

۲. شبر، سید عبدالله، حق الیقین فی معرفة أصول الدین، ص ۱۸۴.

الشرعية - سيما ما يوجب اجتماع الناس وازدحامهم كسد الثغور و تجهيز الجيوش للجهاد و الدفاع و نحو ذلك مما فيه مظنة وقوع الفتن - لطف على المكلفين؛ إذ لا يتم الغرض - وهو الاستعداد للنعميم الأبدى - إلا به كما لا يخفى، فهو واجب في الصورة المفروضة بدلا عن النبوة... فلا بد من إمام منصوب من قبل الله المتعال معصوم عاصم عن الضلال لو فقد المانع و يحصل التمكّن من الامتثال؛^۱ با توجه به اینکه پس از پیامبر اکرم ﷺ جریان نبوت پایان یافته است، وجود امام علیّه در چنین زمانی که تکالیف شرعی همچنان باقی است، لطفی از سوی خدا بر بندگان است؛ به ویژه در امور مهم اجتماعی همچون حراست از مرزها و تجهیز لشکریان برای جهاد و دفاع و مانند آن که رخنه فتنه در آن زیاد است. دلیل این امر آن است که غرض الاهی در آمادگی بندگان برای رسیدن به سعادت همیشگی جز با وجود امام علیّه محقق نمی شود پس در نبود پیامبر ﷺ جامعه ناگزیر از حضور امام معصوم و منصوب از سوی خداوند متعال است تا جامعه را از گمراهی برهاند و زمینه اطاعت مردم از دستورات الاهی را فراهم نماید.

نویسنده کتاب «بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية» درباره دلالت قاعده لطف

بر وجود امام علیّه می نویسد:

إن ترك اللطف نقض الغرض؛ لأن غرض الحكيم لا يتعلق إلا بالراجح و هو وجود الإنسان الكامل و إعداد الناس و تقريبهم نحو الكمال، و هو لا يحصل بدون الإمام، فيجب عليه اللطف؛ لأن ترك الراجح عن الحكيم المتعال قبيح بل محال... فلا بد في كل عصر من وجود إمام هو يكون إنسانا كاملا هاديا للناس و الخواص، مقيما للعدل و القسط، رافعا للظلم و العدوان، حافظا للكتاب و السنة، رافعا للاختلاف و الشبهة، أسوة يتخلق بالأخلاق الحسنة حجة على الجنّ و الإنس، و إلا لزم الخلف في كمال ذاته و هو محال، أو الإخلال بغرضه و هو قبيح عن الحكيم، بل هو أيضا محال؛^۲ همانا دریغ ورزیدن خداوند از لطف سبب نقض غرض خواهد بود، بدین معنا که غرض خدای حکیم به چیزی که رجحان نداشته باشد، تعلق نمی گیرد و آن امر راجح، انسان کامل و آماده سازی مردم به سوی تقرب و کمال است، چنین هدفی

۱. استرآبادی، محمد جعفر، البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقائد الساطعة، ج ۳، ص ۲۱۵.

۲. خرازی، سید محسن، بداية المعارف الإلهية في شرح عقائد الإمامية، ج ۲، ص ۲۵.

بدون حضور امام علیه السلام محقق نمی شود. از این رو، لطف بر خداوند واجب است، زیرا ترک راجح از خدای حکیم محال است. پس در هر زمانی، جامعه ناگزیر از وجود امامی است که کامل و هدایتگر عوام مردم و خواص و اقامه کننده عدل و قسط و رفع ظلم بوده، حافظ قرآن و سنت باشد، اختلافات و شبهات را برطرف کند، الگوی اخلاق نیک و حجت بر انسان و جن باشد. اگر چنین امامی نباشد، سبب خلف در کمال مطلق ذات شود و آن محال است، یا موجب نقض غرض گردد که آن نیز از خدای حکیم قبیح و محال است.

نتیجه آنکه: «لطف» در حقیقت موهبت خاص خداوند در حق بندگان بوده و زمینه اطاعت از دستورات دین و دوری آنان از معصیت را تسهیل می کند. لذا حکمت الاهی ایجاب می کند تا همیشه در میان مردم، حاکم و زمامدار مطاعی باشد که جامعه را در نیل به سعادت دنیا و آخرت رهنمون سازد و چون استمرار و کمال لطف و حکمت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها با وجود امام معصوم علیه السلام امکان پذیر است، پس وجود امام علیه السلام و رهبر الاهی در هر زمانی، ضروری خواهد بود.

دلالت قاعده لطف بر وجود بالفعل امام مهدی علیه السلام

برهان لطف، با توجه به انحصار وصف عصمت در امامان معصوم شیعه، بر وجود بالفعل امام عصر علیه السلام نیز دلالت دارد. فاضل مقداد رحمته الله علیه درباره دلالت قاعده لطف بر وجود و حیات فعلی امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام چنین استدلال کرده است:

و یجب أن یعتقد أن الإمام الحجّة علیه السلام حی موجود فی کلّ زمان بعد موت أئیه الحسن علیه السلام، لأنّ کلّ زمان لا بدّ فیهِ من إمام معصوم و غیره لیس بمعصوم بالإجماع، وإلا لخلّا الزّمان من إمام معصوم مع أنّ اللّطف واجب علی الله تعالی فی کلّ وقت؛^۱ واجب است اعتقاد به وجود حضرت حجت علیه السلام و ادامه حیات کنونی ایشان پس از شهادت پدر بزرگوارش، زیرا در هر زمانی ناگزیر باید امام معصوم وجود داشته باشد و بالاجماع غیر از ایشان کسی معصوم نمی باشد. و اگر چنین نباشد، مستلزم آن است

۱. فاضل مقداد، *الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد*، ص ۹۶. مشابه این سخن را مرحوم ابی الصلاح حلبی نیز در

تبیین عقلی ضرورت وجود امام مهدی علیه السلام بیان کرده است (ر.ک: *تقریب المعارف*، ص ۴۱۵).

که زمان از امام معصوم خالی است درحالی که لطف (لزوم وجود امام) همواره بر خداوند واجب است.

براین اساس، قاعده لطف با انضمام این مقدمه که در زمان کنونی امام معصوم بالاجماع منحصر در وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، علاوه بر اصل کلی لزوم وجود امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف در هر زمان، مصداق کنونی این اصل عام؛ یعنی وجود بالفعل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و بقای حیات ایشان در این عصر و زمان را نیز اثبات می کند، زیرا نتیجه قطعی دلالت قاعده لطف بر لزوم امام در هر زمان از یکسو و حصر ویژگی عصمت در زمان کنونی به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از سوی دیگر، اثبات وجود فعلی و حیات آن حضرت است.

۲. برهان واسطه فیض و ضرورت وجود امام حی

یکی از مسائل مهم معرفتی در حوزه شناخت، مسئله وساطت در فیض؛ یعنی لزوم رابط میان خلق و خالق و دانستن چگونگی تعلق فیض از مبدأ هستی به هست ها و هستی هاست. لزوم واسطه فیض، مقتضای حکمت الاهی است، زیرا لطف و حکمت او ایجاب می کند تا وسایل و مقدمات رشد و کمال تشریحی انسان را با فرستادن پیامبران و قوانین آسمانی فراهم کند و پیوسته این لطف الاهی پس از پیامبر نیز توسط جانشینان به حق او تداوم یابد؛ زیرا در غیر این صورت، با رفتن پیامبر و قطع هدایت تشریحی، سبب نقض غرض الاهی از ارسال پیامبران و شرایع آسمانی می شود که از ساحت قدس ربوبی به دور است. از این رو، وجود امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف مانند وجود پیامبر صلی الله علیه و آله مقتضای لطف خداوند به بشریت است و لذا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله وجود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف همواره ضروری است، تا غرض ربوبی در هدایت و کمال یابی بشر تأمین گردد.

مفهوم و اقسام فیض

واژه «فیض» مصدر «فاض یفیض» و به معنای جریان، پرشدن، جوشش، فزونی، سرریزی و کثرت است.^۱ «فاض» یعنی فراوان شد و فزونی یافت «استفاض» یعنی شایع و منتشر گردید.^۲

۱. کتاب العین، ج ۷، ص ۶۵؛ مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۸۴.

۲. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۸۵.

در قرآن^۱ و روایات^۲ نیز واژه «فیض» و مشتقات آن به مفهوم لغوی؛ یعنی پرشدن، فزونی و جوشش، به کار رفته است.

در اصطلاح فلسفی و عرفانی، فیض به تجلی همیشگی و فعل پیوسته فاعلی گفته می‌شود که خود دائم الوجود است: *الْفَيْضُ التَّجَلِّي الدَّائِمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ*؛^۳ یعنی فیض تجلی دائم، پیوسته و همیشگی است.

کاربرد اصطلاح «فیض» و «افاضه» درباره خداوند، به معنای بخشش پیوسته و اعطای همیشگی خدای منان به بندگان است؛ او *دائم الفیض و دائم الفضل*^۴ است، وجود و کمالات هستی، همواره از مبدأ فیاض مطلق او منتشر شده و گسترش می‌یابد. دلیل نامتناهی بودن فیض آن است که دوام فیض از لوازم قدرت نامحدود خداوند است، زیرا مبدأ و علت ایجاد عالم امکان، قدرت خداوند است و قدرت صفت ذات خداوند است و چون ذات خداوند نامحدود است، صفاتی که عین ذات اوست نیز نامحدود است، طبعاً دوام فیض و استمرار رحمت و عدم انقطاع عطایای خداوند که لازمه قدرت مطلق و نامحدود اوست نیز نامتناهی خواهند بود. پس در حقیقت هر آنچه هست، همه مظاهر قدرت و تداوم فیض و عطایای نامحدود اوست.

فیض الاهی دو گونه است؛ یکی فیض تکوینی که ناظر به اعطای وجود و هستی بخشی به مخلوقات است، دوم فیض تشریحی که ناظر به هدایت و تدبیر امور بندگان است. فیض تکوینی عام و فراگیر است، اما فیض تشریحی مختص به موجودات صاحب اراده و اختیار مانند انسان و جنیان است. به همین تناسب، وساطت در فیض نیز دو گونه خواهد بود؛ یکی وساطت در فیض وجود و تکوین اشیاء و دوم وساطت در فیض هدایت و تشریح و تکامل بندگان.

۱. سوره مائده، آیه ۸۳.

۲. *الکافی*، ج ۸، ص ۲۸۱.

۳. فیض کاشانی، *رسائل فیض کاشانی*، ج ۱، رساله ۷، ص ۱۳.

۴. «یا دَائِمُ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِّیَّةِ...؛ ای آنکه بخشش و فضلت، همیشه بر مخلوقات جاری است...»؛ *(المصباح الکفعمی، ص ۶۴۷)*.

البته از نظر مصداقی، واسطه فیض تکوین و تشریح، یکی است؛ چنان که خواهد آمد.

ضرورت وساطت در فیض

بر اساس آیات قرآن، اراده حکیمانه خداوند در تدبیر عالم بر این تعلق گرفته است که جهان را با واسطه اداره کند. از این رو، در قرآن از فرشتگان الهی به عنوان تدبیرکنندگان امور عالم یاد شده است: ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾.^۱ در این آیه شریفه، تدبیر امور عالم توسط فرشتگان از باب وساطت در فیض است و خداوند یکی از مجاری تدبیر امور عالم را ملائکه قرار داده است و این آیه در حقیقت، بیانگر اداره عالم بر پایه نظام وساطت و اسباب است.

بر این اساس خداوند حکیم، تدبیر جهان و سیستم فیض رسانی و فیض بخشی را بر قانون وساطت قرار داده و امور جهان را بر بنیاد قویم اسباب و مسببات مبتنی ساخته است تا از طریق قانون ترتب اسباب و مسببات، فیض بیشتری افاضه شود. در حقیقت، پهنه بیکران هستی، صحنه تراکم عظیم اسباب و مسببات و انبوه وسایط فیض اند که فیض الهی همواره از طریق این وسایط، افاضه می شود. در این فیض گیری و فیض بخشی، همه مراتب وسایط و اسباب، در ارتباط با انسان کامل که خود فیض اعظم است، قرار دارند، زیرا او واسطه نخستین است و خداوند جریان کلی امور عالم را تحت حاکمیت و تصرف ولی معصوم قرار داده تا به اذن و قدرت الهی آن را اداره کند.

توضیح مطلب آن است که جریان فیض در عالم، دارای سه رکن اساسی است: ۱. مبدأ و منشأ صدور فیض؛ ۲. مقصد و متعلق دریافت فیض؛ ۳. واسطه میان مبدأ و مقصد.

مبدأ صدور فیض، به طور مطلق - چه در عالم خلق و تکوین و چه در عالم امر و تدبیر - فقط ذات اقدس ربوبی است،^۲ همه کائنات و آنچه در عالم هستی است؛ از مجردات و مادیات، از کوچک ترین ذره تا کهکشانها و عوالم بزرگ، با فعل الهی تحقق یافته است، فعل الهی نیز از مشیت غنی مطلق و اراده جواد علی الاطلاق صادر می شود. پس مبدأ جوشش همه فیوضات

۱. سوره نازعات، آیه ۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۵۴.

مادی و معنوی، ذات اقدس خدای متان است. و از آن جا که هستی از خدا فرانمی گذرد و جز او همه چیز هیچ است، پس او هدف و غرضی مگر ذات خود ندارد. و چون ذات هستی پیوسته و همیشه بوده و هست، فاعلیت او نیز جاودانه است.

مقصد و متعلق دریافت فیض، مخلوقات اند، اما تعلق این فیض از مبدأ فیاض به موجودات عالی و دانی، بدون واسطه نیست بلکه از طریق واسطه به دیگر کائنات افاضه می گردد. پس کسب فیض از مبدأ مُفیض، نیازمند به واسطه قابل است. واسطه قابل، به قابلیت خود، فیض را کسب می کند و به مستفیض می رساند.

واسطه فیض، عامل سنخیت ساز میان مبدأ و مقصد است و سریان فیض مادی و معنوی از مبدأ به مقصد در پهنه بیکران کائنات را بر عهده دارد. اما از آنجایی که جهان هستی دارای تعدد مراتب و کثرت بی نهایت است، وسائط و اسباب نیز بی نهایت و گوناگون است، اما همه این وسائط در ارتباط با انسان کامل و ولی مطلق که خود فیض اعظم است، قرار دارد.

بر این اساس، نخستین و بزرگترین فیض عالم هستی، خود واسطه فیض؛ یعنی نفس ولی مطلق است که وعاءِ مَشیتِ الهی و مبدأ سَریانِ فیض جود و وجود به سایر کائنات است، فیض الهی پیوسته از طریق او و به وسیله امتداد وجودی او به مخلوقات ایصال می گردد. پس نفس ولی؛ یعنی پیامبر و امام، صاحب چنین مرکزیتی است، او در بطن هستی و ملکوت، سرچشمه و معبر جریان فیض و تسلسل آفرینش وجود است.

به بیان دیگر جهان، جهان سببیت است. همه چیز حساب شده است و بر اساس وسایط و اندازه و تقدیر، تقدیری از سوی مقدرِ علیم حکیم. در نفس همین جریان سببیت و تقدیر ازلی عظیم، وجود ولی نخستین نقطه فیضان و مبدأ فیضان های دیگر است. بدین گونه ولی، در بطن و متن هستی جای دارد و او خود، سبب همه افاضه ها و انعام هاست.^۱

سزاینکه جریان فیض از مبدأ به مقصد، بدون واسطه صورت نمی گیرد آن است که عالم هستی بر پایه قانون علت و معلول استوار است و خداوند این جهان را بر اساس نظام اسباب و

۱. حکیمی، محمد رضا، خورشید مغرب، ص ۱۸۰ (با اندک تلخیص و تغییر).

مسببات بنا نهاده است. و چون قانون علیت، مستلزم وجود سنخیت میان علت و معلول و اسباب و مسببات است، اقتضا می کند که میان عالم ربوبی و عالم طبیعت، عوامل دیگری باشد تا فیض وجود از راه آن ها به عالم طبیعت برسد، زیرا موجودات عالم به دلیل نقص و فقر ذاتی که دارند نمی توانند مستقیماً با ذات ربوبی و خالق هستی مرتبط شده و فیض از آن فیاض مطلق دریافت کنند، بلکه می باید از طریق واسطه ای که خداوند او را برای چنین امری اختیار کرده است انجام گیرد. از این رو، خداوند مستقیماً و بدون واسطه، عالم طبیعت را ایجاد نکرده است، زیرا میان عالم ربوبی و عالم ماده سنخیت وجود ندارد، بلکه در برقراری سنخیت میان عالم ماده و طبیعت با عالم ربوبی، به انسان کامل که واسطه فیض رسانی به دیگر موجودات است، نیاز است و در این زمینه فرقی بین فیض تکوین و تشریح نیست بلکه همچنان که در عالم تکوین، بین علت و معلول و اسباب و مسببات، سنخیت لازم است، در عالم تشریح نیز فیض معنوی خداوند و تصرفات او در قلوب انسان ها از راه واسطه که همان وجود انسان کامل است انجام می پذیرد. لذا برای دریافت وحی و شریعت، نبوت لازم است تا فیض هدایت و تشریح از کانال پیامبر به انسان های دیگر برسد. پس برای دریافت و تداوم فیض تکوین و تشریح، باید همواره حجت و ولی معصوم، وجود داشته باشد تا از طریق او، جریان فیض پیاپی به عالم هستی، امکان پذیر گردد.

امام واسطه فیض الاهی

در بینش اعتقادی شیعه، نخستین واسطه فیض که همه وسایط عالم ملک و ملکوت به او وابسته اند، وجود مقدس پیامبر اکرم و امامان اهل بیت اند^۱ که از نور واحد آفریده شده اند،^۲ و دیگر مخلوقات عالم به یمن وجود آن بزرگواران خلق گردیده و همه فیوضات مادی و معنوی به وسیله آن ذوات قدسی از مبدأ فیاض الاهی به دیگر کائنات افاضه می شود.

براین اساس، شیعه معتقد است که وجود عظیم الشان پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۴۲.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۹۳.

جان جهان و فلسفه عالم امکان و عالی ترین واسطه در نظام آفرینش است. ذوات قدسی اهل بیت علیهم السلام همان گونه که دارای ولایت مطلقه‌اند، از مقام وساطت مطلق برخوردارند؛ یعنی همه چیز عالم از آغاز و پایان و محو و اثبات، به آن ذوات مقدس وابسته‌اند:

بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَمْخُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ بِكُمْ يَثْبُتُ؛^۱ به واسطه شما خدا آغاز می‌کند و پایان می‌بخشد و به وسیله شما هر آنچه را بخواهد محو می‌کند و ثبات می‌بخشد.

همچنین شیعه معتقدند که مقام وساطت مطلق در این عصر و زمان، ویژه آخرین حجت الاهی امام عصر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ او که سبب بقاء عالم و نزول رزق و روزی و مایه ثبات و پایداری آسمان و زمین است^۲ و همه فیوضات الاهی در عرصه تکوین و تشریح از یمن وجود او به دیگران افاضه می‌شود؛ هم فیض وجود و تداوم نعمات و برکات وابسته به اوست، هم فیض هدایت بندگان به سوی سعادت و کمال، در پرتو ولایت آن ولی مطلق، جاری و ساری است.

وابستگی همیشگی عالم به وجود امام عجل الله تعالی فرجه الشریف برای آن است که او هم خود، فیض اعظم است، هم سرچشمه انتشار فیوضات الاهی به دیگر مخلوقات است. این وساطت، هم شامل وساطت در فیض خلقت است، هم وساطت در فیض هدایت، چون امر هدایت نیز در تشریح قوانین و تعیین احکام و بایدها و نبایدها، نیازمند واسطه قابل است. باید نفوس قابل، آیات و حیانی را دریافت کنند و به بشریت برسانند و بیاموزند. این گونه نیست که هر نفسی مستعد قبول وحی باشد، و هر کسی یا هر قومی خود، پیامبر خود و امام خود باشند، بلکه باید واسطه فیض بیاید و نفوس را تزکیه کند و کتاب و حکمت را تعلیم دهد. چنان که این حقایق، در قرآن کریم بیان شده است.^۳ بشر، خود نمی‌تواند به کشف حقایق برسد و به پایگاه عالی خداشناسی و توحید دست یابد و تکلیف الاهی خود را بشناسد. بشر نمی‌تواند مسائل جهان بعد را بفهمد، و بدون

۱. کامل الزیارات، ص ۱۹۹.

۲. مجلسی، محمد باقر، زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۴۲۳.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

تعالیم آسمانی و گفتار انبیا، از آن دانستنی‌ها آگاه گردد و آنچه برای حیات جاوید لازم است، تشخیص دهد. بشر نمی‌تواند شکل اعمال تکاملی و حکمت و اسرار آن‌ها را بیابد و راه حرکت صحیح و مستقیم را کشف کند. عقل او نیز برای وصول به این مقصدها کافی نیست، چرا که عقل به منزله چراغی است که اگر راه را به او نشان دادند، چه بسا بتواند آن را بییابد، اما نه خود می‌تواند اصل راه را پیدا کند و نه می‌تواند مستقیم بودن راهی را تضمین نماید. این چراغ، پیوسته، به ریختن روغن و پیراستن فتیله نیازمند است. پس در فیض هدایت نیز، انسان به مدد وحی نیازمند است تا عقل او را بارور سازد.^۱ از این رو، امام معصوم علیه السلام همان گونه که واسطه فیض وجود است، واسطه فیض هدایت و معرفت نیز هست، زیرا امام علیه السلام محل جوشش و رویش معارف الهی است «مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ»^۲ و دست یابی به معرفت ناب توحیدی جز در پرتو ولایت و معرفت او ممکن نخواهد بود.

وابستگی و نیاز انسان و جهان به امام علیه السلام همانند وابستگی تن به روح است و امام علیه السلام به معنای حقیقی کلمه، جان جهان و قلب و روح عالم است؛ به گونه‌ای که اگر مجموعه‌ی عالم هستی در قالب یک نماد انسانی درآید، امام علیه السلام عقل این پیکر عالم است، چنان که هشام بن حکم، در مناظره با عمرو بن عبید معتزلی، نیاز انسان به امام علیه السلام را همانند نیاز همیشگی بدن به عقل تشبیه کرده و این وابستگی را دلیل روشن بر لزوم وجود امام در هر زمان ذکر کرده است.

یونس بن یعقوب می‌گوید:

جمعی از اصحاب نزد امام صادق علیه السلام حضور داشتند که در میان آنان هشام بن حکم جوان نیز بودند. حضرت به هشام فرمود: ماجرای گفتگوی خود با عمرو بن ابوعبید را بازگو کند. هشام نیز بنا به دستور امام صادق علیه السلام مناظره خود با عمرو بن عبید را چنین بازگو کرد: «روز جمعه‌ای وارد بصره شدم و به مسجد رفتم، گروه زیادی را دیدم که حلقه زده و عمرو بن عبید در میان آن‌ها نشسته است، در میان جمعیت رفتم و نزدیک وی نشستم، گفتم: ای مرد دانشمند! من مردی غریبم، اجازه می‌دهید

۱. حکیمی، محمد رضا، خورشید مغرب، ص ۱۸۱.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۴.

مسأله ای بپرسم؟ گفت: آری. گفتم: آیا چشم داری؟ گفت: فرزندم این چه سؤالی است؟ چیزی را که می بینی چگونه از آن می پرسی؟ گفتم: سؤالات من این طوری است. گفت: بپرس، اگر چه پرسشت بی فایده است. گفتم: شما چشم داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ پاسخ داد: با آن رنگ ها و اشخاص را می بینم. گفتم: بینی داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن می بویم. گفتم: دهان (زبان) داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن مزه را می چشم. گفتم: گوش داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن صدرا می شنوم. گفتم: قلب (قوه ادراک) داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن هر چه بر اعضا و حواسم درآید تشخیص می دهم. گفتم: مگر با وجود این اعضا از قلب بی نیاز نیستی؟ گفت: نه. گفتم: چگونه؟ چه نیازی به قلب (عقل) داری با آن که اعضایت صحیح و سالم است؟ گفت: فرزندم هرگاه یکی از اعضای بدن و حواس آن در چیزی که می بوید یا می بیند یا می چشد یا می شنود، شك و تردید کند آن را به قلب (عقل) ارجاع می دهد تا یقین کند و تردیدش برطرف شود. گفتم: پس خدا قلب (عقل) را برای رفع تردید و اشتباه اعضا و حواس گذاشته است؟ گفت: آری. گفتم: پس قلب (عقل) لازم است وگرنه برای اعضا و حواس یقینی حاصل نمی شود؟ (وراه نجات از شك و تردید میسر نمی شود)، گفت: آری. گفتم: ای ابا مروان (کنیه عمرو بن عبید) خدای تبارک و تعالی که اعضا و جوارح و حواس تو را بدون امام نگذاشته تا صحیح را تشخیص داده و شك و تردیدش را به یقین برساند، آیا این همه انسان ها را در سرگردانی و تردید و اختلاف وامی گذارد، و برای آنان امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار نداده است؟ هشام گوید: او ساکت شد و جوابی به من نداد.^۱

بنابراین، نخستین واسطه فیض که مهیمن بر دیگر وسایط عالم اند، امام و حجت الاهی است که از مقام وساطت مطلق برخوردار است، به گونه ای که همه فیوضات مادی و معنوی از چشمه سار وجود امام و حجت الاهی به بندگان می رسد و در پرتو ولایت او اطاعت و بندگی معنا

۱. امام صادق علیه السلام پس از سخنان هشام در تأیید کلام وی فرمود: «هَذَا وَ اللَّهُ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى علیه السلام؛ به خدا سوگند این سخن در صحف ابراهیم و موسی علیه السلام ثبت شده است.» (الكافی، ج ۱، ص ۱۷۰).

می یابد. و چون نفس امام علیه السلام بزرگ‌ترین فیض الاهی و واسطه نشر و سریان فیض به دیگر کائنات است، وجودش در همه حال ضروری است.

۳. برهان فطرت و ضرورت وجود امام حی

از دیگر وجوه عقلی که بر ضرورت وجود امام حی دلالت دارد برهان فطرت است؛ بدین معنا که انسان با مراجعه به درون مایه‌های فطری و مطالعه ساختار خلقت خویش، نیاز به وجود امام و وابستگی به او را در فطرت خویش احساس می‌کند.

توضیح مطلب آن است که انسان با درک عقلانی و فطری خویش این واقعیت را می‌یابد که جهان بی‌کران هستی با همه وسعت و راز و رمزهای محیرالعقول آن، ساخته و پرداخته خدای حکیم و دانا است که همه چیز را بر اساس حکمت و تدبیر به وجود آورده است.^۱ هم‌چنین می‌یابد که همان خدای حکیم دانا، انسان را مختار و صاحب اراده آفرید و با تجهیز ساختار خلقت آدمی به نیروی عقل و فطرت، به او قدرت تشخیص حق از باطل عنایت فرمود و انتخاب مسیر هدایت و ضلالت را در اختیار خود او گذارد^۲ و نیل به سعادت و رستگاری ابدی را در گرو بهره‌گیری از نیروی درونی عقل و فطرت و پیروی از رهنمود وحی و نبوت و قوانین و احکام دین قرار داده است.^۳ از این رو، پیامبران علیهم السلام و پس از آنان اوصیا و امامان معصوم علیهم السلام را الگوهای هدایت و ضامن اجرایی قوانین و احکام الاهی معرفی کرده تا بندگان با الگوپذیری از آنان، بتوانند راه صلاح و فلاح دنیوی و اخروی خویش را بیمایند و به کمال قرب الاهی دست یابند.

از سوی دیگر همان خدای حکیم دانا، بنا به مصالح و حکمت‌های بی‌شماری، وجود انسان را با انگیزه‌های طبیعت‌گرا و گرایش‌ها و هواهای نفسانی عجین کرد و در کنار توانایی بر اطاعت، قدرت تمرد و نافرمانی نیز به او عطا فرمود تا در یک کشاکش نفس‌گیر و رقابتی، جوهر حقیقی

۱. سوره سجده، آیه ۷؛ سوره نمل، آیه ۸۸.

۲. سوره انسان، آیه ۳؛ سوره کهف، آیه ۲۹.

۳. سوره احزاب، آیه ۷۱.

هرکسی در میدان ابتلا و آزمون هویدا گردد و زمینه ظهور دو نوع تصمیم گیری رحمانی یا شیطانی و اراده دنیاگرایانه و هواپرستانه یا کمال گرایانه و آخرت خواهانه در وجود او پدید آید. چنان که قرآن کریم درباره توانایی های دو گانه ی انسان و آثار و پیامدهای دو نوع اراده و تصمیم او فرمود:

﴿مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا كُلًّا نُمِدُّ هُوَلاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾^۱ آن کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیا) را می طلبد، آن مقدار از آن را به هر کس که بخواهیم می دهیم؛ سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد، که در آتش سوزانش می سوزد در حالی که نکوهیده و رانده (درگاه خدا) است و آن کس که در پی سرای آخرت باشد و برای آن از روی ایمان تلاش و کوشش کند، به سعی و تلاش او، پاداش داده خواهد شد، هر کدام از این دو گروه را (برای رسیدن به مقصودش) از کمک و عطای پروردگارت، بهره می دهیم و عطای پروردگارت هرگز از کسی منع نشده است.

نکته قابل تأمل در این آیه شریفه آن است که قرآن از این دوگانگی توانمندی انسان (در اطاعت و عصیان) به «عَطَاءُ رَبِّكَ» یعنی بخشش ویژه پروردگار، تعبیر کرده است. از ظاهر آیه استفاده می شود که این دو نوع عطا، ناظر به چگونگی کارکرد نیروهای درونی انسان و ترکیب خلقت تکوینی او از نیروهای دارای کارکرد مثبت و منفی است. لذا تعبیر «عَطَاءُ رَبِّكَ» بیانگر امتنان الهی و نشان دهنده قداست ذاتی و تکوینی این دو نوع توانایی (حتی توانایی بر معصیت و گناه) است تا از این رهگذر، زمینه برای مسابقه و ابتلای انسان در عرصه تشریح و در نتیجه امکان تکامل اختیاری و صعود انسان به مقامات عالی فراهم شود.

در این حالت، خداوند با اعطای قدرت انتخاب به انسان و فراهم نمودن زمینه ابتلا و آزمودن

او فرمود:

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾^۲ بگو: این حق از

۱. سوره اسراء، آیه ۲۰.

۲. سوره کهف، آیه ۲۹.

سوی پروردگارتان است! هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کفر بورزد!

در چنین شرایطی، نیاز مبرم انسان به وجود پیشوای مشفق و هدایت‌گر برای رسیدن به اهداف بلند خویش، یک واقعیت انکارناپذیری است که هر عقل سالمی بدان اذعان می‌کند؛ زیرا به فتوای خود عقل، ادراکات عقلی به تنهایی برای شناخت مصالح و مفاسد و پیمودن این راه کافی نیست، بلکه در پاسخگویی به نیازهای بیکران او، به هدایت وحی و حمایت و تعلیمات رهبری معصوم نیازمند است.

براین اساس، انسان اگرچه با نیروی عقل مقداری از حقایق از اصول و فروع دین را درک می‌کند، ولی گاهی در اعماق وجودش وسوسه‌ها و تزلزل‌هایی وجود دارد که مانع از اعتماد بر آن و انجام آن‌ها می‌گردد، اما هنگامی که این احکام عقلی با بیان پیشوای الهی تقویت گردد، هرگونه تزلزل و شک و دودلی زدوده خواهد شد و انسان با قوت قلب به سوی یافته‌های عقلی خود خواهد رفت. همچنین عقل انسان در بسیاری از امور توان درک حسن و قبح آن را ندارد بلکه باید دست به دامان پیشوایان الهی گردد تا بتواند خوبی و بدی آن‌ها را دریابد و نیز عقل انسان به تنهایی قادر به درک سود و زیان همه اشیای مفید و زیانبار نمی‌باشد و این کار تنها از عهده پیشوایان الهی مرتبط با منبع وحی برمی‌آید.

از طرفی دیگر انسان یک موجود اجتماعی است و اجتماع بدون داشتن قوانینی که حقوق همه افراد را حفظ کند و آنها را در مسیر صحیح پیش ببرد؛ سامان نخواهد یافت و به کمال مطلوب نخواهد رسید، تشخیص این قوانین به طور صحیح و اجرای آنها جز به وسیله رهبران آگاه و پاک و معصوم الهی صورت نخواهد گرفت. هم‌چنین انسان‌ها در درک کمالات و تحصیل علوم و معارف و کسب فضائل متفاوت‌اند و تنها راه برای پرورش این فضایل، بهره‌مندی از رهنمودها و تبعیت از فرامین معصومانه‌ی رهبران الهی خواهد بود.

بنابراین، همان‌گونه که خداوند برای اتمام حجت بر خلائق، پیامبران را فرستاد و بشر را از وجود حجت الهی بی‌بهره نفرمود، اقتضای حکمت و مشیت الهی این است که پس از پیامبر خاتم ﷺ نیز هادیانی که همچون او حافظ دین و رهبر حقیقی مردم باشند، بفرستد؛ کسانی که

عالم و داناترین خلق در عصر خویش باشند و در تمام عمر، هیچ گونه لغزش و گناهی نداشته باشند تا بتوانند الگو و حجت بر دیگران باشند؛ کسانی که از فضائل اخلاقی و صفات عالیّه انسانی و قدرت و شجاعت و زهد و تقوای در حد اعلا برخوردار بوده و از اوصاف و اخلاق ناپسند و زشت به دور باشند تا بتوانند همچون پیامبر ﷺ هدایت عمومی را به عهده گیرند و در قیامت نیز حجت بر اعمال بندگان باشند.

۴. هدف مندی نظام خلقت و ضرورت وجود امام حی

یکی از راه‌های اثبات ضرورت وجود امام علیه السلام که از پشتوانه عقلی و نقلی برخوردار است، هدف مندی خلقت انسان و جهان و توقف آن بر وجود انسان کامل؛ یعنی امام معصوم علیه السلام در این عالم است.

شیوه استدلال به صورت قیاس شکل اول چنین است: خداوند حکیم انسان و جهان را بازیچه^۱ و عبث^۲ و باطل^۳ نیافریده، بلکه به حق^۴ و برای هدفی خلق کرده است (صغرای استدلال)؛ رسیدن انسان به مقاصد و اهداف خویش بدون راهبر و پیشوای معصوم، ممکن نمی‌باشد (کبری استدلال)؛ پس وجود امام و رهبر معصوم در جامعه ضروری است (نتیجه استدلال).

بر پایه آیات قرآن، غایت مندی خلقت جهان، به غایت خلقت انسان معطوف است و پروردگار عالم، دیگر مخلوقات را با همه تفصیلات آن برای انسان آفریده است،^۵ بلکه فلسفه آفرینش مجموعه عالم، اعم از آسمانی و زمینی و مادیات و مجردات، به اهداف خلقت انسان باز می‌گردد و خداوند همه جهان هستی را برای انسان قرار داده است.^۶ از این رو، غایت مندی

۱. سوره دخان، آیه ۳۸.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

۴. سوره انعام، آیه ۷۳؛ سوره دخان، آیه ۳۹.

۵. سوره بقره، آیه ۲۹.

۶. سوره لقمان، آیه ۲۹؛ سوره جائیه، آیه ۱۳؛ سوره نحل، آیه ۱۲.

آفرینش دیگر موجودات از آسمان و زمین، در راستای غایت خلقت انسان قابل تفسیر است. بنابراین، آنچه در بحث از هدف مندی نظام خلقت مهم است، شناخت هدف خلقت انسان است، چون غایت مندی خلقت جهان، به غایت خلقت انسان بازمی‌گردد و هدف از آفرینش سایر مخلوقات، تکامل و صعود انسان به مقام قرب الاهی است.

اما اینکه غایت خلقت انسان چیست؟ قرآن کریم، در آیات متعددی به پاسخ این پرسش اشاره کرده است. آیات مربوط به غایت خلقت انسان چند دسته‌اند؛ در یک دسته از آیات هدف از خلقت انسان، عبودیت و بندگی یاد شده است، در برخی از آیات، هدف از خلقت انسان رسیدن به مقام خلافت، ذکر شده است و در برخی دیگر، ابتلا و آزمودن انسان، فلسفه خلقت او شمرده شده است و...

در این دسته از آیات، با توجه به روایات وارد شده در تفسیر آن، همه غایات مطرح شده درباره خلقت انسان، پیوند مستقیم با انسان کامل و محوریت امام معصوم علیه السلام دارد. از این رو، می‌توان گفت: هدف مندی خلقت انسان و جهان، به وجود امام و حجت الاهی وابسته است؛ چنان‌که خواهد آمد.

عبودیت و هدف خلقت

در این رابطه، معروف‌ترین آیه‌ای که مسأله عبودیت را، هدف خلقت ذکر کرده است، آیه ۵۶ سوره ذاریات است که می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛ «من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند.»

در این آیه شریفه، هدف از خلقت انسان، نیل به کمال قرب از رهگذر عبودیت الاهی، بیان شده است؛ همان هدف متعالی که بر اساس آیات قرآن، مهم‌ترین مأموریت انبیای الاهی شمرده شده و همه پیامبران رسالت خویش را بر پایه دعوت به یگانه پرستی و عبودیت الاهی آغاز کرده‌اند. چنان‌که قرآن درباره دعوت کلی انبیای پیشین به اصل عبودیت، می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^۱، اما پیش از توهیج پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که: «معبودی جز من نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید»؛ ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۲، اما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید؛ ﴿وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۳ و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند.

همچنین درباره رسول خاتم صلی الله علیه و آله، قرآن کریم آغاز و انجام رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دعوت به یگانه پرستی و تربیت فراگیر جامعه توحیدی، ذکر کرده است.

در این گونه آیات، از یکسو مهم ترین تکلیف پیامبر صلی الله علیه و آله، پرستش خالصانه پروردگار، ذکر شده است^۴ و از سوی دیگر، مهم ترین مأموریت جهانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، دعوت فراگیر به عبودیت پروردگار عالم، اعلام شده است.^۵ از طرفی نیز، ثمره شیرین دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و دستاورد تحقق دین جهانی اسلام، عبودیت پیراسته از شرک، بیان گردیده است.^۶

درباره مفاد آیه شریفه ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۷ که موضوع اصلی بحث در این محور است، توجه به چند نکته بایسته است:

۱. در این آیه شریفه، مراد از عبادت صرفاً انجام مناسک عبادی مانند نماز و روزه و اذکار گوناگون نیست، بلکه مطلق اطاعت و پرستش است؛ به گونه ای که اعمال و رفتار انسان رنگ خدایی داشته باشد. از این نظر همه کارها و اعمال و رفتار خداپسندانه ای که با انگیزه مثبت و یا انجام تکالیف الهی باشد، عبادت محسوب می شود، زیرا حقیقت عبادت، احیای روح تعبد و

۱. سوره انبیا، آیه ۲۵.

۲. سوره نحل، آیه ۳۶.

۳. سوره بینة، آیه ۵.

۴. سوره زمر، آیات ۲ و ۳؛ سوره زمر، آیات ۱۱ و ۱۲.

۵. سوره بقره، آیه ۲۱؛ سوره نساء، آیه ۳۶.

۶. سوره نور، آیه ۵۵.

۷. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

بندگی در وجود انسان است که دعا و نیایش یکی از نمودهای آن شمرده می شود.^۱

۲. در تقرب جویی انسان به مقام قرب الاهی، عبودیت از آن جهت که وسیله و سبب رسیدن انسان به کمال مقصود است، طریق و صراط^۲ است، اما از آن جهت که مقام برین عبودیت، عین تقرب به خداست، خود غایت و هدف است؛ به عبارت دیگر، عبودیت، به لحاظ اینکه آغازی به سوی انجام است، راه است، اما به لحاظ اینکه عین اتصال و پیوند به مقصد است، غایت و هدف شمرده می شود. و از آنجایی که این سیر، نقطه پایانی ندارد،^۳ مراحل و مراتب و مدارج عبودیت نیز بی پایان است.

۳. عبودیت، نتیجه و ثمره معرفت است، زیرا عبودیت که ناظر به رفتار و عمل آگاهانه در مقام اطاعت و بندگی است، بدون معرفت توحیدی ممکن نیست. از این رو، مفسرین کلمه «لِیَعْبُدُونَ» در آیه پیشین را به «لِیَعْرِفُونَ» معنا کرده اند.^۴ پس هدف غائی خلقت انسان، معرفت پروردگار عالم است و ثمره قطعی معرفت، درک مقام عبودیت و عروج انسان به مدارج عالی قرب الاهی است. از این رو، در حدیث قدسی، غایت خلقت انسان، معرفت و خداشناسی بیان شده است:

كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ؛^۵ من گنج پنهان بودم، خواستم شناخته شود پس مخلوقات را آفریدم تا من شناخته شوم.

جناب صدرالمتألهین رحمته الله علیه در توضیح معنای بلند این حدیث شریف می نویسد:

وهذه الثمرة للخلق والإيجاد وهي معرفة الله، إنما يتحقق في العبد المؤمن؛ أي العارف، لقوله تعالى: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ أي ليعرفون. وقد

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۲. در سه جای قرآن از عبودیت به صراط مستقیم تعبیر شده است: سوره آل عمران، آیه ۵۱؛ سوره مریم، آیه ۳۶؛ سوره زخرف، آیه ۶۳.

۳. سوره واقعه، آیات ۱۰ و ۱۱.

۴. ر.ک: تفسیر القرآن الکریم (ملا صدرا)، ج ۴، ص ۳۸ و ج ۶، ص ۱۵۵؛ تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۱۱۴ - ۲۶۹؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۴، ص ۲۵؛ تفسیر المحيط الأعظم والبحر الخضم، ج ۳، ص ۱۱۰.

۵. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۴۴.

ثبت أن الإنسان العارف غاية إيجاد الأفلاك و العناصر و المركبات؛^۱ یعنی معرفت الاهی که ثمره پیدایش و ایجاد آفرینش است، تنها در وجود انسان مؤمن عارف، محقق می شود؛ همان گونه که خدای تعالی فرمود: ما انس و جن را نیافریدیم جز اینکه عبادت کنند؛ یعنی بشناسند، چرا که انسان عارف غایت پیدایش همه کرات و عناصر و مرکبات عالم وجود است.

۴. در احادیث، حصول معرفت و عبودیت الاهی که فلسفه خلقت انسان است، در پرتو معرفت از امام و تبعیت از حجت الاهی، ممکن دانسته شده است. سلمة بن عطا از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود:

خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ بَعْدَ الْحَمْدِ لِلَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْتَبُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ؛^۲ روزی حسین بن علی علیه السلام نزد اصحاب خود بیرون شد و پس از حمد خداوند و صلوات بر رسول خدا صلى الله عليه وآله و آل او، فرمود: ای مردم بدرستی که خداوند، نیافریده بنده ها را جز برای اینکه او را بشناسند زیرا هرگاه او را شناختند می پرستند پس وقتی او را پرستیدند از پرستش غیراوبی نیاز می شوند. پس مردی به آن حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا پدر و مادرم فدایت، شناخت خدا چیست؟ حضرت فرمود: شناخت مردم هر زمان امام خویش را که خداوند فرمانبردن از او را بر آنها واجب کرده است.

بر اساس این روایت، معرفت الاهی، تنها از راه معرفت امام علیه السلام و تبعیت از او حاصل می شود و بدون شناخت امام و تبعیت از او، معرفت و عبودیت حضرت حق نیز ممکن نخواهد بود. امام صادق علیه السلام فرمود:

الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّتِي يُوْتَى مِنْهَا وَ لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بِهِمْ اِخْتَجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ؛^۳ اوصیاء پیامبردهای توجیه به سوی خدای عز و

۱. تفسیر القرآن الکریم (ملا صدرا)، ج ۴، ص ۳۸.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۹.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳.

جل باشند و اگر ایشان نبودند، مردم خدای عزوجل را نمی شناختند و خدای تبارک و تعالی به وسیله ایشان بر خلقش احتجاج کند.

از این رو، در روایات، معرفت امام علیه السلام شاخص ایمان و کفر افراد بیان شده است؛ به گونه ای که حتی بی تفاوتی نسبت به شناخت امام علیه السلام سبب خروج از دایره ایمان و نشان ضلالت، شمرده شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ عَرَفَنَا كَانَتْ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَنَا كَانَتْ كَافِرًا وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَلَمْ يَنْكِرْنَا كَانَتْ ضَالًّا؛^۱
هرکه ما خاندان عصمت را بشناسد، مؤمن است و هرکه از ما روی گرداند کافر است و هرکه نه ما را بشناسد و نه منکر ما شود، گمراه است.

بنابراین، هدف از خلقت انسان، معرفت و عبودیت الهی و نیل به مقام قرب پروردگار از رهگذر معرفت و اطاعت از امام معصوم علیه السلام و حجت الهی است.

خلافت و هدف خلقت

در برخی آیات، هدف از خلقت انسان، خلافت و جانشینی خدا یاد شده است، چنان که در ماجرای خلقت انسان، خداوند خطاب به فرشتگان می فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾،^۲ من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد. ^۳ در آیه دیگر فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ﴾؛ اوست خدایی که شما را جانشینان خود در روی زمین قرار داد.^۴
طبق این آیات، هدف از آفرینش انسان، ظهور صفات الهی در وجود انسان و رسیدن او به مقام خلافت است و منظور از خلافت و جانشینی خدا نیز آن است که خداوند انسان را به گونه ای آفریده که اگر استعدادها و نهفته در وجود او فعلیت یابد، به والاترین مراحل کمال برسد و جلوه ی صفات الهی باشد.

در احادیث، هدف از خلقت انسان و جهان، وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام بیان شده است. از جمله در حدیث قدسی به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام درباره وجود گرامی رسول

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

۳. سوره انعام، آیه ۱۶۵.

خدا ﷺ چنین آمده است:

لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ؛^۱ اگر وجود تو (مقصود) نبود افلاک را نمی‌آفریدم.

از رسول خدا ﷺ نقل شده است که در سفر معراج در مقام سدره المنتهی خداوند به من وحی فرمود که تو را به مقام نبوت و علی را به مقام وصایت برگزیدم، سپس فرمود:

وَأُخْرِجُ مِنْ أَصْلَابِكُمَا الذَّرِيَّةَ الظَّاهِرَةَ وَالْأَيْمَةَ الْمُعْصُومِينَ خُرَّانَ عِلْمِي، فَلَوْلَاكُمْ مَا خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَلَا الْآخِرَةَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ؛^۲ و از نسل شما ذریه پاک، امامان پاکدامن، گنجینه‌های علم خودم را بیرون آوردم؛ اگر شما نبودید دنیا و آخرت بهشت و جهنم را نمی‌آفریدم.

در حدیث دیگر، رسول خدا ﷺ خطاب به امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ لَوْلَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَلَا حَوَاءَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ؛^۳ ای علی، اگر ما خاندان رسالت نبودیم، خداوند نه آدم و حواری را می‌آفرید و نه بهشت و جهنم و نه آسمان و زمین را.

بر پایه این دسته احادیث، لازمه هدف‌مندی جهان و فلسفه خلقت عالم، ذوات قدسی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومین علیهم‌السلام بوده است.

در برخی احادیث، به‌طور عام، مقام عبودیت انسان مورد توجه است و هدف از خلقت دیگر موجودات عالم، رسیدن انسان به مقام بندگی ذکر شده است. چنان‌که در حدیث قدسی، خداوند خطاب به بنده‌اش می‌فرماید: بنده من همه چیز را به خاطر تو آفریدم و تو را برای خودم آفریدم.^۴

از مفاد این حدیث شریف و مشابه آن، استفاده می‌شود که جهان خلقت فعل خداوند است و هدف از فعل الهی به حب ذات باز می‌گردد؛ یعنی هدف غایی خداوند در آفرینش

۱. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۱۹۹.

۲. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۷۲.

۳. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۱، ص ۲۵۵.

۴. «عَبْدِي خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي»؛ (ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین، ج ۱، ص ۵۵۸).

موجودات، حب به ذات خود است و افعال الاهی بدان جهت که خداوند ذات خود را دوست دارد تحقق می یابد و در مرحله پس از حب ذات که کمال مطلق است، لوازم و آثار کمال خود را می خواهد. پس خداوند مخلوقات را از آن جهت که لوازم کمال اوست می خواهد و چیزی غیر از کمال مطلق ذات ربوبی، نمی تواند هدف و مقصود او باشد، زیرا توجه به غیر یا برای دریافت کمال است یا به جهت رفع نقص، در حالی که هیچ کدام در ذات و فعل او راه ندارد. بنابراین، از آنچه گذشت می توان چنین نتیجه گرفت: اولاً آفرینش جهان، برای خلقت انسان است. ثانیاً هدف از خلقت انسان، رسیدن به مقام خلافت الاهی در زمین است ثالثاً نماد خلافت الاهی که غایت هستی است، انسان کامل؛ یعنی ذوات مقدس پیامبر و اهل بیت عصمت علیهم السلام اند. وجود آنان هم فلسفه هستی است، هم واسطه معرفت و کمال و نیل بندگان به مقام قرب الاهی است. از این رو، هدف مندی آفرینش انسان و جهان، در پرتو وجود امام که خلیفه کامل خداست معنا پیدا می کند، پس امام علیه السلام غایت الغایات است و عالم و آدم به وجود او وابسته است.

ابتلا و هدف خلقت

یکی از اموری که در آیات قرآن به عنوان فلسفه خلقت انسان یاد شده ابتلا و آزمایش بندگان است.^۱ روشن است که آزمودن بندگان از سوی خداوند متعال برای دانستن نیست، زیرا او از ضمایر و مکنونات انسان آگاه است، بلکه برای آن است که زمینه و شرایط لازم، برای انتخاب آزادانه انسان ها، فراهم گردد تا استعداد های نهفته در وجود هر انسانی در صحنه عمل ظهور نماید و جوهر حقیقی و شخصیت پنهان هر کسی، آشکار گردد.^۲

آیاتی که مسأله ابتلا را فلسفه خلقت انسان شمرده است، برخی از ضرورت آزمودن انسان سخن گفته و آن را سنت فراگیر الاهی یاد کرده است،^۳ برخی به حکمت و فلسفه ابتلا اشاره

۱. سوره ملک، آیه ۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۳. سوره عنکبوت، آیات ۲ و ۳؛ سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

کرده است،^۱ بعضی به بیان اسباب ابتلا پرداخته است^۲ و در شماری از آیات، به آثار و نتایج ابتلا اشاره شده است.^۳

بر اساس این آیات، هدف از آفرینش انسان‌ها، آن است که جوهر و شخصیت حقیقی هرکسی آن گونه که هست آشکار شود و طهارت یا خباثت باطنی او هویدا گردد و استعدادهایی نهفته در وجود هر فردی بر اساس آگاهی و اختیار، در اعمال و رفتار مثبت یا منفی او به منصفه ظهور برسد.

آنچه در برخی روایات از حضرت داوود علیه السلام نقل شده است، ناظر به همین معناست: حضرت داوود علیه السلام از خداوند پرسید که: پروردگارا! چرا آفریده‌ها را پدید آوردی؟ پاسخ آمد که برای آنچه آنان برآیند.^۴

در حقیقت هدف از امتحان بندگان، ظرفیت‌سازی برای برخوردار شدن از رحمت و فضل بیکران الهی است، چنان‌که در برخی آیات نیز بدان اشاره شده است:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ
وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾^۵ و اگر پروردگارت می‌خواست، همه مردم را یک امت (بدون هیچ گونه اختلاف) قرار می‌داد؛ ولی مردم پیوسته در اختلاف خواهند بود مگر آن کسی که پروردگارت تو او را مشمول رحمت قرار دهد و برای همین (بهره‌مندی از رحمت بی‌پایان) آن‌ها را آفرید!

در جمله پایانی این آیه شریفه «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» به روشنی هدف از آفرینش انسان را، گسترش رحمت الهی بیان کرده است؛ همان رحمت و اسعه‌ای که همه کائنات را فراگرفته است.^۶ پس اگر محرومیتی هست، ناشی از سوء اختیار خود انسان در گزینش‌های خویش است

۱. سوره محمد، آیه ۳۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۶؛ سوره اعراف، آیه ۱۶۸؛ سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۳. سوره فجر، آیات ۱۵ و ۱۶؛ سوره احزاب، آیه ۱۱.

۴. «أَنَّ دَاوُدَ علیه السلام قَالَ: يَا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟ فَقَالَ تَعَالَى لِمَا هُمْ عَلَيْهِ»؛ (عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۷).

۵. سوره هود، آیه ۱۱۸.

۶. دعای کمیل: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»؛ (مصباح المتعبد، ج ۲،

که مایه ابتلای اوست، در حالی که خون رحمت الاهی برای همگان گسترده است.
ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کردم که معنای این سخن خدا چیست
که می فرماید:

﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾^۱ حضرت فرمود:
«خَلَقَهُمْ لِيَفْعَلُوا مَا يَسْتَوْجِبُوا بِهِ رَحْمَتَهُ فَيَرْحَمَهُمْ»؛^۲ آنان را آفرید تا کاری کنند که
سزاوار رحمت الاهی گردند و خداوند رحمتش را شامل حال آنان کند.

در سخن دیگر نیز امام صادق علیه السلام فلسفه عبادت و دعا را، نشر رحمت بی پایان الاهی بر
بندگان، بیان فرموده است:

وَاعْلَمْ أَنَّهُ تَعَالَى غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَى خِدْمَتِكَ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنْكَ وَ عَنِ عِبَادَتِكَ وَ دُعَائِكَ وَ
إِنَّمَا دَعَاكَ بِفَضْلِهِ لِيَرْحَمَكَ وَ يَبْعِدَكَ عَنْ عُقُوبَتِهِ وَ يَنْشُرَ عَلَيْكَ مِنْ بَرَكَاتِ حَنَانِيَّتِهِ؛^۳
بدان که پروردگار متعال نیازمند به خدمت تو نیست و از تو و از عبادت و دعای تو
بی نیاز است. همانا تو را از روی فضل و لطف به سوی خویش فراخوانده است تا مورد
رحمت و احسان خود قرار دهد و از عقوبت و غضب خود دور سازد و برکات
بی پایانش را بر تو فرو بارد.

در احادیث، مهم ترین شاخص برای ابتلا و آزمون، شناخت امام معصوم علیه السلام و پذیرش
ولایت او بیان شده است. این امتحان، مهم ترین و دشوارترین آزمون الاهی است که پس از
رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم با آن روبه رو بوده و هستند.^۴ از این رو، در روایات، مراد از امتحان در
این گونه آیات، به آزمایش مردم در پذیرش امامت و جانشینی امیرمؤمنان علیه السلام پس از ارتحال
رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر شده است.

ص (۸۴۴).

۱. سوره هود، آیه ۱۱۸.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳.

۳. مصباح الشریعة، ص ۸۸.

۴. چنان که امام هادی علیه السلام در توصیف امامان اهل بیت علیهم السلام فرمود: «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ مِنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ
مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَاكٌ؛ شما باید آن درگاهی که مردم به واسطه آن آزموده می شوند، هرکس سوی شما آیند، اهل
نجاتند و هرکه به سوی شما نیایند هلاک می شوند»؛ (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰-۶۱۷).

از امام حسین علیه السلام روایت شده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«هنگامی که آیه ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۱ نازل شد؛ به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول الله! مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ؟ قَالَ: يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ مُبْتَلَى وَ مُبْتَلَى بِكَ وَ إِنَّكَ مُخَاصِمٌ فَأَعِدَّ لِلْخُصُومَةِ؛^۲ گفتم: ای رسول خدا این امتحان چیست؟ فرمود: یا علی همانا تو امتحان می شوی و به وسیله تو امتحان می شوند و با شما دشمنی می شود، پس خود را برای دشمنی آماده کن.»

ابو ایوب انصاری، صحابی جلیل القدر پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ أَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسَ الْآيَاتِ، قَالَ النَّبِيُّ لِعِمَارٍ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي هِنَاءٌ حَتَّى يَخْتَلِفَ السَّيْفُ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ حَتَّى يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ حَتَّى يَتَّبِرَ أَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْأَصْلَحِ عَنْ يَمِينِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّ سَلَكَ النَّاسَ كُلَّهُمْ وَادِيًا فَاسْلُكْ وَادِي عَلِيٍّ وَ خَلِّ عَنِ النَّاسِ يَا عِمَارُ إِنَّ عَلِيًّا لَا يَزِدُّكَ عَنْ هُدًى وَ لَا يَزِدُّكَ إِلَيَّ رَدًى يَا عِمَارُ طَاعَةٌ عَلِيٍّ طَاعَةٌ عَلِيٍّ وَ طَاعَةٌ عَلِيٍّ طَاعَةٌ اللَّهِ؛^۳ وقتی آیه «احسب الناس..» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به عمار فرمود: به زودی پس از من اختلاف عظیم پدید خواهد آمد که در این اختلاف، شمشیر در میان ایشان درآید و بعضی بعضی را بکشند و میان ایشان بی زاری پیدا شود، پس هرگاه که این چنین دیدی برتواست که از علی ابی طالب که به سمت راست من نشسته است، دست برداری؛ پس اگر همه مردم به دیگر سو بروند، تو مردم را رها کن و به سوی برو که علی می رود، زیرا علی کسی را از هدایت باز ندارد و به ضلالت و پستی دلالت نکند. ای عمار! پیروی از علی پیروی من است و اطاعت از من فرمان پذیری از خداست.

امیر مؤمنان علیه السلام در نامه ای که خطاب به معاویه نوشته است نیز به این موضوع اشاره کرده،

می فرماید:

فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا وَ ابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلُقْنَا وَ لَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أَمْرُنَا وَ إِنَّمَا وَضَعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلَى بِهَا وَ قَدْ ابْتَلَانِي اللَّهُ

۱. سوره عنكبوت، آیه ۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۶۹.

۳. مناقب آل ابی طالب لابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۰۳.

بِكَ وَابْتِلَاكَ بِي فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخِر...^۱ بدانید که خداوند متعال، زندگی دنیا را برای پس از آن آفرید و ساکنان آن را می آزماید تا آشکار شود که کدامشان بهترین کردار را دارند. ما انسان ها برای دنیا آفریده نشده ایم و نه به جمع آوری متاع آن امر شده ایم، بلکه ما بدین جهت در این دنیا قرار داریم تا امتحان شویم و خداوند شمارا به وسیله من و من را به وسیله شما می آزماید، پس هرکدام (در محکمه الاهی) حجت بردیگری هستیم.

نکته مهم دیگر در این رابطه، دشواری شدید امتحان به ولایت اهل بیت علیهم السلام نسبت به دیگر امتحانات الاهی است. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

همانا پذیرش امر ولایت ما خاندان، دشوار و سختی آفرین است، کسی توان فهم و تحمل اقرار به آن را ندارد مگر سه گروه؛ فرشتگان مقرب یا پیامبران برگزیده و یا بنده مؤمن و نجیبی که خداوند دل او را برای ایمان آزموده است.^۲

دشواری و سختی ابتلا به ولایت اهل بیت علیهم السلام در زمان غیبت و ظهور آخرین امام و حجت الاهی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیش از دیگر زمان هاست. ابن ابی یعفور گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

وَيْلٌ لِّظُلْمَةِ الْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ افْتَرَبَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَمْ مَعَ الْقَائِمِ علیه السلام مِنَ الْعَرَبِ؟ قَالَ: شَيْءٌ بَيْسِيرٌ! فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، إِنَّ مَنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ! فَقَالَ: لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يَمْتَحَنُوا وَيَمَيِّزُوا وَيَعْرَبُلُوا، وَيَخْرُجُ مِنَ الْعَرَبِ خَلْقٌ كَثِيرٌ؛^۳ وای بر سرکشان عرب از شری که در پیش است. عرض کردم: فدایت کردم از عرب چه تعداد همراه قائم خواهند بود؟ فرمود: تعداد اندکی. دوباره عرض کردم: به خدا قسم کسانی که این امر را وصف می کنند عرب را بسی فراوان می شمارند. حضرت فرمود: ناگزیر مردم باید مورد آزمایش و امتحان قرار گیرند تا از هم جدا شوند و غربال گردند که در این صورت بیشتر نخاله از غربال خارج می گردند.

۱. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۴۴۶، نامه ۵.

۲. الخصال، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۲۴. مشابه این حدیث، از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که فرمود: «إِنَّ أَمْرَنَا هَذَا لَا يَعْرِفُهُ وَلَا يَقْرَبُهُ إِلَّا ثَلَاثَةٌ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُصْطَفَى أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ (بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۷).

۳. نعمانی، الغيبة، ص ۲۰۴.

امام صادق علیه السلام به عده‌ای از یارانش که درباره دوران آرمانی و شکوهمند ظهور باهم گفتگو می‌کردند، با یادآوری این نکته که تحقق این آرزوها بدون گذر از آزمون‌های سخت دوران غیبت و پالایش نیکان از بدان ممکن نخواهد بود، فرمود:

فِي أَي شَيْءٍ أَنْتُمْ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعَيْنَكُمْ حَتَّى تَعْرَبُوا وَلَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعَيْنَكُمْ حَتَّى تَمَحَّضُوا وَلَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعَيْنَكُمْ حَتَّى تَمَيِّزُوا وَلَا وَاللَّهِ مَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعَيْنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أُعَيْنَكُمْ حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى وَيَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ؛^۱ شماها در اندیشه چه هستید؟ نه، به خدا آنچه شما بدان چشم دوخته‌اید پدید نشود تا بازرسی شوید؛ نه، به خدا آنچه شما بدان چشم دارید پدید نشود تا ممتاز شوید؛ نه، به خدا آنچه شما بدان چشم دارید پدید نشود جز پس از نومیدی؛ نه، به خدا آنچه شما بدان چشم دارید پدید نشود تا هر که باید بدبخت شود و هر که باید سعادت‌مند گردد.

شاید به خاطر همین دشواری طاقت فرسای تحمل ولایت اهل بیت علیهم السلام است که امام

کاظم علیه السلام نسبت به پایداری شیعیان در صورت امتحان، به آنان هشدار می‌دهد:

لَوْ مَيِّزْتُ شِيعَتِي لَمْ أَجِدْهُمْ إِلَّا وَاصِفَةً وَلَوْ امْتَحَنْتَهُمْ لَمَّا وَجَدْتُهُمْ إِلَّا مُرْتَدِّينَ وَلَوْ تَمَحَّضْتَهُمْ لَمَّا خَلَصَ مِنَ الْأَلْفِ وَاحِدٌ وَلَوْ غَرَبْتُهُمْ غَرَبَةً لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا مَا كَانَ لِي إِنَّهُمْ! طَالَ مَا اتَّكَوْا عَلَى الْأَرَائِكِ فَقَالُوا نَحْنُ شِيعَةُ عَلِيٍّ إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فِعْلُهُ؛^۲ اگر شیعیانم را بررسی کنم، آنان را نمی‌یابم جز مردمانی زبان‌آور و مدعی! و اگر امتحانشان کنم جز مردمانی که از دین برمی‌گردند! و اگر در کوره دشواری‌ها خلوص آنان را بسنجم، از هزار نفر یک نفر سالم درنیابند! و اگر غربالشان کنم چیزی جز اندکی که مخصوص من‌اند باقی نمانند؛ این‌ها دیرزمانی است که بر بالش‌ها تکیه زده و می‌گویند: ما شیعه علی هستیم، درحالی‌که شیعه علی تنها کسی است که کردارش گفتارش را تأیید کند.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۲۸.

۵. کمال و جاودانگی دین و ضرورت وجود امام حی

یکی از دلایل ضرورت وجود امام (ع) در هر زمان تا قیامت، کمال و جاودانگی دین مقدس اسلام است. قبل از بیان ملازمه میان این دو امر، لازم است ابتدا به مفهوم لغوی و تعریف اصطلاحی دین اشاره و سپس دلایل کمال، جهان شمولی و ماندگاری دین اسلام بیان شود، آنگاه رابطه کمال و جاودانگی دین با تداوم وجود امام معصوم (ع) مورد توجه قرار گیرد.

واژه «دین» در لغت به معنای جزا، طاعت، انقیاد و خضوع است.^۱ کاربرد این واژه در آیات قرآن نیز بیشتر ناظر به مفهوم لغوی آن است. کلمه «دین» و مشتقات آن در آیات به معانی مختلفی مانند جزا، حساب، قانون، شریعت، طاعت و بندگی، تسلیم و انقیاد، اسلام، روش و رویه، توحید و خداپرستی، به کار رفته است.^۲

در تعریف اصطلاحی، اندیشمندان دینی تعاریف مختلفی از «دین» ارائه کرده‌اند که به برخی از این تعاریف، اشاره می‌شود.

مرحوم علامه طباطبایی (ع) در تعریف دین گفته است:

حد الدین و معرفته، و هو أنه نحو سلوكك في الحياة الدنيا يتضمن صلاح الدنيا بما يوافق الكمال الآخروی، و الحياة الدائمة الحقيقية عند الله سبحانه، فلا بد في الشريعة من قوانين تتعرض لحال المعاش على قدر الاحتياج؛^۳ دین، روش و ویژه‌ای است که سعادت و صلاح دنیوی انسان را هماهنگ و همراه با کمال اخروی و حیات حقیقی جاودانی او تأمین می‌کند. از این رو، لازم است شریعت، در برگیرنده قوانینی باشد که به نیازهای دنیوی انسان نیز پاسخ گوید.

علامه محمدتقی جعفری (ع) دین را چنین تعریف کرده است:

دین مجموعه هست‌ها و باید‌های مستند به خداوند است که از طریق وحی و سنت معصومین (ع) برای هدایت و کمال انسان‌ها ظهور یافته است و به عبارتی دیگر، دین مجموعه‌ای از هدایت‌های عملی و علمی است که از طریق وحی و سنت برای فلاح

۱. کتاب العین، ج ۸، ص ۷۳؛ المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۲۳.

۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۲۳.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۳۰.

ورستگاری آدمی در دنیا و آخرت آمده است.^۱

آیت‌الله جوادی آملی، در تعریف دین می‌گوید:

دین عبارت است از مجموع عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی که برای اداره امور جامعه انسانی و پرورش انسان‌ها می‌باشد، گاهی همه این مجموعه حق و گاهی همه آن باطل و زمانی مخلوطی از حق و باطل است.^۲

مراد از «دین اسلام» مجموعه‌ای از معارف الهی شامل: عقاید، احکام، اخلاق و قوانینی است که خداوند متعال توسط رسول خاتم حضرت محمد ﷺ برای هدایت، تربیت و تکامل مادی و معنوی بشر تا روز قیامت نازل فرموده است. اصول و کلیات دین اسلام در آموزه‌های وحیانی قرآن کریم نازل شده است و جزئیات و تفصیلات آن در گفتارها و سیره پیامبر اکرم ﷺ و امامان اهل بیت علیهم‌السلام بیان شده است. از این رو، از مجموعه آموزه‌های دین به «قرآن و سنت» نیز تعبیر می‌شود.

حقیقت و روح دین یک چیز بیش نیست و آن یگانه پرستی و تسلیم محض در برابر حضرت حق است.^۳ ظهور حقیقت دین در جامعه، دارای فرایند تکاملی است^۴ و خداوند حکیم، متناسب با رشد تدریجی جوامع انسانی، در هر دوره‌ای از تاریخ، پیامبرانی را همراه با کتاب و شریعت خاص^۵ برای هدایت آنان، نازل فرموده است و مرحله‌نهایی و تکامل یافته آن، دین مقدس اسلام است که مهیمن^۶ بر همه ادیان است.

کمال دین

بر اساس صریح آیات قرآنی، دین اسلام برخلاف ادیان گذشته از نظر محتوا، کامل‌ترین دین

۱. علامه جعفری، محمد تقی، فلسفه دین، صص ۱۶، ۲۸.

۲. جوادی آملی، شریعت در آیین معرفت، ص ۹۳.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۴. «أن الدين لا يزال يستكمل حتى يستوعب قوانینه جهات الاحتیاج فی الحیاة، فإذا استوعبها ختم ختماً فلا دین بعده»؛ (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۳۰).

۵. سوره مائده، آیه ۴۸.

۶. سوره مائده، آیه ۴۸.

است؛ از نظر گستره، فرا قومی و جهانی است؛ از نظر زمان، فرا زمانی و جاودانه است و برای همه انسان‌ها و نسل‌های آینده بشر تا قیامت پیام دارد. از این رو، پیامبر اسلام ﴿ﷺ﴾ خاتم پیامبران است که با رسالت جهانی و جاودانه او، نزول وحی الاهی پایان یافته است.

قرآن کریم در آیات متعددی، به این ویژگی‌ها تصریح کرده است. درباره کمال و جامعیت محتوایی دین اسلام می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱ امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را آیین شما پذیرفتم.

جهانی بودن دین

درباره جهانی بودن دین اسلام، در چندین آیه بر فراگیر بودن قلمرو رسالت اسلام و قرآن، تأکید شده است، مانند:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۲ زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده جهانیان باشد.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾^۳ و ما تورا جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آن‌ها را به پاداش‌های الاهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی.

﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا﴾^۴ ما تورا برای مردم فرستادیم تا پیام‌رسان الاهی به همگان باشی.

جاودانگی دین

درباره جاودانگی بودن دین اسلام نیز، علاوه بر اینکه عمومیت آیات پیشین بر فرازمانی بودن اسلام دلالت دارد، مسأله خاتمیت پیامبر اسلام ﴿ﷺ﴾ دلیل بر ماندگاری و جاودانگی رسالت

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. سوره فرقان، آیه ۱.

۳. سوره سباء، آیه ۲۷.

۴. سوره نساء، آیه ۷۹.

اوست.^۱

بر اساس آیات قرآن، اسلام دین کامل، ماندگار و جهان شمولی است که همه بشر را تا قیامت به آموزه‌های حیات بخش خویش فراخوانده و عمل به احکام و قوانین جاودانه اسلام را اساس شکل‌گیری حیات طیبه^۲ و ضامن سعادت دنیوی و اخروی جوامع انسانی معرفی کرده است. بدیهی است، چنین دین کامل و فراگیری که عهده‌دار برنامه زندگی بشرو پاسخگوی نیازهای جوامع انسانی در همیشه تاریخ است، نیاز به حافظ و مجری دارد تا آن را از خطر تحریف حفظ کند و آموزه‌های متعالی اسلام را در همه عرصه‌های زندگی به اجرا گذارد و جامعه بشری را بر پایه تعالیم الهی اسلام مدیریت نماید؛ به گونه‌ای که نسل‌های آینده نیز با همه تحولات و دگرگونی‌های ناشی از تغییرات شرایط زمانی و مکانی، بتوانند بدون کمترین تحریفی به همه اصول و فروع آن دست یابند، زیرا اگر حقیقت دین و شریعت الهی آن گونه که هست به صورت تمام و کمال از کانال مطمئنی به مکلفین نرسد، مستلزم نقص در دین و تکلیف به غیر معلوم خواهد بود و چنین چیزی با جاودانگی و کمال و تمامیت دین ناسازگار است در حالی که خداوند به صراحت از تمامیت و کمال دین اسلام سخن گفته است.^۳ روشن است که حفظ و اجرای دین و ایمان و عمل به آن، بدون فهم صحیح حقایق دین و ادراک معارف عمیق آموزه‌های وحیانی آن، ممکن نخواهد بود.

امام، ضامن کمال و ماندگاری دین

در بحث از کمال و ماندگاری دین، این پرسش مطرح است که عامل حفظ و اجرای دین چیست؟ آیا چه کسی می‌تواند از چنین دینی صیانت و پاسداری کند و معارف عمیق آن را استخراج و نشر دهد و احکام و قوانین آن را در جامعه به اجرا گذارد؟ به طور قطع هیچ فرضیه‌ای نمی‌تواند پاسخ صحیح این پرسش باشد، جز اندیشه امامت و

۱. سوره احزاب، آیه ۴۰.

۲. سوره نحل، آیه ۹۷.

۳. سوره مائده، آیه ۳.

تفکر شیعی مبنی بر لزوم وجود مستمر امام معصوم علیه السلام در هر زمان. براین اساس کسی می تواند از جمیع جهات حافظ شرع و عامل اطمینان بخش در انتقال دین اسلام برای آیندگان باشد که دارای اوصافی همانند پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و هیچ گونه خطا و اشتباه و لغزشی در ساحت وجود او راه نداشته باشد، مصداق چنین کسی جز در امامت شیعی یافت نمی شود. براین اساس، کمال و جاودانگی دین اسلام، تنها در پرتواندیشه ولایی شیعه محقق می شود؛ همان اندیشه اصلی که بر لزوم تفسیر معصومانه از آموزه های دین و اعتقاد به استمرار رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله توسط امامان معصوم علیهم السلام در همه زمان ها، استوار است.

مخصوصاً با توجه به اینکه جوامع بشری، پیوسته در حال تغییر و تحول است و این دگرگونی، نیازها و خواسته های جدیدی را پیش روی انسان ها می گذارد، این پرسش اهمیت مضاعف می یابد که قوانین ثابت اسلام، چگونه می تواند پاسخ گوی همه نیازهای جدید و متغیر جوامع انسانی در ادوار مختلف تاریخ باشد؟ آیا انسان های پس از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نیاز به هدایت ندارند؟ اگر پاسخ مثبت است، پس چه کسی پس از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله عهده دار امامت و رهبری امت است؟

توجه به این واقعیت، انسان را به تأمل وامی دارد که چه گزینه ای در دیگر ادیان نبوده و در اسلام وجود دارد که به خاتمیت، مشروعیت بخشیده است. مخصوصاً با عنایت به اینکه قرآن به روشنی از خاتمیت پیامبر اسلام سخن گفته^۱ و همه فرق اسلامی بر این امر اتفاق نظر دارند. از این رو، عقل و خرد حکم می کند که باید شخصی با اوصاف و ویژگی های خاص پیامبر صلی الله علیه و آله موجود باشد تا بتواند همچون او به ادامه و هدایت آیین و رسالت او پرداخته و با رهبری او سعادت و رستگاری جاودان را به ارمغان آورد، زیرا در چنین وضعیتی، با نبود امام و شخصیت همپراز پیامبر صلی الله علیه و آله در فهم دین و عقاید دینی مردم، گسست و انحراف به وجود می آید، چرا که از یک طرف انسان دستخوش لغزش، خطا، عصیان و نسیان است و از طرف دیگر ارسال سلسله نبوت، خاتمه یافته است. لذا عقل سلیم حکم می کند که خداوند هرگز پس از خاتمیت،

۱. سوره احزاب، آیه ۴۰.

انسان‌ها را بدون رهبر الاهی و حجت شرعی رها نمی‌کند.

با تأمل در تاریخ انبیای پیشین و آموزه‌های دینی آنان درمی‌یابیم که تمامی ادیان الاهی، همگی پیام‌آور آموزه‌ها و اصول مشترکی همچون توحید، نبوت، عدل و معاد بوده‌اند، اما ویژگی منحصر به فرد در مکتب اسلام خاتمیت نبوت و استمرار حرکت انبیاء توسط امامت است. تنها وجود مقدس امام معصوم علیه السلام است که می‌تواند همچون پیامبران علیهم السلام امر هدایت و رهبری دینی جامعه را بر عهده بگیرد.

امامت در حقیقت تداوم نبوت و کامل‌کننده رسالت در ادوار مختلف تاریخ و آینده بشریت است و اوصاف نبوت در هیچ‌کسی یافت نمی‌شود مگر در شخصیت امام علیه السلام. از این رو، امام، نه تنها شأنیت و لیاقت کامل تفسیر و معنا نمودن دین (کتاب و سنت) را دارد؛ بلکه اوست که بعد از نبوت، حافظ دین و حجت خدا بر بندگان است.^۱ پس تنها رشته اتصال مطلوب خالق و مخلوق و تنها راه قطعی و مسلم به دست آوردن هدایت و سعادت از طریق امام علیه السلام امکان‌پذیر خواهد بود. در غیر این صورت زمین خالی از حجت خواهد ماند و کمال و جاودانگی دین اسلام محقق نخواهد نشد، پس مشروعیت خاتمیت و کمال دین، به حضور مستمر امامت و ولایت در متن دین وابسته است تا تفسیر و تبیین احکام جزئی دین و بیان مصادیق خاص آموزه‌های کلی آیات قرآن را به خوبی انجام دهد.

قرآن کریم که معجزه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مهم‌ترین برنامه و دستور امت اسلامی برای همیشه تاریخ است، به منزله قانون اساسی است که کلیات را در بر دارد و بیان جزئیات و مصادیق را به عهده پیامبر سپرده است. از این رو، یکی از شئون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تفسیر جزئیات دین شمرده است.^۲ و تعلیم تفصیل احکام، قوانین و معارف دین را به عهده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذاشته است تا آن را برای مردم تبیین کند. و از آنجا که جامعه اسلامی در هر دوره‌ای به تبیین و تفسیر آموزه‌های قرآن نیاز دارند، لذا پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جهان اسلام نیازمند شخصی است که بتواند

۱. علامه مجلسی، *حق‌الیقین*، ص ۳۶.

۲. سوره نحل، آیه ۴۴ و ۶۴.

همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله به تفسیر و تبیین آیات قرآن و معارف دین بپردازد تا مسلمین در سایه هدایت و رهبری او، راه صلاح و فلاح را بپیمایند. به همین دلیل شیعه، نصب و تعیین امام علیه السلام را از طرف خداوند حکیم لازم دانسته و معتقد است تفسیر صحیح و کامل از دین و شریعت اسلام، تنها در پرتو رهبری امام معصوم علیه السلام امکان پذیر خواهد بود و هیچ گزینه قابل دفاع دیگری وجود ندارد، زیرا اگر هدایت همه بر خدا لازم است، هدایت یافته ترین فرد در جامعه یا معصوم است یا دچار اشتباه می شود، اگر معصوم است که این همان عقیده شیعه است و اگر دچار اشتباه می شود پس برای او هم یک هادی لازم است تا به فردی منتهی شود که هدایت یافته بالذات است یعنی مستقیماً توسط خدا هدایت می شود که همان امامت است.

بنابراین، همان گونه که دلایل ضرورت نبوت و نزول وحی بر لزوم استمرار آخرین دین الهی تا قیامت دلالت می کند. دلایل کمال و جاودانگی اسلام و ماندگاری قرآن کریم تا قیامت نیز بر لزوم وجود امام معصوم در هر زمان دلالت دارد، زیرا قرآن کریم کتابی است که به ظاهر سخن نمی گوید و قوانین خود را اجرا نمی کند، پس چاره ای نیست جز اینکه باید کسی در کنار قرآن باشد که هم تراز قرآن است تا بتواند سخنگو و مجری قرآن باشد و آن نیست جز امام معصوم علیه السلام. پس همان نیازی که ضرورت نصب امام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله را ایجاب می کرد، عین همان نیاز، لزوم تداوم و استمرار حضور امام علیه السلام تا پایان حضور انسان در دنیا را ضروری می نماید.

از این رو، می توان گفت: دین اسلام، آنگاه می تواند به عنوان یک دین کامل و پاسخگوی نیازهای همه انسان ها تا پایان جهان مطرح باشد که در متن دین، راهی برای تأمین مصالح ضروری جامعه، پیش بینی شده باشد؛ مصالحی که با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در معرض تهدید و نابودی قرار می گیرد و این راه چیزی جز نصب جانشین شایسته و معصوم برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله نخواهد بود، زیرا ختم نبوت هنگامی موافق با حکمت الهی خواهد بود که توأم با نصب امام معصوم باشد.^۱ بنابراین، یکی از نتایج و لوازم قطعی کمال و جاودانگی دین اسلام و مسأله خاتمیت، اعتقاد به ضرورت وجود امام معصوم علیه السلام در هر زمان است.

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، ص ۳۰۴ - ۳۰۵.

ب) دلائل نقلی لزوم وجود امام حی

دلائل نقلی ضرورت وجود امام علیه السلام شامل آیات و مجموعه احادیث و روایاتی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در این زمینه رسیده است. از این رو، لازم است این دلایل، در دو بخش جداگانه مورد بحث قرار گیرد:

۱. آیات

در آیات قرآن، مسأله امامت، به دو صورت عام و خاص مطرح شده است که اصطلاحاً به امامت عامه و خاصه تعبیر می شود. آیات مربوط به امامت عامه که حوزه امامت پیامبران را نیز در بر می گیرد، خارج از موضوع بحث ماست. آنچه در اینجا مدار بحث و گفتگو است، آیات مربوط به امامت خاصه؛ یعنی امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام با رویکرد اثبات وجود امام در هر زمان است.

«آیات امامت خاصه»، با توجه به روایات شأن نزول، برخی به صورت عام بر لزوم وجود امام در هر زمان دلالت دارد و برخی به طور خاص ناظر به وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریک و ظهور ایشان در آینده است. در هر دو صورت، می تواند دلیل بر اثبات لزوم وجود امام معصوم از خاندان اهل بیت علیهم السلام در هر زمان باشد.

در اینجا به برخی از این آیات، اشاره می شود.

۱. آیات سوره قدر

یکی از آیاتی که به روشنی بر وجود امام معصوم علیه السلام در هر زمان دلالت دارد، آیات سوره قدر به ویژه آیه **﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾** است. در این آیه شریفه از یکسو بر استمرار نزول فرشته بزرگ الهی در شب قدر هر سال دلالت دارد، زیرا ماه رمضان و لیلۃ القدر در هر سال تا روز قیامت تکرار می شود، در نتیجه نزول ملائکه و روح نیز در هر شب قدر تکرار می شود. از سوی دیگر چون بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ کسی جز امام معصوم علیه السلام نمی تواند مخاطب و محل نزول مداوم فرشته الهی در هر شب قدر باشد، پس در هر

زمانی باید انسان کامل و معصوم وجود داشته باشد تا محلّ نزول ملائکه و روح باشد. از این رو، در روایات شیعه، آیات سوره قدر، به امامان اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر شده است.

امام جواد (علیه السلام) از پدرانش، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) این حدیث را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده‌اند: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ: آمِنُوا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ فَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِيهَا أَمْرُ السَّنَةِ وَإِنَّ لِدَلِكِ وُلاةً مِنْ بَعْدِي عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اصحاب خود فرمود: به شب قدر ایمان آورید، زیرا در شب قدر امر تقدیرات سال فرود می‌آید، و همانا برای آن امر، پس از من سرپرستانی هست که علی بن ابی طالب و یازده تن از فرزندان اویند.

سوره قدر، نه تنها بر وجود امامان اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر شده است، بلکه این آیات، روشن‌ترین دلیل بر اثبات حقانیت شیعه ذکر شده است.

اصول کافی این روایت شریف را از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است که حضرت خطاب به شیعیان فرمود:

يا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ خَاصِمُوا بِسُورَةِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ تَفْلُجُوا فَوَ اللَّهُ إِنَّهَا لَحُجَّةُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ دِينِكُمْ وَ إِنَّهَا لَعَايَةُ عَلِمَتْنَا يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ خَاصِمُوا بِ حَمٍ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فَإِنَّهَا لِوُلاةِ الْأَمْرِ خَاصَّةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؛ ای گروه شیعه (با مخالفان خود) به سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» استدلال کنید تا پیروز شوید، به خدا سوگند که این سوره حجت خدای تبارک و تعالی است بر خلقش پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، به راستی که آن مدرک دین شما است و نهایت دانش ما است. ای جماعت شیعه! با «حَمٍ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» محاکمه کنید، زیرا این آیات مخصوص والیان و متصدیان امر امامت پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

در روایت دیگر نیز، امام باقر (علیه السلام) فرمود:

چون شب قدر شود و فرشتگان به آستان ولی امر فرود آیند... به خدا قسم! هر که شب قدر را باور دارد می‌داند که آن مخصوص ما است، به دلیل اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۴۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۴۹.

پیش از فرارسیدن زمان مرگش (خطاب به مسلمانان) درباره علی علیه السلام فرمود: این است ولی و سرپرست شما پس از من؛ از او اطاعت کنید تا هدایت شوید. پس کسی که ایمان ندارد به آنچه در شب قدر رخ می دهد، منکر حقیقت است و کسی که به شب قدر ایمان دارد اما با ما هم نظر نیست اگر بخواهد راست گفته باشد راهی ندارد جز اینکه اعتراف کند شب قدر از آن ماست و اگر بدان اعتراف نکند دروغگو است، زیرا خداوند بزرگوارتر از آن است که دستورها را با روح و فرشته ها برای یک کافر فاسق فرو فرستد. پس اگر گفته شود: آن امر الهی به کسی نازل می شود که متصدی خلافت است. این سخن پیشیزی نمی ارزد و بی اساس است و اگر گفته شود: شب قدر هست، اما چیزی برای کسی نازل نمی شود، پس ممکن نیست چیزی نازل شود به ناچیز و اگر گفته شود- که حتما خواهند گفت- این مسأله شب قدر چیزی نیست، یقیناً به ضلالت و گمراهی سختی دچار شده اند.^۱

۲. آیه ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾؛ روزی که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم.^۲

علامه طباطبایی رحمته الله علیه درباره این آیه می نویسد:

از ظاهر آیه استفاده می شود که کلمه «امام» به معنای امام حق است نه کتاب اعمال. مراد از امام آن شخصیتی است که مردم را در روز قیامت به سوی خدا سوق می دهد، همان گونه که آنان را در ظاهر و باطن این دنیا رهبری کرد. از این آیه استفاده می شود که هیچ زمان و مکانی نمی تواند بدون امام باشد؛ زیرا فرمود: «کُلُّ أُنَاسٍ» همه مردم در همه زمان ها.^۳

در تفسیر این آیه شریفه، امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش، از امیر مؤمنان علیه السلام این حدیث را از

رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ قَالَ: يَدْعَى كُلُّ قَوْمٍ بِإِمَامِ زَمَانِهِمْ وَكِتَابِ رَبِّهِمْ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِمْ؛^۴ پیامبر صلی الله علیه و آله درباره سخن

۱. الکافی، ج، ص ۲۵۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۳.

۴. صحیفه الإمام الرضا علیه السلام، ص ۴۹.

خدای عزوجل کہ ﴿یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ فرمود: هر قومی با امام زمان خود و کتاب پروردگارش و سنت پیامبر خویش، خوانده شود.

امام باقر علیه السلام فرمود:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ» قَالَ الْمُسْلِمُونَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَ لَسْتَ إِمَامَ النَّاسِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ؟ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: ﷺ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَكِنْ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أئِمَّةٌ عَلَى النَّاسِ مِنَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَفُومُونَ فِي النَّاسِ فَيَكْذِبُونَ وَ يَظْلِمُهُمْ أئِمَّةُ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ وَ أَشْيَاعُهُمْ فَمَنْ وَالَاهُمْ وَ اتَّبَعَهُمْ وَ صَدَّقَهُمْ فَهُوَ مِنِّي وَ مَعِيَ وَ سَيَلْقَانِي أَلَا وَ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَ كَذَّبَهُمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَا مَعِيَ وَ أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ؛^۱ چون آیه ﴿یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ نازل شد، مسلمین عرض کردند: ای فرستاده خدا! مگر شما امام همه مردم نیستید؟ پیغمبر فرمود: من از جانب خدا به سوی همه مردم فرستاده شده‌ام ولی بعد از من امامانی از خاندانم بر مردم منصوب شوند، ایشان در میان مردم قیام کنند و مردم آنها را تکذیب کنند و امامان کفر و گمراهی و پیروانشان برایشان ستم کنند، هر که آنها را دوست دارد و از آنها پیروی کند و تصدیقشان نماید، از من است و با من است و مرا ملاقات خواهد کرد و آگاه باشید کسی که به ایشان ستم کند و تکذیبشان نماید، از من نیست و با من نیست و من از او بیزارم.

بُشْرِبِنِ غَالِبٍ گوید:

يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ، قَالَ: إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأَجَابُوهُ إِلَيْهِ وَ إِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأَجَابُوهُ إِلَيْهَا هَؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَ هَؤُلَاءِ فِي النَّارِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ؛^۲ از امام حسین علیه السلام سؤال کردم: فرزند رسول خدا به من خبرده از گفتار خدای عزوجل: یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ؛ حضرت فرمود: امامی که به حق دعوت کرده و او را اجابت کرده‌اند و امامی که به گمراهی فراخوانده و او را اجابت کرده‌اند؛ آنان در بهشت‌اند و اینان در دوزخ‌اند و این است آن چیزی که خدا فرمود: گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ‌اند.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲. الامالی للصدوق، ص ۱۵۳.

۳. آیه ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾؛ همانا تو بیم دهنده‌ای! و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است.^۱

این آیه نیز بر وجود همیشگی هدایت گرایان در میان مردم دلالت دارد، زیرا از آیه فوق به وضوح استفاده می‌شود که برای هر قومی در هر عصر و زمانی هدایت کننده‌ای به حق وجود دارد و زمین هیچ گاه از هدایتگر الهی خالی نمی‌گردد. مصداق این آیه منحصر در پیامبران نیست، زیرا در این صورت لازم می‌آید که در زمان نبود پیامبر، حجت و هادی الهی وجود نداشته باشد. در تفسیر عیاشی، از بُرید بن عَجلی روایت شده است که امام باقر علیه السلام در ذیل آیه ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا الْمُنذِرُ وَ فِي كُلِّ زَمَانٍ إِمَامٌ مِنَّا يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ، وَ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَى وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَحَدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ أَمَا وَ اللَّهُ مَا ذَهَبَتْ مِنَّا وَ لَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ؛^۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیم دهنده منم و در هر زمانی امامی از ما خاندان وجود دارد که مردم را به آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده است هدایت کند. هدایت گران پس از پیامبر صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام و سپس اوصیای معصوم پس از او، یکی پس از دیگری است. آگاه باشید به خدا سوگند که (مقام هدایت گری) هیچ گاه از ما خاندان خارج نشود و دائماً در میان ماست تا روز قیامت.

۴. آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾؛ ای مؤمنان تقوا پیشه کنید و همواره با صادقان همراه باشید.^۳

در این آیه، مراد از «صادقین» مؤمنان عادی نیست، بلکه افراد خاصی است که خداوند به طور مطلق و بدون هیچ قید و شرطی، عموم مؤمنان را به همراهی با صادقان و جدا نشدن از آنان، دستور داده است، اطلاق آیه بر عصمت آنان دلالت دارد. همچنین اطلاق فرمان الهی، بر

۱. سوره رعد، آیه ۷.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۴. در برخی منابع روایی، روایت این گونه نقل شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: «رَسُولُ اللَّهِ الْمُنذِرُ وَ لِكُلِّ زَمَانٍ مِنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَى ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَ أَحَدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ»؛ (الكافی، ج ۱، ص ۱۹۱).

۳. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

دوام و استمرار معیت با صادقین در همه زمان‌ها دلالت می‌کند. پس لازمه عمل به این آیه آن است که اولاً، «صادقین» افراد معصوم‌اند؛ ثانیاً، در همه زمان‌ها حضور دارد. از این رو، در روایات، مصادیق این آیه، منحصرأئمه معصومین علیهم السلام ذکر شده است.

سلیم بن قیس هلالی نقل کرده است که روزی جمعی از اصحاب در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به شرافت قریش و دیگر موضوعات با یکدیگر گفتگومی کردند، امیرمؤمنان علیه السلام خطاب به آنان فرمود:

أَشْهَدُكُمْ اللَّهُ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، فَقَالَ سَلْمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَامَّةٌ هَذِهِ أَمْ خَاصَّةٌ؟ فَقَالَ: أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرُوا بِذَلِكَ وَ أَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةٌ لِأَخِي عَلِيٍّ وَ أَوْصِيَائِي مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ؛^۱ شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که هنگامی که خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ سلمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد که آیا این آیه عمومیت دارد یا به عده خاصی مربوط است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امرشدگان همه مؤمنین هستند که به این مطلب دستور داده شده‌اند، ولی «صادقین» مخصوص برادرم علی و اوصیای من پس از او تا روز قیامت است، همگی گفتند: آری، به خدا قسم.

برید بن عجلی می‌گوید:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾، قَالَ: إِيَّاَنَا عَنِّي؛^۲ از امام باقر علیه السلام درباره سخن خدا که فرمود: ای مؤمنان! پرهیزکار باشید و با صادقان همراه باشید، حضرت فرمود: منظور از آیه، ما خاندان نبوت هستیم.

در روایت دیگر، ابن ابی نصر گوید: از حضرت رضا علیه السلام راجع به آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ پرسیدم؛ حضرت در پاسخ فرمود:

الصَّادِقُونَ الْأَئِمَّةُ الصِّدِّيقُونَ بِطَاعَتِهِمْ؛^۳ راستگویان، امامان اهل بیت‌اند و تصدیق

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۶.

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۱.

کنندگان، باورمندان به اطاعت ایشان اند.

۵. آیه: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾؛ و هیچ امتی نیست مگر آنکه همواره بیم دهنده‌ای در میان آنان بوده است.^۱

این آیه نیز در روایات، بر وجود امام در هر زمان دلالت دارد و در روایات به ائمه اهل بیت علیهم‌السلام تطبیق شده است. چنان که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، مراد از «نذیر» در این آیه «امام» ذکر شده و در ذیل آیه آمده است: «لِكُلِّ زَمَانٍ إِمَامٌ»^۲ برای هر زمانی امامی است. امام باقر علیه‌السلام در یک پرسش و پاسخ، درباره تبیین چگونگی دلالت این آیه بر وجود امام پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ قِيلَ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ نَذِيرُهَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: صَدَقْتَ فَهَلْ كَانَ نَذِيرًا وَهُوَ حَى مِنَ الْبُعْثَةِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ؟ فَقَالَ السَّائِلُ لَا، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرَأَيْتَ بَعِيثُهُ أَلَيْسَ نَذِيرُهُ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ فِي بَعِيثِهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نَذِيرٌ؟ فَقَالَ: بَلَى، قَالَ: فَكَذَلِكَ لَمْ يَمُتْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا وَلَهُ بَعِيثٌ نَذِيرٌ، قَالَ: فَإِنْ قُلْتَ لَا، فَقَدْ ضَيَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ مِنْ أُمَّتِهِ، قَالَ: وَمَا يَكْفِيهِمُ الْقُرْآنُ؟ قَالَ: بَلَى إِنْ وَجَدُوا لَهُ مُفَسِّرًا، قَالَ: وَمَا فَسَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: بَلَى قَدْ فَسَّرَهُ لِرَجُلٍ وَاحِدٍ وَفَسَّرَ لِلْأُمَّةِ شَأْنَ ذَلِكَ الرَّجُلِ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ السَّائِلُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ كَانَ هَذَا أَمْرًا خَاصًّا لَا يَخْتَمِلُهُ الْعَامَّةُ قَالَ: أَبِي اللَّهُ أَنْ يَعْبُدَ إِلَّا سِرًّا حَتَّى يَأْتِيَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي يَظْهَرُ فِيهِ دِينُهُ؛^۳ ای گروه شیعه! خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «هیچ امتی نیست مگر آنکه بیم رسانی در میان آنها بوده است». شخصی گفت: ای اباجعفر! بیم رسانی امت، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، حضرت فرمود: درست گفתי، ولی آیا پیامبر در زمان حیاتش چاره‌ای جز فرستادن نمایندگان در اطراف زمین داشت؟ آن شخص گفت: نه. امام فرمود: مگر فرستادگان پیامبر، بیم رسانی او نیستند، همان گونه که خود فرستاده خدا و بیم رسانی او بود؟ شخص گفت: آری، چنین است. حضرت فرمود: همچنین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز پیش از آنکه بمیرد برای

۱. سوره فاطر، آیه ۲۴.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۹.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۴۹.

پس از مرگ خود فرستاده و بیم رسانی قرار داده است، چون اگر بگویی نداده است، مستلزم آن است که پیامبران هائی را که در صُلب مردان امتش بودند، ضایع کرده (و بدون رهبر گذاشته) باشد. آن مرد گفت: مگر قرآن برای آن‌ها کافی نیست؟ حضرت فرمود: چرا در صورتی که مفتیری برای قرآن وجود داشته باشد. مرد گفت: مگر پیامبر قرآن را تفسیر نفرموده است؟ امام فرمود: چرا، تنها برای يك مرد تفسیر کرد؛ اما برای عموم امت شأن و جایگاه او را که علی بن ابی طالب است بیان کرد. آنگاه مرد سائل گفت: ای ابا جعفر! این مطلبی است خصوصی که عموم مردم آن را درک نمی‌توانند. حضرت فرمود: خدا مقدر کرده است و می‌خواهد که در نهان پرستش شود تا زمانی فرارسد که (با ظهور آخرین امام) دینش آشکار گردد.

۶. آیه ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾؛ بگو اگر آب شما خشک شود چه کسی برای شما آب گوارا برآورد؟^۱

در روایات، این آیه، به دوران غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف تأویل شده است. علی بن جعفر نقل کرده است که برادرم امام موسی بن جعفر ع درباره تأویل این آیه، فرمود: «إِذَا فَقَدْتُمْ إِمَامَكُمْ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ جَدِيدٍ؟»^۲ زمانی که امام شما غائب و ناپدید شود و شما او را نبینید، پس چه خواهید کرد؟

^۱ ابوبصیر از امام باقر ع روایت کرده است که آن حضرت درباره این آیه فرمود: هَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ، يَقُولُ: إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ، فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ، يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَحَلَالِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَحَرَامِهِ. ثُمَّ قَالَ ع: وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ، وَلَا بُدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا؛^۳ اگر امام شما پنهان گردد، و نمی‌دانید کجا است؟ چه کسی برای شما امامی می‌فرستد که اخبار آسمان‌ها و زمین، و حلال و حرام خدا را برای شما شرح دهد. سپس فرمود: به خدا

۱. سوره ملک، آیه ۳۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰؛ ص ۱۷۶؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۱. در برخی منابع، قسمت آخرین روایت بدین صورت نقل شده است: «إِذَا فَقَدْتُمْ إِمَامَكُمْ فَلَمْ تَرَوْهُ، فَمَاذَا تَصْنَعُونَ؟» (طوسی، الغيبة، ص ۱۶۰).

۳. الامامة والتبصرة، ص ۱۱۵.

سوگند تأویل این آیه تا کنون محقق نشده، اما سرانجام به وقوع خواهد پیوست.

در تفسیر قمی روایت شده است که وقتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره معنای این آیه سؤال شد، حضرت در پاسخ فرمود:

مَاؤُكُمْ أَبْوَابُكُمْ أَيُّ الْأَيِّمَةِ عليه السلام وَالْأَيِّمَةُ أَبْوَابُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ يَغْنِي بَعْلِمِ الْإِمَامِ؛ منظور از آب، درهای امامان شماسست، ائمه درهای خدایند. مراد از «چه کسی برای شما آب گوارا می آورد» این است که چه کسی می تواند علم امام را برای شما بیاورد.^۱

۷. آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده داده است که آنها را خلیفه و جانشین خود در روی زمین قرار خواهد داد. همان گونه که پیشینیان ایشان را خلافت روی زمین مرحمت فرمود. و آیینی را که برایشان پسندیده در سراسر گیتی خواهد گسترد، و ترس و هراسشان را به آرامش و امنیت مبدل خواهد نمود آنچنان که همگان تنها مرا پرستش کنند و هیچ چیزی را شریک من قرار ندهند. و کسانی که بعد از آن کافر شوند از پلیدان و بدکاران خواهند بود.^۲

در این آیه شریفه، سخن از وعده تخیلف ناپذیری است که دوران طلایی حاکمیت دین اسلام را بشارت می دهد؛ دوران آرمانی که زمین از لوث کفر و نفاق و شرک پاک می شود و جامعه فضیلت مدار و امن شکل می گیرد. جامعه طیب و طاهری که دنیا هرگز تا کنون چنین جامعه ای را ندیده است. از این رو، این آیه جز روزگار حکومت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف هیچ مصداق دیگری نخواهد داشت. چنان که در روایات نیز، این آیه به دوران حاکمیت اهل بیت علیهم السلام در عصر ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تفسیر شده است. ابن عباس گوید:

نَزَلَتْ فِي آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله؛^۳ این آیه درباره خاندان پیامبر صلى الله عليه وآله نازل شده است.

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۹.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

۳. تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۸۸.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در تفسیر آیه ۳۰ سوره ملک فرمود: این آیه درباره حضرت قائم و یاران او نازل شده است.^۱

۸. آیه ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾؛ و ما اراده کرده ایم بر آن ها که در روی زمین به ضعف کشیده شده اند منت نهادیم، آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم.^۲

این آیه نیز در روایات به ائمه اهل بیت علیهم السلام به ویژه به دوران ظهور آخرین امام، تطبیق شده است. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که درباره «ائمه» و «وارثین» در این آیه فرمود: «نَحْنُ الْأَئِمَّةُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ»؛^۳ ما ئیم پیشوایان و ما ئیم وارثین.

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهم السلام فَبَكَى وَقَالَ أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ لَهُ مَا مَعْنَى ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ مَعْنَاهُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ فَهَذِهِ الْآيَةُ جَارِيَةٌ فِيْنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۴ رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهى به على و حسن و حسين عليهم السلام افکند و گریه کرد، سپس فرمود: شما مستضعفان بعد از وفات من هستید، مفضل گوید: عرض کردم یا ابن رسول الله معنی آن چیست؟ حضرت فرمود: یعنی شما امامان بعد از من هستید، چون خداوند

۱. «فِي مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيَبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمَّا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ قَالَ: نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَ أَصْحَابِهِ»؛ (نعمانی، النبیة، ص ۲۴۰).

۲. سوره قصص، آیه ۵.

۳. تفسیر فرات الکوفی، ص ۶۶۷. در روایت دیگر زید بن سلام جعفی گوید: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَقُلْتُ: أَضَلَّكَ اللَّهُ إِنَّ خَيْثَمَةَ الْجُعْفِيَّ حَدَّثَنِي عَنْكَ أَنَّهُ سَأَلَكَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ وَ أَنَّكَ حَدَّثْتَهُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةُ وَ أَنَّكُمْ الْوَارِثِينَ؟ قَالَ: صَدَقَ وَ اللَّهُ خَيْثَمَةُ لَهُ كَذَا حَدَّثْتُهُ»؛ عرض کردم آقا خيثمه جعفی از شما بمن نقل کرد که از شما درباره آیه: ﴿وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ سؤال کرده است و شما به او گفته اید که مراد از «ائمه» و «وارثین» شما اهل بیت هستید؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند که خيثمه راست گفته، دقيقا همین طور به او گفته ام. (تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۱۵).

۴. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۱۰.

می فرماید: (می خواهیم بر آنانکه در زمین تضعیف شده اند تفضل نمائیم و آنان را پیشوایان و وارث حکومت حق سازیم گردانیم) این آیه همچنان درباره ما اهل بیت، جاری است تا روز قیامت.

امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه ۵ سوره قصص فرمود:

هُم آلُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله یَبْعَثُ اللهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيَعِزُّهُمْ وَيَذِلُّ عَدُوَّهُمْ؛ آنانی که در زمین تضعیف گشته اند آل پیامبرند که خداوند مهدی آن ها را برانگیزد تا آنان را عزیز و دشمنان شان را ذلیل گرداند.^۱

امام باقر و امام صادق علیهما السلام درباره این آیه فرمود:

أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ مَخْصُوصَةٌ بِصَاحِبِ الْأَمْرِ الَّذِي يَظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ يَبِيدُ الْجَبَابِرَةَ وَ الْفِرَاعِنَةَ وَ يَمْلِكُ الْأَرْضَ شَرْقًا وَ غَرْبًا فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا؛^۲ این آیه مختص به صاحب امر است آن کسی که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و جباران و فرعونیان را از بین خواهد برد و به شرق و غرب زمین مسلط خواهد شد، پس آن را از عدل پر خواهد کرد آن گونه که پراز ظلم شده بود.

همچنین امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

لَتُعْطِقَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الصَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ وَ تُرِيدُ أَنْ تُمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛^۳ دنیا بعد از چموشی همچون بازگشت مهربانانه شتر سرکش بر فرزند خویش به ما خاندان باز می گردد. و در پی این گفتار این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ تُمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾.

۹. آیه ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛^۴ ما پس

از تورات در کتاب زبور چنین نوشتیم که در آینده، صالحان و پاکان وارثان زمین خواهند بود.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ذیل این آیه نقل شده است:

۱. طوسی، الغیبة، ص ۱۸۴.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۵۴.

۳. نهج البلاغة، للصبحی صالح، ص ۵۰۶.

۴. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

فَبَشِّرْ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ يَمْلِكُونَ الْأَرْضَ وَ يَزْجِعُونَ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَقْتُلُونَ
أَعْدَاءَهُمْ؛^۱ پس خداوند با نزول این آیه، پیامبرش را بشارت داد که اهل بیت شما
سراسر جهان را تصرف خواهند کرد و (آنانی که از دنیا رفته‌اند نیز) به این دنیا
برمی‌گردند و دشمنانشان را از بین می‌برند.

امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره آیه فوق فرمود:

أَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ مَنْ تَابَعَهُمْ عَلَى مِنْهَا جِهَهُمْ؛^۲ مراد از آیه آل پیامبر علیهم السلام و کسانی‌اند که
از شیوه ایشان پیروی می‌کنند.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است:

قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ
الزَّمَانِ؛^۳ حضرت فرمود: مراد از سخن خدای عز و جل که فرمود بندگان صالح خویش
را وارث زمین می‌کنم، یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر الزمان است.

۱۰. آیه «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»؛^۴ آیا چه

کسی دعای مضطر بیچاره را اجابت می‌کند و گرفتاری او را برطرف می‌سازد و شما را جانشینان زمین
قرار می‌دهد.

درباره شأن نزول این آیه، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ هُوَ وَ اللَّهُ الْمُضْطَرُّ إِذَا صَلَّى فِي الْمَقَامِ رُكْعَتَيْنِ وَ دَعَا اللَّهَ
فَأَجَابَهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُهُ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ؛^۵ این آیه درباره قائم آل محمد علیهم السلام
نازل شده است، به خدا سوگند او مضطر است وقتی که بین رکن و مقام ابراهیم دو
رکعت نماز می‌خواند دعا می‌کند؛ خدا دعایش را مستجاب می‌نماید و رفع گرفتاری
از او می‌کند و او را جانشین در زمین قرار می‌دهد.

آنچه اشاره گردید برخی آیاتی بود که بر تداوم جریان امامت اهل بیت علیهم السلام و به طور خاص

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷۹.

۲. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۳۲۶.

۳. همان، ص ۳۲۷.

۴. سوره نمل، آیه ۶۲.

۵. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۹.

وجود مقدس امام عصر عجل الله فرجه دلالت دارد و در روایات نیز به عنوان مصادیق این آیات معرفی شده است. بدیهی است بررسی همه آیات مربوط به امامان اهل بیت علیهم السلام بیش از آن است^۱ و در این نوشتار نمی‌گنجد.

۲. روایات

در منابع روایی شیعه، احادیث زیادی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده است که بر ضرورت وجود امام و حجت الهی در هر زمان دلالت دارد. در این گونه روایات که بیانگر نقش محوری امام علیه السلام به عنوان هسته مرکزی عالم است، از وابستگی همیشگی جهان به امام سخن گفته شده است. به برخی از این روایات اشاره می‌شود.

از امام عسکری علیه السلام روایت شده است که فرمود:

أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۲ زمین تا قیامت از حجت الهی بر بندگانش خالی نمی‌ماند.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا وَاحِدًا بِلَا إِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا، وَ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِأَشَدِّ عَذَابِهِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَنَا حُجَّةً فِي أَرْضِهِ وَ أَمَانًا فِي الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، لَنْ يَزَالُوا بِأَمَانٍ مِنْ أَنْ تَسِيخَ بِهِمُ الْأَرْضُ مَا دُمْنَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَهْلِكَهُمْ، ثُمَّ لَا يَمُهَلِّهُمْ، وَ لَا يَنْظُرَهُمْ، ذَهَبَ بِنَا مِنْ بَيْنِهِمْ، ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِمْ مَا يَشَاءُ؛^۳ اگر زمین يك روز بدون امامی از ما خاندان باقی بماند اهلش را فرو خواهد برد. و خداوند آن‌ها را به اشدّ عذابش عقاب کند. خدای تعالی ما را حجت در زمینش قرار داده و وسیله امان زمین برای اهل زمین گردانیده است. تا در میان ایشانیم پیوسته در امانند و زمین آن‌ها را در کام خود فرو نخواهد برد و چون خداوند اراده فرماید که آن‌ها را هلاک

۱. مرحوم سید هاشم بحرانی در «کتاب المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة علیه السلام» بیش از ۱۲۰ آیه را که در روایات به امام عصر علیه السلام تأویل شده است، جمع‌آوری کرده است. این کتاب توسط مهدی حائری قزوینی ترجمه و با عنوان «سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن» منتشر شده است.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۱۰.

۳. دلائل الإمامة، ص ۴۳۶.

سازد و مهلت شان ندهد و به تأخیرشان نیندازد، ما را از میان آن‌ها بیرون برده و به سوی خود بالا برد، سپس هر چه خواهد و دوست داشته باشد انجام دهد.

ابوحمزه ثمالی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ حضرت فرمود:

أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ سَاعَةً لَسَاخَتْ؛ اگر زمین بدون وجود امام (واسطه فیض) بماند ساکنان خود را در کام خود فرو می‌برد.

محمد بن فضیل می‌گوید: از محضر امام رضا علیه السلام سؤال کردم:

أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ لَا قُلْتُ فَإِنَّا نُرَوِّى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهَا لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَوْ عَلَى الْعِبَادِ فَقَالَ لَا لَا تَبْقَى إِذَا لَسَاخَتْ؛ آیا زمین بدون امام باقی خواهد ماند؟ حضرت فرمود: خیر. عرض کردم ما از امام صادق علیه السلام روایت شنیدیم که اگر خداوند بر اهل زمین یا بر بندگانش غضب کند، زمین بدون امام خواهد ماند! حضرت فرمود: خیر باقی نخواهد ماند؛ زیرا در آن صورت زمین متلاشی خواهد شد.

ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرفی اولین و آخرین وصی

خود که دنیا بدون او پایان نمی‌یابد، فرمود:

إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَاءِي وَحُجَجَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَهْمُ أَخِي وَآخِرُهُمْ وَوَلَدِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَخُوكَ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قِيلَ: فَمَنْ وَوَلَدُكَ؟ قَالَ: الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ لَمْ يَنْقُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَوَلَدِي الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ فَيَصَلِّيَ خَلْفَهُ وَتُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِهِ وَيَبْلُغَ سُلْطَانُهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ؛^۳ جانشینان و اوصیاء من که پس از من حجّت‌های پروردگار در میان مردم هستند دوازده نفر می‌باشند؛ اول آن‌ها برادرم هست و آخرین آنان فرزندم خواهد بود، عرض کردند: یا رسول الله برادرت کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب، عرض کردند: فرزندت کدام است؟ فرمود: مهدی همان کسی که خداوند

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۰؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۹۱.

بوسیله او دنیا را پراز عدل و داد می‌کند پس از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد. سوگند به آن خدای که مرا به پیامبری برانگیخت اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را چنان بلند گرداند تا فرزندم مهدی خروج کند، و آنگاه عیسی روح الله از آسمان فرود خواهد آمد و در پشت سر او نماز می‌خواند و روی زمین از نور خداوند روشن می‌گردد، و حکومت مهدی بر شرق و غرب عالم گسترش پیدا می‌کند.

در این کلام پیامبر ﷺ، جمله شرطیه «لَوْلَمْ یَبْقَ... لَطَوَّلَ اللهُ...»، ضمن آنکه بیانگر ظهور حتمی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر الزمان است، بر لزوم وجود امام تا قیامت نیز دلالت دارد، زیرا پایان عمر دنیا، به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مشروط شده است.

ابراهیم ابن ابی محمود از امام رضا عجل الله تعالی فرجه الشریف روایت کرده است که حضرت فرمود:

نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ خُلُقَاؤُهُ فِي عِبَادِهِ ... وَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ مِّنَّا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ وَ لَوْ خَلَّتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ؛^۱ ما حجت‌های الهی در روی زمین و جانشینان خدا در میان بندگانش هستیم... زمین هیچ‌گاه از قائمی از ما خالی نمی‌ماند یا آشکار است یا در حال ترس (منخفی) و اگر روزی امام در زمین نباشد، زمین اهلش را فرود برد، همان‌گونه که امواج دریا انسان را در کام خود فرومی‌برد.

در روایت دیگر، سلیمان بن جعفر حمیری گوید: از محضر امام رضا عجل الله تعالی فرجه الشریف سؤال کردم آیا زمین از

حجت خالی می‌ماند؟ حضرت فرمود:

سَأَلْتُ الرَّضَا عجل الله تعالی فرجه الشریف فَقُلْتُ: تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ؟ فَقَالَ: لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا؛^۲ اگر به اندازه چشم به هم زدنی زمین از حجت خالی گردد، بر اهلش فرومی‌ریزد.

بر اساس این روایات، زمین هیچ‌گاه در گذشته و آینده تا فرارسیدن زمان قیامت، از وجود

حجت حنی و امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف خالی نبوده و نخواهد بود.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۰۲؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۷، ص ۱۸۹.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۹؛ عیون أخبار الرضا عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۱، ص ۲۷۲.

فصل سوم. معرفت امام حی

یکی از موضوعات مورد تأکید در آموزه‌های اسلامی، مسأله معرفت و شناخت حجت حی است. بر پایه روایات، معرفت امام و حجت الهی در هر عصر و زمانی، تکلیف عذر ناپذیری است که خداوند همگان را موظف به آن کرده است، به گونه‌ای که هیچ کس از این تکلیف معرفتی، معاف نیست؛ چنان‌که امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ لَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ لَا يَغْذُرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ؛ کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است و هیچ کس از شناخت امام و حجت عصر، معذور نمی‌باشد.

معرفت حجت بالفعل چنان مهم است که معیار ایمان و کفر شناخته شده و در روایات، کوتاهی درباره آن، مساوی با ضلالت و گمراهی شمرده شده است. امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود:

مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَصْبَحَ تَائِباً مُتَّخِيراً ضَالًّا إِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مِيتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ؛ هر کس از این امت صبح کند و تحت ولایت امامی از سوی خدا نباشد، در سرگردانی و تحیر و گمراهی به سر برده است و اگر در آن حالت بمیرد، به مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است.

مراد از «امام» در این گونه روایات، به طور خاص امام حی است که هم‌اکنون در حال حیات بوده و حجت بالفعل الهی بر بندگانند.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۲.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۱۲۸.

ضرورت معرفت امام حنی

درباره لزوم معرفت امام حنی، در چندین روایت به لزوم حیات امام علیه السلام تصریح شده است. مانند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَنِیْ یَعْرِفُهُ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً؛^۱ هرکس بمیرد در حالی که او را نباشد امام زنده‌ای که بشناسدش، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَنِیْ ظَاهِرٌ مَاتَ مِیْتَةً جَاهِلِیَّةً. قَالَ: قُلْتُ: إِمَامٌ حَنِیْ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟! قَالَ: إِمَامٌ حَنِیْ؛^۲ هرکس بمیرد بدون امام زنده آشکار، به مرگ جاهلیت مرده است. عرض کردم: فدایت شوم آقا! امام زنده؟ فرمود: آری، امام زنده.

در این گونه روایات، تأکید بر لزوم «امام حنی»، برای آن است که حیات امام علیه السلام و حضور اجتماعی او، سبب اتمام حجت و الگوپذیری برای عموم مردم می‌شود؛ زیرا آنچه سبب اتمام حجت بر بندگان می‌شود، «امام حنی» است؛ زیرا آن کسی که الگوی هدایت و حجت خدا بر بندگان است و اطاعت از او بر همگان واجب شمرده می‌شود «امام حنی» است نه امامی که در گذشته و از این دنیا رفته است. به همین جهت در روایات بر لزوم وجود «امام حنی» و معرفت و تبعیت از او، تأکید شده است. چنان که امام صادق علیه السلام دلیل این امر را این گونه بیان فرموده است:

إِنَّ الْحُجَّةَ لَا یُقَوْمُ لِلَّهِ عَلَی خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَنِیْ یَعْرِفُ؛^۳ همانا حجت از سوی خدا بر بندگان تمام نمی‌شود مگر به وسیله امام زنده‌ای که شناخته شود.

تأکید روایات بر لزوم معرفت اولین و آخرین امام علیه السلام بیانگر وحدت و یکپارچگی ایمان به پیشوایان معصوم علیهم السلام است؛ نظیر آنچه امام باقر علیه السلام فرمود:

لَا یَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى یَعْرِفَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْأَئِمَّةَ كُلَّهُمْ وَ إِمَامَ زَمَانِهِ وَ یَرِدُ إِلَيْهِ وَ

۱. قرب الإسناد، ص ۳۵۱.

۲. الإختصاص، ص ۲۶۹.

۳. همان، ص ۲۶۸.

یَسَلِّمُ لَهُ ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ يَعْرِفُ الْآخِرُ وَهُمْ يَجْهَلُ الْأَوَّلَ؛^۱ مؤمن نیست مگر کسی که خدا و پیامبر ﷺ و همه امامان علیهم السلام و امام زمانش را بشناسد و به او مراجعه کرده و تسلیم فرمان او باشد. سپس فرمود: چگونه ممکن است کسی امام آخر را بشناسد، ولی نسبت به امام اول علی علیهما السلام جاهل باشد.

امام عسکری علیهما السلام فرمود:

أَمَّا إِنَّ الْمُقِرَّ بِالْأُئِمَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ الْمُنْكَرِ لِرَسُولِ اللَّهِ كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ ثُمَّ أَنْكَرَ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ الْمُنْكَرِ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَنْ أَنْكَرَ جَمِيعَ الْأَنْبِيَاءِ لِأَنَّ طَاعَةَ آخِرِنَا كَطَاعَةِ أَوْلِنَا وَ الْمُنْكَرَ لِآخِرِنَا كَالْمُنْكَرِ لِأَوْلِنَا؛^۲ آگاه باشید کسی که به امامت دیگر امامان پس از رسول خدا ﷺ اقرار کند اما امامت فرزندانم (آخرین امام) را نپذیرد، مانند کسی است که به نبوت همه پیامبران پیشین ایمان آورد، لکن نبوت رسول خاتم ﷺ را انکار نماید و منکر پیامبر ﷺ نیز مانند منکر همه انبیای الهی است، زیرا فرمانبری از آخرین ما اهل بیت مانند اطاعت از نخستین ماست و منکر آخرین ما همانند منکر نخستین ما شمرده می شود.

آن وجود یگانه، آخرین ذخیره الهی است که دوران طولانی امامت او (در غیبت و حضور) بخش زیادی از تاریخ بشر را در بر می گیرد و هدایت و دیانت جامعه به شناخت آن حجت حی الهی و تمسک به ولایت او، وابسته است، چنانکه در دعای معروف و آموزنده ای که امام صادق علیهما السلام به جناب زراره تعلیم فرمود، معرفت توحیدی و نبوی و حفظ رشته دیانت و ایمان، در پرتو معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ممکن شمرده شده است:

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي؛^۳ بار خدایا! تو مرا به خود شناسا کن که اگر

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۹.

۳. «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»؛ (نعمانی، الغيبة، ص ۱۶۶).

خودت را به من شناسانی، پیغمبرت را نخواهم شناخت. بار خدایا! تو رسولت را به من بشناسان، که اگر رسول خود را به من شناسانی، حجّتت را نخواهم شناخت. پروردگارا! حجّت خودت را به من بشناسان، که اگر حجّتت را به من شناسانی، از دین خود گمراه خواهم شد.

براین اساس، ایمان به آخرین امام و معرفت و پیوند با او، مهم ترین بایستگی مردمان این عصر طولانی است. از این رو، امام صادق علیه السلام خطاب به فضیل بن یسار، کسانی را که در انتظار ظهور صاحب الامرند، به این معرفت و پیوند فرا خوانده، می فرماید:

اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ لَا بَلَّ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لُؤَائِهِ قَالَ وَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ بِمَنْزِلَةِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛^۱ امام خویش را به درستی بشناس، زیرا هرگاه امامت را شناختی، امر ظهور زود باشد یا دیر، شما زیان نکرده ای. کسی که امامش را بشناسد و پیش از قیام صاحب الامر بمیرد، مانند کسی است که در لشکر آن حضرت بوده است؛ نه، بلکه مانند کسی است که زیر پرچم آن حضرت نشسته باشد. برخی از اصحابش گفته است: مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شهادت رسیده باشد.

از روایات استفاده می شود که ایمان به امامان اهل بیت علیهم السلام یک حقیقت پیوسته و تفکیک ناپذیر است؛ به گونه ای که انکار امامت یکی از دوازده امام سبب انکار امامت همه امامان اهل بیت علیهم السلام و بلکه مستلزم انکار رسالت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواهد بود. چنانکه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

الْإِمَّةُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ، طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي، مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ أَنْكَرَنِي؛^۲ امامان پس از من دوازده نفرند که نخستین ایشان امیر مؤمنان علی بن ابیطالب است و آخرین آنان قائم علیه السلام است؛ سرسپردگی در برابر ایشان، اطاعت از من و نافرمانی از آنان نافرمانی من است، هر کس یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲. اعتقادات الإمامیه، ص ۱۰۴.

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی به من گفت: تو آخرین امام را بشناس و اگر نخستین امام را شناسی زیانی به حال تو نخواهد داشت! حضرت فرمود:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: زَجُلٌ قَالَ لِي إِعْرِفِ الْآخِرِينَ مِنَ الْأَيْمَةِ وَلَا يَضُرُّكَ أَنْ لَا تَعْرِفَ الْأَوَّلَ
قَالَ فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ هَذَا فَإِنِّي أَبْغِضُهُ وَلَا أَعْرِفُهُ وَهَلْ عَرَفَ الْآخِرِينَ إِلَّا بِالْأَوَّلِ؟^۱ خدا آن
مرد را لعنت کند که من او را نشناخته دشمن می‌دارم، مگر می‌شود آخرین را جز با
اولین شناخت؟

امام کاظم علیه السلام به عبدالرحمن بن مسلم درباره یگانگی ولایت امامان اهل بیت علیهم السلام فرمود:

مَنْ تَوَلَّى أَوْلَانَا فَقَدْ تَوَلَّى آخِرَنَا وَمَنْ تَوَلَّى آخِرَنَا فَقَدْ تَوَلَّى أَوْلَانَا؛ کسی که ولایت اولین
ما اهل بیت را بپذیرد، پس ولایت آخرین ما را پذیرفته است و هر کس اهل ولایت
آخرین ما باشد، ولایت اولین ما را نیز دارد.

بنابراین همان گونه که ایمان به انبیای الهی علیهم السلام تبعیض بردار نیست و خدای سبحان
تبعیض در ایمان به نبوت انبیای الهی را نفی کرده و کسانی را که مانند یهودیان، نبوت پس از
موسی علیه السلام را انکار کردند و مسیحیان که از پذیرش نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله سرباز زدند را کافر
شمرده است: «کسانی که به خدا کفر می‌ورزند... و می‌گویند: به بعضی ایمان می‌آوریم و بعضی
را نمی‌پذیریم... آن‌ها کافران حقیقی‌اند و برای کافران، مجازات خوارکننده‌ای فراهم
ساخته‌ایم»؛^۲ ایمان به امامان اهل بیت علیهم السلام نیز تبعیض پذیر نخواهد بود. چنانکه حضرت
صادق علیه السلام فرمود:

أَوْلَانَا دَلِيلٌ عَلَى آخِرِنَا وَآخِرِنَا مُصَدِّقٌ لِأَوْلَانَا وَالسُّنَّةُ فِينَا سَوَاءٌ؛^۳ نخستین ما نشان
راهنما به آخرین ماست و آخرین ما تصدیق کننده اولین ماست و راه و روش ما یکی
است.

امام رضا علیه السلام نیز از وحدت و هماهنگی کامل سخنان پیشوایان معصوم علیهم السلام خبر داده؛ فرمود:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۳ و ج ۲، ص ۲۵۵.

۲. کامل الزیارات، ص ۳۳۶.

۳. سوره نساء، آیات ۱۵۰-۱۵۱.

۴. الامالی، شیخ مفید، ص ۸۴.

إِنَّ كَلَامَ آخِرِنَا مِثْلُ كَلَامِ أَوْلِنَا وَ كَلَامِ أَوْلِنَا مِصْدَاقُ لِكَلَامِ آخِرِنَا؛^۱ سخن آخرین ما، مانند سخن اولین ماست و کلام پیشین ما مصداق سخن پسین ماست.

ابن مُسْكَان می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَنْكَرَ وَاحِدًا مِنَ الْأَحْيَاءِ، فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتِ؛ کسی که یکی از امامان زنده را انکار کند، در واقع پیشوایانی را که از دنیا رفته اند، انکار کرده است.

براین اساس، از دیدگاه شیعه امامیه تنها کسانی بر صراط حق و طریق اهل بیت عصمت علیهم السلام استوارند و پس از مرگ نیز اهل نجاتند که به امام حنی و دیگر امامان معصوم علیهم السلام معتقد باشند.

جایگاه معرفتی امام حنی

شناخت امام حنی و اثبات ضرورت وجود او در هر زمان، مستلزم آن است که برخی پیش فرض های معرفتی این امر مانند جایگاه و شئون امام علیه السلام در عالم تکوین و تشریح به درستی تبیین شود تا لزوم وجود امام معصوم علیه السلام و آثار و فوائد مترتب بر آن، به خوبی آشکار گردد.

در فرهنگ اعتقادی شیعه، امام معصوم علیه السلام حجت و خلیفه خدا در زمین و مظهر اسما و صفات الاهی است که بر عالم تکوین و تشریح ولایت دارد؛ یعنی هم در عالم تکوین، امام علیه السلام مجرای تحقق ولایت تکوینی خداوند متعال است، هم در عرصه تشریح، جلوه تام ولایت الاهی در جامعه است. از این رو، شناخت جایگاه امام علیه السلام مستلزم توجه به ابعاد و شئون ولایت امام علیه السلام در نظام تکوین و تشریح است.

مراد از ولایت تکوینی امام علیه السلام، تصرف او در جهان هستی و اعمال قدرت در عالم طبیعت و قوانین حاکم بر آن، به اذن خداوند متعال است. و مراد از ولایت تشریحی امام علیه السلام، فرمانروایی و صاحب اختیار بودن او بر جان و مال مردم^۲ و لزوم اطاعت مطلق^۳ از او در تمامی امور است. پیش از پرداختن به این موضوع، ذکر این نکته در این جا ضروری است که شناخت حقیقت

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۰.

۲. الإمامة والتبصرة من الحيرة، ص ۹۰.

۳. «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ (سوره احزاب، آیه ۶) این آیه با توجه به یگانگی ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام، درباره ائمه علیهم السلام نیز جاری است.

۴. سوره نساء، آیه ۵۹.

امام ﴿ؑ﴾ برای انسان‌های عادی غیر ممکن است، لذا توصیف مقام و جایگاه رفیع امام ﴿ؑ﴾ آن گونه که شایسته است، برای ما امکان پذیر نخواهد بود. چنان که امام رضا ﴿ؑ﴾ فرمود:

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْخُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ خَسَّتِ الْعُيُونُ وَ تَصَاعَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْخُلَمَاءُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ جَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأُدْبَاءُ وَ غَيَّبَتِ الْبُلْغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ! هَيْهَاتَ! هَيْهَاتَ! عقل‌ها درباره او گمراه است و خاطر‌ها ناپدید و خرده‌ها سرگردان و چشم‌ها بی‌فروغ و بزرگان کوچک و حکیمان متحیر و خطیبان الکن و خردمندان قاصر و دانایان جاهل و شاعران درمانده و ادیبان ناتوان و بلیغان عاجزند که شأنی از شئون و فضیلتی از فضایل او را بیان کنند!

اما با توجه به اینکه از یکسو، خداوند در قرآن کریم، مقام اهل بیت ﴿ؑ﴾ را پیراسته از هرگونه عیب و ناپاکی^۱ معرفی کرده و آن ذوات مقدس را الگوی زندگی ما قرار داده است^۲ و از سوی دیگر در احادیث رسیده از پیامبر ﴿ؐ﴾ و روایات و گفتار خود آن بزرگواران، جایگاه محوری امام ﴿ؑ﴾ در نظام هستی، برای مردم تشریح شده است، و از طرفی نیز شناخت امام ﴿ؑ﴾ را مهم‌ترین تکلیف دینی ما شمرده است،^۳ لذا می‌توان با بهره‌گیری از آموزه‌های دین، به مقدار آنچه درخور فهم ماست، به توصیف جایگاه امام ﴿ؑ﴾ پرداخت.

در اینجا با استناد به آیات و روایاتی که در این زمینه وارد شده است، به معرفی جایگاه محوری امام ﴿ؑ﴾ در نظام هستی و تبیین برخی از ابعاد تکوینی و تشریحی ولایت ولی معصوم، می‌پردازیم.

۱. امام سبب بقای نظام هستی

اشاره شد که امام ﴿ؑ﴾ محور عالم وجود است و فلسفه خلقت انسان و جهان به وجود

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۴. امام باقر ﴿ؑ﴾ فرمود: «لَا يَغْذِرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ؛ هیچ‌کس از شناخت امام و حجت عصر، معذور نمی‌باشد»؛ (الکافی، ج ۱، ص ۳۷۲).

امام علیه السلام باز می‌گردد؛ هم‌چنان که تداوم و بقای نظام هستی نیز به وجود ولی مطلق و امام معصوم علیه السلام وابسته است.

در قسمت‌های پیشین، برخی روایاتی که بیانگر وابستگی نظام عالم به وجود امام علیه السلام است، بیان گردید. در اینجا به ذکر یک حدیث بسنده می‌شود. امام سجاده علیه السلام فرمود:

نَحْنُ أَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ سَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّجِينَ وَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ الثُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يَمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِنَا يَمْسِكُ الْأَرْضُ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ بِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَ يَنْشُرُ الرَّحْمَةَ وَ تَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَ لَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا؛^۱ مائیم پیشوایان مسلمانان و حجت‌های الهی بر جهانیان و سروران اهل ایمان و رهبران پیشانی سفیدان از وضو و اولیای مؤمنان. و مائیم سبب امنیت و آرامش اهل زمین، همان‌گونه که ستارگان سبب ایمنی اهل آسمانند و مائیم کسانی که خداوند به خاطرشان زمین را از نابودی با اهلش باز می‌دارد و به خاطر ما باران را می‌باراند و رحمتش را می‌گستراند و برکات زمین را خارج می‌سازد. و اگر ما در زمین نبودیم، زمین با اهلش فرو می‌پاشید.

۲. امام مظهر اسماء الله

از آیات و روایات مربوط به جایگاه امام علیه السلام، به روشنی استفاده می‌شود که امام معصوم علیه السلام در حقیقت مظهر صفات حضرت حق است؛ یعنی او آینه‌ای خدا نماست که صفات الهی در وجود او ظهور می‌کند! از این رو، وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان اهل بیت علیهم السلام که سرآمد اولیای الهی‌اند، مظهر ولایت حقیقت و ولایت آنان جلوه و بازتاب شعاع صفات الهی‌اند.

در برخی آیات، خداوند متعال بندگانش را برای تقرب جویی به او، به تمسک به اسمای حسنی خود فراخوانده است: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾؛^۲ برای خدا، نام‌های نیک است؛ خدا را به وسیله آن بخوانید!

این آیه، در روایات به امامان اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است و امام علیه السلام مظهر جامع اسما و

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

صفات الاهی معرفی شده است و همگان را به معرفت این اسمای حسنا و تبعیت از این الگوهای نیکو فراخوانده است.

امام صادق عجل، تجسم عینی اسمای حسنا الاهی را، خاندان رسالت معرفی کرده و تنها راه بهره‌مندی از عنایات الاهی را، قرار گرفتن در شعاع ولایت و استیضاء از وجود قدسی امامان معصوم عجل ذکر کرده و فرمود:

نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا؛^۱ به خدا سوگند ما (خاندان عترت) اسمای نیکوی خداییم؛ کسانی که خداوند جز در پرتو معرفت آنان، عبادت هیچ بنده‌ای را نمی‌پذیرد.

بنابراین، چون معرفت ذات اقدس الاهی برای بشر ممکن نیست و او اجل از آن است که در حیطه علم و ادراک بشر قرار گیرد، پس تنها راهش معرفت به وجه و معرفت به اسم است، باید وجه و اسم او را شناخت و تقرب به وجه و اسم او پیدا نمود.

توجه به «اسماء» و «وجه» که مظاهر صفات خدایند، منافاتی با توجه و تقرب به ذات اقدس الاهی ندارد، زیرا در هر حال مدعو و معبود ما خداست، اما خواندن و عبادت او راه مخصوص به خود را دارد و از آن راه باید او را خواند و عبادتش نمود و آن راه، اسماء حسنا اوست. تا انسان با اسمای حسنا او آشنا نشود و آن‌ها را نشناسد نمی‌تواند با خود او که مسمای آن اسماء است آشنا بشود و او را بشناسد. پس تنها معرفت و تقریبی که برای عالم و آدم ممکن است، معرفت به اسم و تقرب به وجه است و راه دیگری برای معرفت و تقرب جویی به خدا وجود ندارد.

براساس آیه شریفه عقیده درست آن است که ما مطابق این تعلیم و حیاتی قرآن^۲ امامان معصوم عجل را اسماء حسنا خدای بشناسیم و خدا جویی را از طریق توجه به اسمای او بدانیم نه اینکه امام را همه کاره و مستقل در تدبیر امور عالم بدانیم و خدا را از تدبیر عالم منعزل بدانیم و یا اصلاً هیچ دخالتی برای امام در نظام تدبیری عالم قائل نباشیم، بلکه معتقد باشیم که تنها خداوند مدبر امور عالم است اما این تدبیر با وساطت ولی و امام انجام می‌پذیرد و این منصب

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۱۰.

وساطت را نیز ذات اقدس الاهی به امام عنایت فرموده و ولایت او را در طول ولایت مطلقه اش قرار داده است نه در عرض ولایت خودش که مستلزم شرك باشد. از این رو، در تعظیم مقام اهل بیت علیهم السلام ما هر اندازه قدرت فعالیت و تصرف در عالم برای امام قایل بشویم هیچ وقت او را مستقل در وجود و ایجاد نمی دانیم، بلکه او را اسمی می دانیم که فانی در مسماست؛ وجهی می دانیم که مندرک در ذوالوجه است؛ بایی می دانیم که کسب فیض از مقام ربوبی با وساطت او ممکن است، زیرا موجودات این عالم به دلیل عدم قابلیت دریافت فیض مستقیم از مقام فیاض ذات اقدس احدیت، نیازمند وساطت وجود امام است تا با وساطت وجود قدسی ولی و امام ارتباط استفاضی با حضرت نورالانوار برقرار و از مقام فیاضیت حضرت حق، فیض و رحمت کسب نماید.

ابن عباس این جمله عمیق و پرمحتوا را از امام عارفان امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَزُقِي إِلَى الطَّيْرِ؛^۱ علوم و معارف از سرچشمه وجود من همچون سیل سرازیر می شود، هیچ پرواز کننده ای به اوج رفعت علم و دانش من نمی رسد.

یعنی من در افقی قرار گرفته ام که سیل وجود و برکات هستی از منبع فیاض اول به قلّه کوه وجود من می ریزد، سپس از دامن من سرازیر گشته به سایر ممکنات که پایین وجود من قرار دارند می رسد.

۳. امام جلوه وجه الله

در برخی روایات، ائمه علیهم السلام «وجه الله» خوانده شده و بر لزوم روی آوری به خدا از طریق آنان اشاره شده است؛ چنان که در روایات ذیل آیه: **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**،^۲ مراد از وجه ماندگار الاهی، امامان اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است.

امام باقر علیه السلام در بیان معنای این آیه فرمود:

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۲۸۷؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲. سوره قصص، آیه ۸۸.

نَحْنُ وَاللَّهِ وَجْهَهُ الَّذِي قَالَ وَلَنْ يَهْلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَهُ مِنْ طَاعَتِنَا وَمُؤَالَاتِنَا ذَلِكَ الْوَجْهُ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ؛^۱ به خدا سوگند ما خاندان همان وجهی هستیم که خدا در این آیه فرمود و هرگز در روز قیامت کسی که از راه پیروی و ولایت ما به سوی خدا رود، هلاک نگردد، زیرا این همان طریقه‌ای است که جز آن همه چیز نابود می‌شود.

در برخی روایات، مراد از «وَجْه» در آیه، دین خدا و طریقه اهل بیت علیهم‌السلام بیان شده است. ابو حمزه ثمالی گوید: از امام باقر علیه‌السلام درباره آیه: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ سؤال کردم؛ حضرت فرمود:

يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ وَيَبْقَى الْوَجْهُ، اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يوصَفَ وَ لَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ وَ نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتِي اللَّهُ مِنْهُ؛^۲ هر چیزی هلاک می‌شود و او باقی می‌ماند، به درستی که خداوند بزرگ‌تر از آن است که توصیف شود، لیکن معنی آن این است که هر چیزی نابود می‌شود مگر دینش و ما خاندان همان وجهی هستیم که از طریقه ما رو به خدا آورند.

در روایت دیگر خیشمه گوید: از امام صادق علیه‌السلام راجع به معنای آیه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ سؤال کردم، حضرت در پاسخ فرمود:

دِينَهُ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیهم‌السلام دِينَ اللَّهِ وَ وَجْهَهُ وَ عَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهَا؛^۳ مراد (از وجه) دین خداست و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام دین خدا و وجه خدا و چشم خدا در میان بندگانش و زبانی بود که خدا به واسطه او سخن می‌گفت و دست عنایت خدا بر بندگان او بودند و ما خاندان اهل بیت همان وجه خداییم که از آن سو رو به خدا می‌روند.

شیخ صدوق این روایت را از صفوان جمال نقل کرده است که امام صادق علیه‌السلام در معنای

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۵.

۲. التوحید، صدوق، ص ۱۴۹.

۳. همان، صدوق، ص ۱۵۱.

آیه: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۱ فرمود:

مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْإِيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لَا يَهْلِكُ ثُمَّ قَرَأَ مَنْ يَطِيعُ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ؛^۲ هر که به سوی خدا رود با انجام آنچه بدان امر شده است از اطاعت پیامبر و امامان پس از او، آن وجهی است که نابود نگردد، سپس این سخن خدا را قرائت فرمود: هر که پیامبر را اطاعت کند، خدا را فرمان برده است.

از این آیه و روایات ذیل آن استفاده می شود که روی آوری و تقرب جویی به خداوند از طریق توجه به مظاهر اسمای او و اطاعت و پیوند با پیامبر و اهل بیت علیهم السلام ممکن است و تنها این رویکرد انسان را به خدا وصل می کند و مایه نجات و ماندگاری اوست. پس مهم ترین امر معرفتی و تکلیف دینی ما، معرفت و شناخت امامان اهل بیت علیهم السلام و تقرب به آن ذوات پاک است، چه مقصدی بالاتر و چه کرامتی عظیم تر از آنکه انسان بتواند خود را با وجه اکرم و اسم اعظم خدا؛ یعنی ذوات قدسی حضرات اهل بیت علیهم السلام که تجلی گاه نور خدایند، متصل سازد و در پرتو نور پاک آنان به قرب الاهی که مقصد اعلا است نائل گردد.

وجود وسایط میان خلق و خالق و توجه به آن وسایط، منافاتی با توحید در ربوبیت ندارد، زیرا همان کسی که عالم و آدم را آفریده است، خاصیت اداره و تدبیر مجموعه عالم را هم به ائمه علیهم السلام داده است، همان گونه که خدا بر قلب رسول اکرم صلی الله علیه و آله وحی می کند اما واسطه این کار جبرئیل امین است. در همه این امور، خدا مؤثر مستقل است و فقط او مدبر حقیقی است و بقیه هر چه و هر که هست مؤثر بالتسخیرند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه معروف به «خطبة البیان»^۳ مطالب عمیقی را در این رابطه بیان فرموده است که با توجه به مضامین بلند آن سزاوار است به فرازهایی از آن اشاره گردد. امیر مؤمنان علیه السلام خطاب به دو یار دیرین و صدیق خویش (سلمان فارسی و اباذر) می فرماید:

۱. سوره قصص، آیه ۸۸.

۲. التوحید، صدوق، ص ۱۴۹.

۳. خطبة البیان اگر چه اعتبار سندش محرز نیست، ولی مضامین آن بی اشکال بوده و با سایر روایات قابل توجیه است.

منم آن کسی که نوح پیامبر را به دستور پروردگام در کشتی نگه داشتیم، منم آن کسی که یونس پیامبر را از شکم ماهی به اذن خدایم بیرون آوردم، منم آن کس که موسی بن عمران را به فرمان پروردگام از دریا به سلامت عبور دادم، منم آن کسی که ابراهیم خلیل را از آتش نمرود به اذن خدایم رهایی بخشیدم، منم آن کسی که در میان آتش نمرودیان نهرها جاری کردم و چشمه‌ها جوشاندم و درخت‌ها کاشتم! من همان خضر دانشمند همراه موسایم، من معلم سلیمان بن داوادم....

سپس فرمود:

أَنَا أَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِمَّنْ مَضَى وَ مِمَّنْ بَقِيَ وَ أُيِّدْتُ بِرُوحِ الْعَظَمَةِ وَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ لَا تُسْمَوْنَا أَرْبَابًا وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا مِنْ فَضْلِنَا كُنْهَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَ لَا مِعْشَارَ الْعُشْرِ لَنَا آيَاتُ اللَّهِ وَ دَلَائِلُهُ وَ حُجُجُ اللَّهِ وَ خَلْقَاؤُهُ وَ أَمْنَاؤُهُ وَ أَيْمَتُّهُ وَ وَجْهَهُ اللَّهُ وَ عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُ اللَّهِ بِنَا يَعَذِّبُ اللَّهُ عِبَادَهُ وَ بِنَا يَشِيبُ وَ مِنْ بَيْنِ خَلْقِهِ ظَهَرْنَا وَ اخْتَارْنَا وَ اصْطَفَيْنَا؛^۱ من امیر هر مرد و زن مؤمنم چه گذشتگان و چه آیندگان مرا با روح عظمت تائید کرده‌اند من یکی از بندگان خدایم مبادا ما را خدا بنامید درباره فضل ما هر چه مایلید بگوئید بکنه فضل ما نخواهید رسید و حتی مقداری از یک دهم آن را نمیتوانید بیان کنید. چون ما آیات و دلایل خدائیم و حجت و خلیفه و امین و امام و وجه خدا و چشم خدا و زبان خدا هستیم. به وسیله ما بندگان خدا عذاب می‌شوند و به وسیله ما پاداش داده می‌شوند ما را از میان بندگان خود پاک نموده و انتخاب کرده و برگزیده است....

براین اساس، امامان معصوم علیهم‌السلام مجرای اراده الهی و وسیله تقرب به اوست، همه عنایات و مادی و تفضلات معنوی خداوند به برکت ولایت آن ذوات قدسی به دیگران افاضه می‌شود و تقرب به آستان معبود از راه اطاعت و نزدیکی به اولیای او، نصیب بندگان می‌گردد.

۴. امام مظهر تام ولایت

امام معصوم علیه‌السلام محور نظام هدایت و دیانت است و همانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حق فرمان‌روایی

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۵.

برجان و مال مردم^۱ را دارد و خداوند اطاعت از او را به‌طور مطلق^۲ برهمگان واجب کرده است، زیرا ولایت خداوند بر بندگان، از راه ولایت‌پذیری اولیای معصوم علیهم‌السلام که مظهر کامل صفات الهی‌اند به فعلیت می‌رسد. از این رو، امامان معصوم علیهم‌السلام نیز بر دیگران ولایت دارند. در حقیقت دو ولایت در میان نیست؛ بلکه یک چیز است و آن ولایت خداوند است و لاغیر، ولایت حضرات ائمه علیهم‌السلام ظهور ولایت خداست نه چیز دیگر. و چون بازگشت ولایت اولیای معصوم علیهم‌السلام به ولایت حضرت حق است، لذا انسان در مقام اطاعت، در برابر یک ولایت قرار دارد و در نتیجه آنچه مورد اطاعت قرار می‌گیرد یک چیز است و آن پذیرش ولایت الله است. در روایات بسیاری، ولایت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان اهل بیت علیهم‌السلام با ولایت الهی یکسان دانسته شده و پذیرش ولایت حضرات اهل بیت علیهم‌السلام را شرط ورود به آستان ربوبی شمرده است؛ چنانکه امام رضا علیه‌السلام در حدیث معروف سلسله الذهب، مهم‌ترین شرط تأثیر اعتقاد توحیدی را پذیرش ولایت اهل بیت نبوت علیهم‌السلام بیان فرموده است. حضرت رضا علیه‌السلام از اجداد طاهرینش، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند:

سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي
فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَى بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛^۳ از خدای عزیز شنیدم که فرمود:
اقرار به یگانگی خدا قلعه من است هر که وارد این دژ شود، از عذاب من به دور است.
(راوی گوید) وقتی قافله راه افتاد؛ حضرت فریاد برآورد: به شرطهای آن و من از
شرطهای آنم.

طبق این بیان نورانی امام رضا علیه‌السلام و دیگر روایات، حصن بودن توحید، مشروط به ولایت مظهر تام آن است و امام معصوم علیه‌السلام از آن رو که الگوی هدایت و طریق رسیدن به حق است،

۱. ﴿التَّيْبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾؛ (سوره احزاب، آیه ۶).

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ سوره نساء، آیه ۵۹. در این آیه شریفه، همگونی و یگانگی اطاعت از امام معصوم علیه‌السلام با اطاعت از خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، دلیل روشن بر ولایت مطلق امامان معصوم علیهم‌السلام و وجوب پیروی از ایشان است، زیرا ولایت‌پذیری و اطاعت از امام علیه‌السلام به ولایت و اطاعت از حضرت حق، باز می‌گردد.

۳. التوحید، صدوق، ص ۲۵.

مظهر و نماد عینی ولایت حق تعالی است و فیض الاهی از طریق آن ذوات مقدس به دیگران افاضه می شود.

همچنین امام عسکری علیه السلام باریافتن به ولایت الاهی را تنها در پرتو تولی اولیای معصوم علیهم السلام و تبری از دشمنان آنان ممکن می داند:

فَإِنَّ وَّلَايَةَ اللَّهِ لَا تُنَالُ إِلَّا بِوَلَايَةِ أَوْلِيَائِهِ وَ مُعَادَاةِ أَعْدَائِهِ؛^۱ همانا ولایت الاهی جز از راه

ولایت پذیری اولیای معصوم او و دشمنی ورزی با دشمنان او به دست نمی آید.

این کلام امام عسکری علیه السلام بیانگر شدت پیوند و یگانگی ولایت الاهی با ولایت حضرات اهل بیت علیهم السلام و جدایی ناپذیری این دو از یکدیگر است.

پیوند ولایت اهل بیت علیهم السلام با ولایت الاهی، چنان استوار و فراگیر است که همه ارکان دیانت و ایمان را دربر می گیرد به گونه ای که ولایت پذیری امامان معصوم علیهم السلام نه تنها یک تکلیف الاهی و همگانی است، بلکه اساس و فلسفه بعثت همه پیامبران الاهی علیهم السلام شمرده می شود. ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

إِنَّ وَّلَايَتَنَا وَّلَايَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا؛^۲ ولایت ما اهل بیت،

ولایت خداست؛ همان چیزی که همه پیامبران الاهی برای آن برانگیخته شده اند.

قربت و تلازم ولایت الاهی با ولایت اهل بیت علیهم السلام از آن رو است که ولایت الاهی بدون معرفت توحیدی ممکن نیست و چون نور هدایت و معرفت از رهگذر ولایت و رهبری امامان معصوم علیهم السلام به دیگر بندگان می رسد، راه یابی به ولایت الاهی نیز تنها در پرتو ولایت پذیری اهل بیت عصمت علیهم السلام میسر خواهد بود.

بر اساس روایات، ولایت امامان اهل بیت علیهم السلام، مظهر ولایت خدای سبحان و اراده و خواست آن ذوات مقدس، جلوه ی مشیت الاهی توصیف شده است؛ به گونه ای که ولایت پیشوایان معصوم علیهم السلام فانی در ولایت حضرت حق بوده و اراده آن ذوات قدسی، مجرای ظهور مشیت الاهی و صفات جمال و جلال ربوبی است؛ به گونه ای که میان ولایت اهل بیت علیهم السلام و ولایت

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۵۹۳.

۲. الامالی، مفید، ص ۱۴۲.

الاهی جز همگونی و وحدت دیده نمی‌شود؛ چنانکه در کلام امام صادق علیه السلام «إِنَّ وَلايَتَنَا وَلايَةُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» به این یگانگی تصریح شده است.

این کلام عمیق و پرمعنای امام صادق علیه السلام بیانگر یگانگی ولایت اهل بیت علیهم السلام با ولایت الاهی از باب مظهریت ولایت اهل بیت نسبت به ولایت خداست؛ زیرا در برابر ولایت الاهی چیزی وجود ندارد، بلکه ولایت از صفات فعلی خداست که اقتضای ظهور دارد تا مظاهر خود را متجلی سازد. لیکن در مقام سلطنت تکوینی و تدبیر تشریحی به دلیل بُعد مناسبت میان عزت قدیم و ذلت حدوث، برای تصرف و سلطنت و تدبیر، خلیفه برگزید تا در شئون ولایت و تصرف در جهان هستی، آیت او باشد.^۱ پس ولایت انسان کامل، از باب مظهریت الاهی است و تمامی افعال و تصرفات او، مظهر صفات علیای خدای متعال است؛ یعنی او مرآت است و متجلی و ولایت خداوند متجلی در آن آینه. از این رو، ولایت الاهی، برآمده از قدرت و علم ذاتی خداست و چون صفات الاهی ذاتاً اقتضای ظهور دارند، مخلوقات را به ظهور رساند و مظاهر خود را متجلی ساخت. پس تمامی افعال و تصرفات خلیفه خدا که مظهر صفت ولایت مستخلف عنه است، مظهر صفات علیای خداوند است. در حقیقت فقط خداست که جهان را مدیریت می‌کند و هرگونه ولایت داری به ولایت الاهی باز می‌گردد، زیرا ولایت مستقل و اصیل که صفت ذات نامتناهی خداوند است، خود نیز نامتناهی است. پس حدی ندارد تا پس از آن، نوبت به ولایت دیگری برسد؛ خواه در عرض ولایت او باشد یا در طول آن، زیرا خدایی که صمد است، نقطه‌ای خالی باقی نمی‌گذارد و در دایره هستی جایی نیست که از حیطة تسلط او بیرون باشد تا دیگری بخواهد در آن اثری بگذارد و ولایتی داشته باشد.

۱. جناب صدر المتألهین درباره ضرورت وسائط در تصرفات تکوینی عالم حدوث می‌نویسد: «وكان مباشرة هذا الامر من الذات القديمة بغير واسطة بعيداً جداً لبعده المناسبة بين عزة القدم و ذلة الحدوث، حكم الحكيم سبحانه بتخليف نائب ينوب عنه في التصرف والولاية والحفظ والرعاية»؛ یعنی چون پرداختن بی‌واسطه به این امور، از ذات قدیم بسیار بعید بود؛ زیرا میان عزت قدیم و ذلت حدوث، هیچ گونه تناسبی نیست. بنابراین، خدای حکیم وجود جانشینی را بایسته ساخت که به نیابت از او، عهده‌دار شئون تصرف و ولایت و حراست هستی باشد. (صدرالمالیهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۰۲).

براین اساس، اگرچه خداوند جهان را با وسائلی می آفریند و تدبیر می کند، اما باید توجه داشت که وجود وسائط، هرگز سبب دوری او از آنها نشده و او در هر حال به گونه یکسان به آنها نزدیک است و چیزی نزدیک تر از خدا به آنها نیست، زیرا معیت حق با اشیا، به گونه ای است که هم ترتب واسطه ها در نظام خلقت را برمی تابد، هم سلطنت تکوینی او بر تمام هستی را. قرب الهی نیز از نوع مقارنه ای نیست تا در واسطه ها دوری پدید آورند، بلکه از نوع قیومی است که هر چیزی خواه با واسطه پدید آمده باشد یا بی واسطه متقوم به خداوند است، زیرا ربوبیت خدا نامحدود است و در همه کارهای جزئی و ظاهری نیز هرچه هست آیت اوست.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْظَمُ وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَمْتَعُ مِنْ أَنْ يَظْلَمَ وَ لَكِنَّهُ خَلَطْنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظَلَمْنَا ظَلَمَهُ وَ وَايْتَنَا وَ وَايْتَهُ حَيْثُ يَقُولُ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲؛ يَعْنِي الْأَيْمَةَ عليهم السلام؛^۳ خدای متعال، عزیز و بزرگوارتر از این است که ستم کند و یا به خود ظلم نسبت دهد، او ما خاندان را با خود قرین قرار داد و ظلم به ما خاندان را ظلم به خود شمرد و ولایت ما خاندان را ولایت خود دانست، آنگاه که فرمود: ولی شما خداست و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند؛ یعنی امامان اهل بیت علیهم السلام.

تأکید روایات بر قرابت و پیوستگی ولایت اهل بیت علیهم السلام با ولایت الهی، برای آن است که ولایت پیشوایان معصوم مجرای اراده خداوند و نمود عینی ولایت او بوده و ولایت خداوند از رهگذر ولایت پذیری اولیای معصوم علیهم السلام حاصل می شود. این نگاه توحیدی؛ یعنی مظهریت و آیت بودن ولایت امامان علیهم السلام، در روایات به گونه های مختلفی بیان شده است.

امام باقر علیه السلام در سخن زیبایی، تجلی مشیت الهی در اراده امام معصوم علیه السلام را این گونه بیان فرمود:

فَتَحْنُ نَفْعَلُ بِأُذُنِهِ مَا نَشَاءُ وَ نَحْنُ لَا نَشَاءُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اللَّهُ؛^۴ ما خاندان

۱. سوره بقره، آیه ۵۷.

۲. سوره مائده، آیه ۵۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۶.

۴. الهدایة الکبری، ص ۲۳۰.

عصمت، هر آنچه انجام می دهیم به اذن خداست و هرگز چیزی را بر نمی گزینیم مگر آنکه خدا آن را خواسته باشد و هرگاه چیزی را اراده کنیم خداوند آن را اراده می فرماید.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود:

وَمَا أَسَاءَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ؛^۱ ما جز خواسته الاهی، چیزی را اراده نمی کنیم.

انسان کامل از آن جهت که مظهر اسم اعظم الاهی است همواره مجرای فیض خاص خداست، هرچند ممکن است وجود عنصری او زماناً متأخر باشد، لیکن وجود ملکوتی و نورانی او از علل وسطیه محسوب می شود.^۲ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از آن رو که مظهر اتم و اکمل اسم اعظم الاهی اند، جامع همه اسما و صفات حضرت حق بوده و ولایت ایشان نیز مافوق دیگر اولیای الاهی اند، به همین سبب خداوند همگان را به ولایت کبرای اهل بیت علیهم السلام فراخوانده و از بندگان در این باره پیمان گرفته است؛ همان عهد دیرینی که در پیمان الست،^۳ همه به آن اقرار و اعتراف کرده اند.

بگیر این اعین از امام باقر علیه السلام روایت می کند که حضرت باقر علیه السلام بارها می فرمود:

كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَلَايَةِ لَنَا وَ هُمْ ذُرِّيُومَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ وَالْإِقْرَارَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ وَ عَرَضَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ أُمَّتَهُ فِي الظَّلِينِ وَ هُمْ أَظْلَلُ وَ خَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ وَ خَلَقَ اللَّهُ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أُبْدَانِهِمْ بِاللَّيْلِ عَامٍ وَ عَرَضَهُمْ عَلَيْهِ وَ عَرَفَهُمْ رَسُولَ اللَّهِ وَ عَرَفَهُمْ عَلِيًّا وَ نَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ؛^۴ خدا از شیعیان ما آنگاه که در عالم ذر بودند، به ولایت ما اهل بیت پیمان گرفت، آنگاهی که از همه در عالم ذر نسبت به ربوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله پیمان گرفت و خداوند امت پیامبر را به ایشان در گل ارائه فرمود آنگاه که مانند سایه ها بودند (روح بدون پیکریا با پیکر مثالی بودند) و آنان را از گلی آفرید که آدم را از آن آفرید و ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدن هایشان آفرید و بر

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲. تفسیر تسنیم، ج ۴، ص ۵۴۶.

۳. «عهد الست» يك اصطلاح قرآنی و برگرفته از این آیه شریفه است: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا﴾؛ (سوره اعراف، آیه ۱۷۲)

۴. الكافی، ج ۱، ص ۴۳۸.

پیامبر ﷺ عرضه داشت، پیامبر و علی علیهما السلام آنان را شناخت، ما اهل بیت نیز آنان را از گفتارشان می‌شناسیم (یعنی محبت و ولایت ما در گفتار آنان آشکار است).

از امام عسکری علیه السلام نقل شده است که در تفسیر آیه مبارکه ﴿وَوَلَّانَا عَلَيْكُمُ الْعِمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوَی كَلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱ فرمود:

قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمْ كَلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا نِعْمَتِي وَ عَظُمُوا مَنْ عَظُمْتُهُ وَ وَقِرُوا مَنْ وَقَرْتُهُ مِمَّنْ أَخَذْتُ عَلَيْكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمَوَاطِئِقَ لَهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَا ظَلَمُونَا لَمَّا بَدَلُوا وَ قَالُوا غَيْرَ مَا بِهِ أَمَرُوا وَ لَمْ يَفُوا بِمَا عَلَيْهِ غُوهُدُوا لِأَنَّ كُفْرَ الْكَافِرِ لَا يَقْدَحُ فِي سُلْطَانِنَا وَ مَمَالِكِنَا كَمَا أَنَّ إِيمَانَ الْمُؤْمِنِ لَا يَزِيدُ فِي سُلْطَانِنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ يَضْرِبُونَ بِهَا لِكُفْرِهِمْ وَ تَبْدِيلِهِمْ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللهِ: عِبَادَ اللهِ عَلَيْكُمْ بِاعْتِقَادِ وَ لَائِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَا تَفَرِّقُوا بَيْنَنَا؛^۲ خدا به بنی اسرائیل فرمود: از روزی پاك که بر شما نازل کردیم بخورید و شکرگذار نعمت من باشید و کسانی را که من بزرگی و کرامت بخشیده‌ام بزرگ شمارید و احترام کنید؛ آنانی که از شما درباره آنان عهد و پیمان گرفتیم؛ یعنی محمد و خاندان پاك او. خدای عزیز و بزرگ فرمود: آنان بدانند که در بد عهدی خویش بر ما ستم وارد نکرده‌اند از اینکه به دستور خدا رفتار نکردند و بر عهدشان پایدار نمانده‌اند؛ زیرا کفر کافران مانع ولایت و حکمرانی ما اهل بیت نخواهد بود همان گونه که ایمان گرویدگان بر سلطنت ما چیزی نمی‌افزاید، بلکه آنان به خاطر کفر ورزیدن خود بر خویشتن ظلم روا داشته‌اند. سپس حضرت این کلام رسول خدا را بازگو کرد که فرمود: بندگان خدا بر شما باد که به ولایت ما اهل بیت ایمان داشته باشید و در این امر بین ما خاندان تفاوت نگذارید.

آنچه در این روایت درباره ولایت‌پذیری مردم و یا تبدل و کفرورزی آنان، اشاره شده است، ناظر به وضعیت متزلزل مردم در تعامل با ولایت تشریعی و اعتباری اولیای معصوم است و آنچه با امر اعتباری زنده می‌شود و با نهی اعتباری می‌میرد، ولایت به معنای سرپرستی اعتباری است، اما ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام غیر قابل تغییر است، زیرا وجود ولایت تکوینی مرهون ایجاد و

۱. سوره بقره، آیه ۵۷.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۲۳.

جعل تکوینی است، چنان که زوال آن در گرو عدم افاضه تکوینی آن است و چنین مطلب تکوینی هرگز با نصب اعتباری پدید نمی آید تا با غصب اعتباری ناپدید گردد، بلکه این ولایت همواره برای آنان ثابت است هر چند همه مردم دنیا از آنان روبرگردانند.

براین اساس، اگر انسان از کسانی اطاعت کند که خدای سبحان، مشروعیت فرمانروایی آنان را تأیید نکرده است، چنین شخصی گرفتار شرك در طاعت است، زیرا این امر سبب نفی ولایت امام معصوم و در نتیجه خروج از دایره ولایت الهی می شود. چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ كَانَ مُشْرِكًا بِاللَّهِ؛^۱
کسی که با امامی که امامت او از جانب خداست، دیگری را که امامتش از جانب خدا نیست شریک بداند، به خدا شرک ورزیده است.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: وقتی آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲ بر پیامبر نازل شد، به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم:

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟ فَقَالَ: هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَأُئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أَوْلَهُمْ عَلَيَّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ...؛^۳ ما خدا و رسول او را می شناسیم، پس مراد از اولی الامر که خدا اطاعت آنان را همتای اطاعت شما قرار داده کیانند؟ فرمود: ای جابر! آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان پس از منند؛ نخستین شان علی بن ابیطالب، سپس حسن و حسین و... .

امیر مؤمنان علیه السلام با استناد به این آیه شریفه، امامان اهل بیت علیهم السلام را همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۳.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۳. امام باقر علیه السلام نیز فرمود: مراد از «اولی الامر» در این آیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله اند: «فأولی الأمر فی هذه الآية هم آل محمد صلی الله علیه و آله»؛ (تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۰۸؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۳، ص ۴۴۷) نیز هنگامی که بُرید عجللی از آن حضرت درباره تفسیر این آیه سؤال کرد، امام باقر علیه السلام فرمود: مراد از آیه منحصرأ امامان معصوم علیهم السلام است که خدای سبحان اطاعت آنان را تا قیامت بر همگان واجب شمرده است: «إيانا عنی خاصة، أمر جميع المؤمنین إلى یوم القیامة بطاعتنا»؛ (الکافی، ج ۱، ص ۲۷۶).

حجّت‌های الاهی بر مردم معرفی کرده است. کسی پرسید حجّت‌های الاهی کیانند؟ حضرت در پاسخ فرمود:

قَالَ السَّائِلُ: مَنْ هَؤُلَاءِ الْحُجَجُ؟ قَالَ: هُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ مَنْ حَلَّ مَحَلَّهُ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ رَسُولِهِ وَ قَرَضَ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ طَاعَتِهِمْ مِثْلَ الَّذِي قَرَضَ عَلَيْهِمْ مِنْهَا لِنَفْسِهِ وَ هُمْ وُلاةُ الْأَمْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ آنان رسول خدا ﷺ و کسانی از برگزیدگان الاهی که همانند اویند؛ آنانی که خدا ایشان را قرین خود و پیامبر گردانیده و اطاعتشان را همانند اطاعت خود، بر همگان لازم شمرده است؛ آنان صاحبان امرند که خدا درباره ایشان فرمود: از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

سَأَلْتُ أَبَا أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ قَالَ: يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ طَاعَتِهِ وَ أَمَا قَوْلُهُ وَ يُغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ فَإِنَّهُ وَ لَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ؛ از امام باقر ﷺ درباره معنای این آیه (خدا کسی را که شرک ورزد نمی بخشد) پرسیدم، فرمود: ای جابر! خدا کسی را نمی آمرزد که درباره ولایت علی بن ابیطالب ﷺ و اطاعت از او دیگری را شریک پندارد و مراد از سخن خدا (غیر از شرک را می بخشم به هر که بخواهم) بخشش در پرتو ولایت علی ﷺ است.

براین اساس، اطاعت از اولیای معصوم ﷺ از آن رو که آنان حجّت‌های الاهی و سخن‌گویان او در میان بندگانش و جزبه رضای او فرمان ندهند، لازم و واجب است، چرا که فرمان و اراده آنان، جلوه فرمان و اراده خداوند است و غیر از خواسته او چیزی را اراده نمی کنند. اطاعت از ائمه اطهار ﷺ به اطاعت خداوند بازمی‌گردد، هر که از ایشان فرمان برد، در حقیقت فرمان خدا را گردن نهاده و هر که با آنان مخالفت ورزد، از فرمان خدا سرباز زده است. از این رو، ولایت الاهی، بدون گرویدن به امامان اهل بیت ﷺ و سرسپردگی مطلق در برابر ولایت مطلقه آن ذوات قدسی

۱. الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۰۶. مرحوم مجلسی به نقل از فرات کوفی جمله پایانی روایت را این گونه آورده است: «فإنَّه معَ وِلايَته»؛ (بجاء الانوار، ج ۳۶، ص ۱۳۶).

ممکن نخواهد بود، زیرا ولایت و عبودیت خداوند تنها از رهگذر ولایت‌پذیری اولیای معصوم علیهم‌السلام شدنی است؛ همان‌گونه که انکار ولایت امامان علیهم‌السلام نیز سبب خروج از ولایت الاهی و هلاکت و گمراهی ابدی خواهد بود؛ چنانکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

مَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَسْرَةُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى؛^۱ کسی که ما اهل بیت را تکذیب کند، خداوند او را در قیامت کور محسور می‌کند.

در روایات بسیاری، امامان اهل بیت علیهم‌السلام محور حرکت توحیدی و عبودیت الاهی یادشده و معرفت و عبادت خداوند در پرتو معرفت و اطاعت آنان ممکن شمرده شده است.

بُرید عجللی گوید: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود:

بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَجِدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ جِبَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى؛^۲ به وسیله ما خاندان نبوت، خدا پرستش شد و به وسیله ما خدا شناخته شد و به واسطه ما خدای تبارک و تعالی را به یگانگی شناختند و محمد پرده‌دار خدای تبارک و تعالی است (تا واسطه میان او و مخلوقش باشد).

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ؛^۳ با عبادت ما، خدا بندگی شده و اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی‌شد.

براین اساس، اولین گام در مقام معرفت و پرستش حضرت احدیت، توجه به مظاهر اسمای حسنای او؛ یعنی امامان اهل بیت علیهم‌السلام است. بدین سبب در برخی روایات،^۴ معرفت اهل بیت علیهم‌السلام، معیار ایمان و کفر ذکر گردیده و ورود به آستان عبودیت و بندگی بدون معرفت آن ذوات مقدس ناممکن شمرده شده است؛ زیرا ولایت آن بزرگواران مظهر ولایت الاهی و اراده و

۱. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۴۳.

۴. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِرًا وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ يَنْكُرْنَا كَانَ ضَالًّا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْهُدَى الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ طَاعَتِنَا الْوَاجِبَةِ؛ هر که ما را به درستی بشناسد مؤمن و هر که ما را انکار کند کافر شمرده می‌شوند و هر که ما را نشناسد و انکار نکند، گمراه است مگر آنکه به راه هدایت بازگشته و تکلیف واجب خویش در پیروی از ما عمل کنند»؛ (همان، ج ۱، ص ۱۸۷).

فرمان ایشان، مجرای مشیت خدای یگانه و گفتار و رفتارشان الگویی هدایت‌بخش به‌سوی حقیقت و سعادتند.

تأکید روایات بر پیوند معرفت توحیدی با معرفت ولایی، از آن رو است که ادعای موحد بودن در نبود ولایت امامان معصوم علیهم‌السلام چیزی جز شرک و نفاق نخواهد بود، چراکه معرفت توحیدی و عبودیت الهی در سخن و رفتار آن بزرگواران متجلی است و اولیای معصوم علیهم‌السلام سخنگویان پروردگار و نمادهای خدا خواهی و درگاه ورود به قلعه توحید است؛ همان‌گونه که در روایات بسیاری از امامان معصوم علیهم‌السلام به «لِسَانُ اللَّهِ» و «وَجْهُهُ اللَّهُ» و «بَابُ اللَّهِ» و «عَيْنُ اللَّهِ» و «يَدُ اللَّهِ» و «دِينُ اللَّهِ» و... یاد شده است.

توصیف امامان اهل بیت علیهم‌السلام به این صفات برای آن است که ولایت انسان کامل عین ولایت خداست، زیرا انسان کامل که دارای مقام والای ولایت الهی و خلافت راستین خداست، ارتباط وثیقی با جهان آفرین و جهان بان دارد و وزن انسان کامل در برابر جهان، وزن روح انسان نسبت به بدن اوست، لذا پذیرش ولای او به مثابه تولی خداست چه اینکه نکول ولای او هم‌سنگ با انکار ولایت خداست. از این رو، معرفت و تولی امامان اهل بیت علیهم‌السلام و فزونی توجه به آنان، سبب جوشش معرفت توحیدی و فزونی توجه به ربوبیت الهی است، زیرا آن بزرگواران مظهر کامل و نمود عینی ولایت الهی اند و از خود چیزی ندارند.

اسود بن سعید گوید: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود:

نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وِلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ؛^۱ ما خاندان نبوت، حجت خدا، درگاه ورود به آستان ربوبی، چهره خدانما، چشم خدانگرو فرمانروایان الهی در میان بندگان هستیم.

عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۸۸.

أَنَا يَدُ اللَّهِ؛^۱ من گنجینه علم خدا و قلب واعی او (مرکز حفظ اسرار الاهی) و زبان گویا و چشم بینا و پهلوی و دست بخشایش گر خدایم.

مروان بن صَبَّاح گزارش کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَصَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا وَجَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ وَ يَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ خَزَائِنَهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْبَعَتِ الثَّمَارُ وَ جَرَّتِ الْأَنْهَارُ وَ بِنَا نَزَلَ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ تَبَتِ عُشْبُ الْأَرْضِ بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللَّهُ لَوْلَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ؛^۲ خدای عز و جل ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو گردانید و ما را انگاشت و صورت های ما را نیکو ساخت و ما را در میان بندگانش چشم خود گردانید و زبان گویای خود در میان آفریدگان و دست گشاده به رأفت و رحمت و وجهی که از آن جانب به خدا نزدیک شوند و درهای معرفت خویش که بر او دلالت می کنند و خزینه داران آسمان و زمینش قرار داد، به واسطه ما درختان به بار می نشیند و میوه ها به ثمر می رسند و جوی ها روان می شوند و به برکت ما باران از آسمان فرو می آید و گیاه از زمین می روید و به وسیله عبادت و خدا پرستی ما مردم خدا می پرستند و اگر ما خاندان نبودیم مردم خدا را پرستش نمی کردند.

بر پایه این گونه روایات، حرکت توحیدی و سلوک دین مدارانه، در گرو رویکرد به آستان اهل بیت عصمت علیهم السلام است و معرفت و عبودیت الاهی از رهگذر معرفت امامان معصوم علیهم السلام و اطاعت از آنان در همه شئون زندگی ممکن است. از این رو هنگامی که از امام حسین علیه السلام درباره خداشناسی پرسیده شد: فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ حضرت در پاسخ فرمود:

مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ؛^۳ معرفت خدا همان شناخت اهل هر زمان نسبت به امامی است که خداوند اطاعتش را بر همگان واجب شمرده است.

معرفت امام علیه السلام از آن رو معرفت خدا یاد شده است که عبودیت و بندگی بدون معرفت

۱. التوحید، صدوق، ص ۱۶۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۹.

ممکن نیست و معارف توحیدی چنان ژرف و عمیق است که جز برگزیدگان الهی کسی درباره حقیقت غیرمتعین و غیب الغیوبی خداوند و اوصاف او توان سخن گفتن ندارد، بلکه معارف توحیدی و راه و رسم بندگی را می باید از زبان سخنگویان الهی؛ یعنی پیامبر و ائمه علیهم السلام آموخت. امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِإِيقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ فَقَعَدَ عَلَيْهِ قَلْبُهُ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَ عَلَانِيَتِهِ فَأَوْلِيكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا؛ کسی که خدا را با توهم او (تصور مصداق ذهنی او) بندگی کند، پس کافر شده است و کسی که اسم او نه ذاتش را بندگی کند کافر شده است و کسی که اسم را با ذاتش بندگی کند، مشرک شده است، و کسی که ذاتش را بندگی کند و با حمل کردن اسمایی بر او با صفاتی که خداوند خویش را با آن توصیف کرده، و قلب او نیز به آن معتقد شده و زبانش به آن گویا شود در باطن و آشکارش، پس ایشان اصحاب حقیقی امیرالمؤمنین علیه السلام هستند.

بنابراین، معرفت و ولایت امام معصوم علیه السلام، جلوه تام ولایت خداوند است؛ به گونه ای که پذیرش ولایت امام، سرسپردن به ولایت الهی و مخالفت ورزی با او، سرپیچی از ولایت و ربوبیت تشریحی خداوند شمرده می شود.

۵. امام اسوه کامل هدایت

نخستین گام در تکامل انسان، شناخت مسیر هدایت و راه های رسیدن به کمال است و مؤثرترین عاملی که در امر هدایت و تربیت بشر نقش اساسی دارد، وجود الگوهای برتر و کامل است، زیرا این الگوها کسانی هستند که مسیر کمال را پیموده و سالک این راه، باید گام در مسیر او گذارد و همچون او به سوی کمال رهسپار گردد تا به سر منزل مقصود نائل گردد. از این رو، هر دین و مکتبی، برای ماندگاری و نفوذ در میان پیروان خود، به الگوها و نمادهایی نیاز دارد که تبلور و تجسم عینی اصول و ارزش های آن باشد؛ به گونه ای که هر فردی بتواند همه برجستگی های

آن اندیشه و مکتب را در چهره و رفتار و شخصیت او بیابد تا از آن الگو پذیرد. وجود الگوهای انسانی در جامعه، برای پرورش صحیح و رشد استعداد های افراد جامعه ضروری است، زیرا الگوها، هم در مقام آموزش اصول عقیدتی و اخلاقی مُدل ذهنی را ارائه می دهند و هم در مقام عمل، الگوی عینی را در معرض نمایش قرار می دهند تا میزان و معیار سنجش رفتار دیگران باشند و براساس آن صفات پاک و پلید و فضایل و رذایل دیگرانسانها مورد سنجش و اندازه گیری قرار گیرند. این گونه الگوهای صالح، اخلاق و رفتار و صفات عالی انسانی را به نمایش می گذارند تا زمینه ساز رشد و تعالی جامعه باشند.

در آیات و روایات، پیامبر اکرم ﷺ و امامان اهل بیت علیهم السلام اسوه و الگوی کامل انسان های خدا جو و کمال طلب معرفی شده اند. قرآن درباره نقش الگویی رسول خاتم صلوات الله علیه می فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾؛ برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی است، برای آنانی که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

همان گونه که رسول خدا صلوات الله علیه الگو و اسوه هدایت برای سالکان راه حقیقت و دلیل اثبات حقانیت و درستی تعالیم اعتقادی و رفتاری پیام های آسمانی اسلام است، امامان اهل بیت علیهم السلام که وصل به مرکز نور نبوت رسول خاتمند نیز تابلوهای راهنما به سوی حق و الگوهای هدایت و خدا پرستی اند که با حضور و زندگی معصومانه خویش محکم ترین دلیل حقانیت و صحت تعالیم اسلام به شمار می روند و پیروان خویش را از سراب حیرت و گمراهی رهانیده و به چشمه سار هدایت و نور رهنمون می سازند.

در برخی آیات و روایات، به نقش محوری و هدایت گری پیامبر اکرم صلوات الله علیه و امامان معصوم علیهم السلام اشاره شده است، مانند: ﴿أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَن يَهْدِي﴾ امام باقر علیه السلام در توضیح این آیه شریفه فرمود:

۱. «بگو: آیا هیچ یک از معبودهای شما، به سوی حق هدایت می کند؟! بگو: «تنها خدا به حق هدایت می کند! آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!» (سوره یونس، آیه ۳۵).

فَأَمَّا مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ فَهُوَ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ وَآمَّا مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَى فَهُوَ مَنْ خَالَفَ مِنْ قُرَيْشٍ وَغَيْرِهِمْ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ؛^۱ مراد از هدایت گران به حق، اوصیای پیامبر ﷺ و مقصود از هدایت نایافتگان، کسانی از قریش و غیر قریشند که پس از رحلت رسول خدا ﷺ به مخالفت با اهل بیت او برخاستند و امامت و جانشینی ایشان را نپذیرفتند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ﴿وَعَلَّمْتِ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾^۲ فرمود:

النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَيُّمَةُ علیهم السلام؛^۳ ستاره فروزان هدایت رسول خداست و نشانه‌های هدایت ما ئیم.

امام سجاد علیه السلام کسانی را که بدون الگوپذیری از اولیای معصوم در پی تقرب به پیشگاه الهی اند و یا با رهنمودهای آنان مخالفت ورزیده و به رأی خویش عمل می‌کنند، اهل آتش معرفی کرده، فرمود:

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ خَالَفَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَدَانَ بِغَيْرِ دِينِ اللَّهِ وَاسْتَبَدَّ بِأَمْرِهِ دُونَ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ كَانَ فِي نَارٍ؛^۴ بدانید هر که از شیوه پیشوایان الهی سرپیچی کند و بدون فرمان ولی خدا بر اساس نظر خویش به امور دین عمل کند، اهل آتش خواهد بود.

امام باقر علیه السلام تنها راه رسیدن به توحید را در گرو الگوپذیری از روش توحیدی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام معرفی کرده و در تفسیر آیه شریفه ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۵ می‌فرماید:

ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ؛^۶ راه حق، رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام است.

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲. سوره نحل، آیه ۱۶.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۰۶. امام رضا علیه السلام نیز در تفسیر این آیه مبارکه فرمود: «نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَالنَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»؛ (الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷؛ مسند الإمام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۴).

۴. الکافی، ج ۸، ص ۱۷.

۵. «بگو: این راه من است من و پیروانم و با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم! منزّه است خدا! و من از مشرکان نیستم!»؛ (سوره یوسف علیه السلام، آیه ۱۰۸).

۶. الکافی، ج ۱، ص ۴۲۵.

پیامبر اکرم ﷺ در خصوص هدایت‌گری سرسلسله امامت امیرمؤمنان علیه السلام، همگان را به همراهی و تبعیت از ایشان در هر شرایط امر فرمود و مردم را از نافرمانی و مخالفت با طریقت نورانی او بر حذر داشت:

أَمَّا إِنَّكَ الْهَادِي، مَنِ اتَّبَعَكَ وَ مَنْ خَالَفَ طَرِيقَتَكَ فَقَدْ ضَلَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۱ آگاه باش تو (علی) پیروانت را به سوی حق رهنمون می‌کنی و هر که از شیوه تورو گرداند، تا روز قیامت گمراه خواهد ماند.

همچنین رسول خدا ﷺ به جناب عمار یا سرسفارش اکید فرمود که:

يَا عَمَّارُ إِنْ رَأَيْتَ عَلِيًّا سَلَكَ وَادِيًا وَسَلَكَ النَّاسُ كُلُّهُمْ وَادِيًا فَاسْلُكْ مَعَ عَلِيٍّ فَإِنَّهُ لَنْ يَذَلِّكَ فِي رَدِّي وَلَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ هُدْيٍ؛^۲ ای عمار! هرگاه علی را دیدی که به راهی می‌رود و تمامی مردم به راهی دیگر، تورا به راهی علیه السلام را بگیر که او تورا به سوی هلاکت راهنمایی و از هدایت خارج نمی‌کند.

امیرمؤمنان علیه السلام امامان اهل بیت علیهم السلام را، نماد صراط حق و سبب پایداری ره پویان طریق

حقیقت معرفی کرده و در مورد جدایی از خاندان عترت علیهم السلام فرمودند:

فَنَحْنُ عَلَى مِنْهَاجِ الْحَقِّ وَ مَنْ خَالَفَنَا فَعَلَى مِنْهَاجِ الْبَاطِلِ، وَ اللَّهُ لَمِنَ خَالِفْتُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ لَتُخَالِفَنَّ الْحَقَّ إِنَّهُمْ لَا يَدْخُلُونَكُمْ فِي رَدِّي وَ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدْيٍ؛^۳ ما اهل بیت، همواره بر روش حق استواریم و مخالفان ما بر شیوه باطل. به خدا سوگند اگر از خاندان پیامبر علیهم السلام خود روی گردانید، از حق روی برتافته‌اید، چرا که آنان هرگز شما را وارد پستی نکرده و از راه روشن صواب بیرون نکشند.

در توقیع امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز تلازم و جدا ناپذیری حق از اهل بیت عصمت علیهم السلام این چنین

بیان شده است:

وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَ فِينَا لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا يَدْعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِي؛^۴ بدانید که حق فقط با ما و در گرو ماست؛ جز ما خاندان نبوت چنین

۱. طوسی، الامالی، ص ۴۹۹.

۲. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۴۳.

۳. المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۴۰۰.

۴. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۱.

نگوید مگر دروغگویان بهتان زننده و غیر از ما چنین ادعا نکند مگر گمراه فریب کار
 بر اساس روایات، انسان از آنجا که در شناخت وجودی خود و نیز تشخیص راه درست از
 کژراهه‌ها، به دستگیری راهبر بصیری نیاز دارد که به همه خواسته‌ها آگاهی و بر همه موانع راه
 احاطه داشته باشد، رویکرد به امامان معصوم علیهم‌السلام و تبعیت از رهنمودهای آنان نه تنها برای
 انسان يك نیاز بلکه یک ضرورت است؛ زیرا بدون پیوند با آن انوار مقدس، انسان گرفتار حیرت
 جهالت و گمراهی شهوت خواهد شد. از این رو، خدای حکیم آن ذوات قدسی را وسیله هدایت
 خلق و حجت خود بر بندگان قرار داد تا بندگان ضمن برخورداری از نیروی عقل بتوانند در پرتو
 رهنمود آن انوار مقدس، مسیر حق از پیمایند. امام موسی بن جعفر علیه‌السلام به هشام بن حکم فرمود:
 يَا هِشَامُ! إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ
 وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ؛^۱ ای هشام! خدا بر مردم دو
 حجت و دلیل دارد: حجت آشکار و حجت نهان، حجت آشکار، فرستاده شدگان و
 پیامبران و پیشوایان علیهم‌السلام اند و حجت نهان عقل‌ها هستند.

این گونه احادیث به روشنی گویای آن است که امامان معصوم علیهم‌السلام نماد عینی حق و
 سخنگویان دینند و دیگران در فهم احکام دین و عمل به آن، باید به آنان رجوع کنند، زیرا تنها راه
 دست‌یابی به معارف ناب توحیدی و عمل به دستورات الهی، رجوع به آنانی است که خزانه
 دار علوم و حیاتی و منبع جوشان معارف الهی در میان مردمند.

محرومیت و دوری از الگوهای هدایت، پیامدهای تباہ کننده و خسارت‌بار دنیایی و آخرتی را
 به همراه دارد که مایه گمراهی و دوری از حریم بندگی خداوند است. آنانی که از قافله هدایت
 اولیای معصوم علیهم‌السلام و امانده‌اند همواره در حصار ظلمت و حیرت فرو مانده و از درک حقیقت
 توحید محرومند؛ زیرا پیمودن راه هدایت منحصر در پیروی از خاندان عصمت علیهم‌السلام است؛
 چنان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

مَنْ ظَلَبَ الْهَدْيَ فِي غَيْرِهِمْ فَقَدْ كَذَّبَنِي؛^۲ هر که در غیر امامان اهل بیت علیهم‌السلام هدایت

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

۲. الأمالی، صدوق، ص ۶۵.

جوید، مرا تکذیب کرده است.

دلیل این سخن رسول خدا ﷺ آن است که حق منحصرأبرمحوریت اهل بیت ﷺ می چرخد و نظرگاه قدسی پیشوایان معصوم ﷺ محور گردش حق است. چنان که در جای دیگر پیامبر ﷺ فرمود:

فَنُورُ الْحَقِّ مَعَنَا نَازِلٌ حَيْثُمَا نَزَلْنَا؛ نور حق، ملازم ما خاندان است و هر جا ما فرود آییم، حق نیز آنجا حضور دارد.

۶. امام معیار معرفت و اطاعت

بر اساس روایات شیعه، اطاعت و عبودیت الهی، در گرو معرفت دینی است و همه معارف دین در وجود امام ﷺ تبلور یافته است و معرفت امام ﷺ کلید معارف بنیادین دین از مبدأ تا معاد است؛ به گونه ای که خداشناسی، پیامبرشناسی، معادشناسی و دیگر آموزه های معرفتی دین، متوقف بر معرفت ولایی و امام شناسی است.

در این جا با بهره گیری از روایات وارد شده در این زمینه، به تبیین محوریت معرفت امام ﷺ نسبت به دیگر معارف اعتقادی دین، می پردازیم.

درباره پیوند خداشناسی با امام شناسی، از امام رضا ﷺ روایت شده است که فرمود:

مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللَّهَ وَ مَنْ تَخَلَّى مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلَّى مِنَ اللَّهِ؛^۲ هر کس ایشان را بشناسد، خدا را شناخته است، هر کس ایشان را نشناسد، خدا را نشناخته و هر کس آنان را رها کرده باشد خدا را رها کرده است.

از رسول خدا ﷺ نقل شده است که آن حضرت پس از معرفی امامان پس از خود، در بیان پیوستگی معرفت خویش با معرفت اهل بیتش، فرمود:

مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَنِي؛^۳ کسی که آنان را بشناسد (معرفت و ایمان داشته باشد)، مرا شناخته است.

۱. المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب ﷺ، ص ۶۳۰.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۹.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۰؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۰۰.

در حدیث دیگر پیامبر اکرم ﷺ در بیان محوریت معرفت اهل بیت و پیوند آن با ربوبیت الاهی، به امیر مؤمنان ؑ فرمود:

يَا عَلِيُّ مَا عُرِفَ اللَّهُ إِلَّا بِسَيِّئِكَ مِنْ جَحَدٍ وَلَا يَتَّكَ جَحَدَ اللَّهِ رُبُوبِيَّتَهُ؛^۱ ای علی! خداوند جز به من و سپس به تو، شناخته نشده است، هر کس ولایت تورا انکار کند، ربوبیت خدا را انکار کرده است.

در دعایی از امام صادق ؑ در پیوند توحید و نبوت با امامت و محوریت معرفت امام این گونه بیان شده است:

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي؛^۲ پروردگارا خودت، خویش را بر من بشناسان که اگر خودت را برایم نشناسانی، پیامبرت را نخواهم شناخت؛ خدایا رسول خویش را به من بشناسان که اگر تو رسول خود را به من نشناسانی من حجت تورا نخواهم شناخت؛ بار خدایا حجتت را به من معرفی فرما که اگر تو حجت خود را به من نشناسانی در پیمودن راه دین، گمراه خواهم شد.

در این کلام نورانی امام صادق ؑ، اگرچه معرفت توحیدی، مبدأ و سرآغاز دیگر معرفت‌ها بیان شده است و معرفت پیامبر ﷺ و امام ؑ در پرتو معرفت خدا حاصل می‌شود، اما کلید معرفت توحیدی و نبوی، معرفت امام و حجت یاد شده است.

در این جا ممکن است این پرسش پدید آید که آیا در نظام معرفتی، روش شناخت از بالا به پایین است یا بالعکس؟ آیا خدا شناسی و پیامبر شناسی متوقف بر حجت شناسی است یا حجت شناسی متوقف بر پیامبر شناسی و خدا شناسی است؟ آیا سیر معرفت از خدا شروع می‌شود و به امام می‌رسد یا از باید از امام شروع کنیم تا به خدا برسیم؟

پاسخ آن است که معرفت و شناخت دو گونه است: اجمالی و تفصیلی. معرفت اجمالی، به ترتیب از بالا به پایین است، اما معرفت تفصیلی، از پایین شروع و به بالا ختم می‌شود. در

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۸.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۱۶۶.

شناخت اجمالی ابتدا خدا و سپس پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام را می‌شناسیم؛ یعنی معرفت توحیدی ریشه و خاستگاه همه معرفت‌های دیگر است؛ اما در شناخت تفصیلی به گونه‌ای که تفصیلاً بخواهیم به حقایق دین از اصول و فروعش پی ببریم، معرفت حجت کلید گشایش دیگر معرفت‌های بنیادی است و نخست باید امام علی را بشناسیم تا در پرتو علم بی‌کران و تعلیمات معصومانه او، به معارف عمیق توحیدی و احکام سعادت بخش دینی نائل شویم.

معرفت اجمالی، مبتنی بر نگاه هستی‌شناسانه به موضوع معرفت است. از این رو، سیر نزولی دارد و مبدأ هستی، نقطه آغاز معرفت است. این سیر مطابق با مراحل شناخته شده در اصول اعتقادی است که بر اساس آن خدا شناسی و ضرورت توحید اساس همه معرفت‌ها و دیگر مبانی اعتقادی است و ضرورت ارسال رسل و وجود امام و حجت نیز پس از خداشناسی و معرفت توحید معنا پیدا می‌کند. اما معرفت تفصیلی، از آن رو که معرفت اجمالی پیش فرض آن است، دارای سیر صعودی بوده و در صدد بسط و توسعه معارف توحیدی از راه معرفت امام علی است. رویکرد اصلی در سیر معرفت اجمالی، شناخت اصل مقصد است، اما در معرفت تفصیلی، رویکرد اصلی، رسیدن به مقصد است.

بنابراین، معرفت اجمالی، از خدا شروع می‌شود؛ یعنی در قدم نخست، خدا و مبدأ جهان هستی را از طریق وجود خودمان و مشاهده سایر آثار آفاقی و انفسی او می‌شناسیم سپس از طریق شناخت حکمت و دیگر صفات الهی، اعتقاد به لزوم نبوت و امامت پیدا می‌کنیم. اما معرفت تفصیلی که در پی معرفت افزایی و تکامل معرفتی است، سیر معرفت از پایین به طرف بالاست، زیرا اگر بخواهیم مطالب را به طور مفصل بفهمیم، باید از پایین شروع کنیم و پس از معرفت امام علی، در شناخت تفصیل حقایق دین اعم از اصول و فروع آن، سراغ امام و حجت الهی می‌رویم تا وظایف و تکالیف دینی را از او بگیریم. این دو سیر معرفتی، باهم کاملاً هماهنگ است و معرفت تفصیلی در راستای توسعه معرفت اجمالی است نه در برابر آن.

از این رو، در دعای شریفی که از امام صادق علیهما السلام نقل شد، حضرت در فقرات نخست، به سیر نزولی معرفت از بالا به پایین اشاره کرده است، اما در پایان دعا به سیر صعودی معرفت پرداخته و جایگاه محوری امام علی در معرفت تفصیلی را بیان فرموده است. برپایه این فرمایش امام

صادق عجل الله فرجه، کلید معرفت توحیدی، راهنما شناسی و معرفت امام عجل الله فرجه است و انسان مؤمن باید همواره نخستین خواسته خود از پیشگاه الهی را معرفت امام و حجت بدانند و معرفت امام را کلید شناخت اصول و فروع دین و مایه ثبات در راه مستقیم هدایت و نجات از گمراهی شمارد. با توجه به این پیوند عمیقی که میان اصل امامت با دیگر اصول و مبانی اعتقادی دین وجود دارد، در آموزه‌های دینی، مردم بیش از هر چیزی، نسبت به معرفت و ولایت امامان اهل بیت عجل الله فرجه سفارش شده‌اند،^۱ زیرا امامت و معرفت ولایی امام، مایه قوام معرفت توحیدی و کلید دیگر معارف دین است و در سایه پیوند ولایی، پیوند انسان با خدا و دین او نیز همواره استوار خواهد بود. از این رو، پیشوایان دین، بیش از هر چیزی نسبت به انحراف مردم از محور ولایت اهل بیت عجل الله فرجه دغدغه‌مند بوده و در احادیث بسیاری بر لزوم ولایت امامان اهل بیت عجل الله فرجه، تأکید شده است.

از جمله احادیثی که به این جایگاه محوری امامت نسبت به دیگر معارف دین اشاره دارد،

سخن معروف امام باقر عجل الله فرجه به زراره است که فرمود:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَ أَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ؛^۲ اسلام بر پنج چیز استوار است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. زراره گوید: عرض کردم: کدامیک از این‌ها برتر است؟ حضرت فرمود: ولایت برتر است، زیرا ولایت کلید آن‌هاست و شخص والی دلیل و راهنمای آن‌هاست.

سزاینکه در این حدیث شریف، امام باقر عجل الله فرجه، امام شناسی را کلید معارف توحیدی دانسته و عبودیت و معرفت و وحدانیت الهی را از رهگذر معرفت امام ممکن شمرده شده است، آن است که همه آموزه‌های وحیانی دین و راه و روش زندگی الهی در وجود امام عینیت و تجسم

۱. چنانکه در روایت فضیل بن یسار از امام باقر عجل الله فرجه آمده است: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسِ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يَنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِي بِالْوَلَايَةِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ؛ اسلام روی پنج پایه نهاده شده: نماز و زکاة و روزه و حج و ولایت. و بچیزی مانند ولایت فریاد زده نشد، مردم آن چهار را گرفتند و این - یعنی ولایت - را رها کردند!»؛ (الكافي، ج ۳، ص ۱۸).

۲. الكافي، ج ۲، ص ۱۸.

یافته و هیچ يك از دیگر احکام دین، همسنگ آن نیست، زیرا همه امور و تکالیف دینی باید مطابق با نظر و رهنمود او انجام پذیرد. از این رو، در ادامه حدیث پیشین، امام باقر علیه السلام با تأکید بر تمایز و برجستگی خاص مسأله امامت و ولایت در میان دیگر معارف دین فرمود:

ذِرْوَةٌ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ الطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ...
 أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ
 وَ لَآيَةَ وَ لِي اللَّهِ فَيَوَالِيهِ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ
 حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ؛^۱ بلند مرتبه ترین امر دین و کلید آن و در همه
 چیز و مایه خشنودی خدای رحمان، اطاعت از امام پس از شناخت اوست. همانا اگر
 مردی شب‌ها را به عبادت به پا خیزد و روزها را روزه بدارد و تمام اموالش را صدقه دهد
 و در همه دوران عمرش به حج رود، اما امر و ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی
 کند و تمام اعمالش را با راهنمایی او انجام دهد، برای او از طرف خدا حق پاداشی
 نیست و از اهل ایمان شمرده نمی‌شود!

امیر مؤمنان علیه السلام به ابن کثیر فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ
 الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَ لَائِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ
 لَنَآكِبُونَ؛^۲ خدای تبارک و تعالی اگر می‌خواست خود را به بندگانش می‌شناساند؛ اما
 خاندان را دروازه شناخت خود و مسیری که باید بندگان از آن وارد شوند، قرار داده
 است، کسانی که از ولایت ما کناره گیرند یا دیگران را بر ما برتری دهند، آنان از صراط
 مستقیم حق، فرو غلطیده‌اند.

امام صادق علیه السلام رویکرد به ائمه علیهم السلام را معیار ایمان و رویگردانی یا بی‌تفاوتی نسبت به آنان را
 مایه کفر و گمراهی شمرده است:

مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِرًا وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ يَنْكِرْنَا كَانَ ضَالًّا؛^۳ هر
 که به ما خاندان اهل بیت گروید، اهل ایمان است و هر که از ما روی گردان باشد کافر

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲. مختصر بصائر الدرجات، ص ۵۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۷.

است و هرکه نسبت به ما بی تفاوت باشد، گمراه است.

امام باقر علیه السلام نیز راه وصول به معرفت توحیدی و عبودیت خداوند را امامان اهل بیت علیهم السلام معرفی کرده؛ فرمود:

بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَجِدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى؛^۱ به سبب ما، پروردگار سبحان پرستیده شده و به سبب ما خدا شناخته شده و به سبب ما، خدای متعالی، یگانه شمرده شده است.

براین اساس، تنها معیار سنجش حق از باطل و هدایت از گمراهی، معرفت امام علیه السلام و سپس همراهی و پیروی از اوست؛ چنانکه در حدیث یادشده نیز بر تقدم معرفت بر طاعت تصریح شده بود. پس تا زمانی که انسان با امام و محور دین پیوند داشته باشد، در مسیر هدایت استوار است هرچند در این راه تنها باشد. از این رو، در حدیثی که ابی ایوب انصاری نقل کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله به شاخص بودن امام علیه السلام اشاره کرده و بر ضرورت همراهی با او در هر شرایطی، تأکید فرموده است:

سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ لِعِمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ وَ أَنْتَ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَكَ يَا عَمَّارُ إِذَا رَأَيْتَ عَلِيًّا سَلَكَ وَادِيًّا وَ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًّا غَيْرَهُ فَاسْلُكْ مَعَ عَلِيٍّ وَ دَعِ النَّاسَ إِنَّهُ لَنْ يَذْلِبَكَ فِي رَدْيٍ وَ لَنْ يُخْرِجَكَ مِنَ الْهُدَى، يَا عَمَّارُ إِنَّهُ مَنْ تَقَلَّدَ سَيْفًا أَعَانَ بِهِ عَلِيًّا عَلَيَّ عَدُوَّهُ فَلَدَّهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ شَاحاً مِنْ دُرٍّ وَ مَنْ تَقَلَّدَ سَيْفًا أَعَانَ بِهِ عَدُوَّ عَلِيٍّ فَلَدَّهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ شَاحاً مِنْ نَارٍ؛^۲ از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به عمار یاسر فرمود: ای عمار! تو را گروه طغیانگر به قتل رساند در حالی که تو بر حقی و حق با تو است، ای عمار هرگاه دیدی که علی علیه السلام به سوی می رود و همه مردم به طرف دیگر می روند، تو با علی همراه باش و همگان را رها کن، زیرا او هرگز تو را به هلاکت نزدیک نکند و از هدایت دور نگرداند. ای عمار! هرکس شمشیرش را برای یاری علی حمایل کند، خداوند در روز قیامت گردن بندی از دُرّ یکتا به او پیوشاند و هرکس شمشیرش را برای کمک به دشمنان علی بردوش کشد حق تعالی در قیامت گردن بندی از آتش برگردن او بیاویزد.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۳۹.

با این نگاه، روشن می‌شود که معرفت اهل بیت علیهم‌السلام و پیروی از آنان، مهم‌ترین پیش‌نیاز معرفت توحیدی و ورود به آستان حضرت حق است؛ زیرا حق تعالی به واسطه اسماء و صفات حسناى خود برپهنه هستی جلوه کرده است و اسماء حسناى الاهى، حقیقت نورانى امامان اهل بیتند و رهیافت به معارف عمیق توحیدی، جز در پرتو ولایت آن ذوات پاک که مقربان و باریافتگان آستان ربوبی اند ممکن نیست. پس نخستین بایستگی معرفت توحیدی، رجوع به امامان معصوم علیهم‌السلام و پذیرش مرجعیت دینی آن انوار مقدس است.

در مجلس مناظره‌ای که توسط دربار مأمون برگزار شده بود امام رضا علیه‌السلام ضمن گفتگوی طولانی با علمای اهل کتاب، به عمران صابی درباره توحید خداوند فرمود:

مَنْ أَخَذَ عِلْمَ ذَلِكَ بِرَأْيِهِ وَ طَلَبَ وُجُودَهُ وَ ادْرَاكَهُ عَنِ نَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهَا لَمْ يَزِدْ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ إِلَّا بُعْدًا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ عِلْمَ ذَلِكَ خَاصَّةً عِنْدَ قَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَ يَعْلَمُونَ وَ يَفْهَمُونَ؛^۱ کسی که علم توحید را مطابق درک خود پندارد و فهم و ادراک آن را از جانب خویش نه از غیر خود طلب نماید، چنین علمی جز دوری از حقیقت نتیجه‌ای ندارد، زیرا خداوند علم آن را ویژه کسانی قرار داده است که خردمندانه می‌اندیشند و می‌دانند و فهم و درک می‌کنند.

از این نظر، گرچه انسان‌ها متناسب با فهم فطری خویش مرتبه‌ای از توحید را درک می‌کنند، اما انبیا و اولیای الاهی به‌ویژه ائمه معصومین علیهم‌السلام با ارائه توحید ناب، عالی‌ترین مراتب معرفت توحیدی را برای مردم بیان کرده و آنان را از توقف در درک‌های سطحی توحید بر حذر داشته‌اند. بنابراین، انسان‌ها در شناخت معارف توحیدی و گام نهادن در مسیر هدایت، به پیروی از این پیشوایان بصیر و خطا ناپذیری که به همه شئون هستی احاطه دارند نیازمندند تا بتوانند در پرتو رهنمودهای صائب و راهگشای آنان به معارف عمیق توحیدی راه یابند.

آگاهی به همه مراتب معرفت توحیدی؛ یعنی توحید در خالقیت، ربوبیت، الوهیت و سایر صفات کمالیه، و نیز عینیت صفات ذاتیه با ذات مقدس و در نهایت وحدت مطلقه ذاتیه او، در ابتدا تدریجاً به صورت عقلی شکل می‌گیرد، لیکن درک حقیقی هنگامی حاصل می‌شود که

۱. التوحید، صدوق، ص ۴۳۸.

توجه به احاطه وجودی او بر تمامی مراتب هستی و موجودات این عالم باشد؛ یعنی موجودات در تمامی شئون وجودی خود، استقلال نداشته و تمام هستی و کمالات آن‌ها که از اسماء حسناى خدا و از صفات زیبای او ظهور و بروز یافته‌اند، جز با درک و شهود قلبی امکان‌پذیر نیست. چنین شهود تامی در این عالم، جز برای مظهر تام اسماء حسناى الاهی یعنی ائمه علیهم‌السلام میسر نیست و کسانی به این شهود عقلی و قلبی نایل می‌شوند که از طریق این خاندان به این هدف والا دست یافته و از این راه تخطی ننمایند.

در برخی روایات، گستره ولایت اهل بیت علیهم‌السلام چنان است که فیض هدایت و تشریح از مجاری دیگر انبیای الاهی نیز به واسطه امامان اهل بیت علیهم‌السلام و اقرار به ولایت مطلق آن ذوات مقدس صورت می‌گیرد؛ به گونه‌ای که حتی پیامبران اولوالعزم علیهم‌السلام نیز نیازمند توجه به امامان اهل بیتند، تا از راه اتصال و ارتباط با مظهر تام اسماء و صفات الاهی و اقرار به ولایت امامان اهل بیت علیهم‌السلام به مقام نبوت نائل شوند.

امام صادق علیه‌السلام در این زمینه فرمود:

وَلَا يَتَنَا وَلَا يَهُ اللَّهُ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا؛^۱ ولایت ما خاندان نبوت، ولایت خداست؛ همان چیزی که هیچ پیامبری به مقام نبوت برانگیخته نشده است مگر بر پایه آن.

نیز آن حضرت در بیان دیگری فرمود:

مَا مِنْ نَبِيٍّ نُبِّيٍّ وَلَا مِنْ رَسُولٍ أُرْسِلَ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا وَبِفَضْلِنَا عَلَى مَنْ سِوَانَا؛^۲ هیچ پیامبری به نبوت نرسید و هیچ فرستاده‌ای به رسالت مبعوث نگشت مگر به سبب ولایت ما خاندان و برتری ما بر دیگران.

هم چنین امام رضا علیه‌السلام اعتراف به مقام ویژه اهل بیت عصمت علیهم‌السلام را اساس نبوت دیگر پیامبران

یاد فرمود:

لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِنُبُوءَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَصِيهِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛^۳ خداوند هیچ پیامبری را

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۴.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷؛ شیخ صدوق رحمته‌الله در بیان اعتقاد شیعه در این زمینه، می‌نویسد: «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ

به رسالت مبعوث نکرد مگر بر اعتقاد به نبوت پیامبر خاتم حضرت محمد ﷺ و وصی او امیر مؤمنان علی ﷺ.

ابوبصیر نقل می کند که حضرت صادق ﷺ به من فرمود:

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّدًا ﷺ قَالَ وَقَدْ أَعْطَى مُحَمَّدًا جَمِيعَ مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءَ وَعِنْدَنَا الصُّخْفُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - صُخْفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى؛^۱ ای ابا محمد! به راستی که خداوند به پیامبری چیزی نداده است، مگر این که آن را به محمد ﷺ اعطا کرده است؛ سپس فرمود: به تحقیق که خداوند به محمد ﷺ تمامی آن چه را که به انبیاء داده، اعطا کرده است و نزد ما صحیفه هایی است که خداوند فرموده است: صحیفه های ابراهیم و موسی ﷺ.^۲

ابو حمزه ثمالی می گوید: به امام سجّاد ﷺ عرض کردم: امامان از شما، آیا مرده رازنده می کنند و جذام و پبسی را خوب می نمایند و روی آب، راه می روند! فرمود:

قُلْتُ فَأَلَيْمَةٌ مِنْكُمْ يَحْيُونَ الْمَوْتَى وَيَبْرءُونَ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَيَمْشُونَ عَلَى الْمَاءِ فَقَالَ مَا أُعْطِيَ اللَّهُ نَبِيًّا شَيْئاً إِلَّا وَقَدْ أَعْطَى مُحَمَّدًا ﷺ وَأَعْطَاهُ مَا لَمْ يُعْطِهِمْ وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ وَ كُلَّمَا كَانَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَدْ أَعْطَاهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ ثُمَّ الْحَسَنَ ثُمَّ الْحُسَيْنَ ثُمَّ إِمَاماً بَعْدَ إِمَامٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَعَ الزِّيَادَةِ الَّتِي تَحْدُثُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ فِي كُلِّ شَهْرٍ وَ فِي كُلِّ يَوْمٍ؛^۳ هر آنچه خداوند به دیگر پیامبران داده است به محمد ﷺ نیز داده است، اما به او چیزهایی داده که به دیگر پیامبران نداده و در نزد دیگران نبوده است. و هر آنچه رسول خدا ﷺ داشته است به امیر مؤمنان ﷺ نیز عطا شده است و بعد از او به امام حسن ﷺ و بعد از او به امام حسین ﷺ و پس از او به هر امامی پس از دیگری تا روز قیامت، آن را به اضافه آنچه در هر سال و هر ماه و هر روز پدید می آید، داده است.

نسبه محمدا ﷺ إلى الأنبياء في الدرر وأن الله تعالى أعطى ما أعطى كل نبي على قدر معرفته نبينا، و سبقه إلى الإقرار به وأن الله تعالى خلق جميع ما خلق له ولأهل بيته ﷺ وأنه لولاهم لما خلق الله السماء والأرض، ولا الجنة ولا النار، ولا آدم ولا حواء، ولا الملائكة ولا شيئاً مما خلق؛ (اعتقادات الإمامية، ص ۹۳).

۱. الكافي، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۲۷.

۳. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۸۳.

براین اساس، فیض هدایت و معرفت به واسطه امام معصوم ﴿ع﴾ افاضه می شود؛ پس یگانه راه بهره‌مندی از علوم و معارف الهی، پیوست مداوم با ولایت اهل بیت ﴿ع﴾ و عبور از این گذرگاه است، زیرا فیض هدایت و علوم و معارف الهی به واسطه رسول اکرم ﴿ص﴾ و سپس از طریق امیر مؤمنان ﴿ع﴾ و دیگر امامان معصوم ﴿ع﴾ به بشریت افاضه می شود؛ چنانکه رسول خدا ﴿ص﴾ خود فرمود:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ مِنَ الْبَابِ؛^۱ من شهر علم و علی درگاه ورود به شهر پهناور معارف الهی است

در این حدیث شریف، فراخوان رسول خدا ﴿ص﴾ مبنی بر رجوع معرفت جویان از طریق درگاه شهر علم نبوت «فَلْيَأْتِ مِنَ الْبَابِ»، همه دریافت‌های معرفتی را در بر می‌گیرد.

۷. امام مفسر و سخنگوی قرآن

خداوند در قرآن، کلیات امور دین را بیان فرموده است، اما بیان جزئیات و تفصیل آن را به عهده پیامبر اکرم ﴿ص﴾ نهاده است.^۲ پس از رحلت پیامبر ﴿ص﴾ رسالت تبیین معانی و تفسیر مقاصد قرآن، به عهده جانشینان معصوم ایشان که وارثان علوم نبوتند، خواهد بود. از این رو، میان قرآن و امام ﴿ع﴾ رابطه و پیوند ناگسستنی وجود دارد؛ هم قرآن مردم را به سوی امام ﴿ع﴾ فرا خوانده است و هم امام ﴿ع﴾ همگان را به سوی قرآن هدایت می‌کند.

امام سجاد ﴿ع﴾ فرمود:

وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ؛^۳ امام هدایت می‌کند به قرآن، و قرآن راهنمائی می‌نماید

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۱۵۹. در جوامع روایی، این حدیث شریف به گونه‌های مختلف نقل شده است مانند: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَقْتَبِسْهُ مِنْ عَلِيٍّ»؛ (الإرشاد، ج ۱، ص ۳۳) و «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا وَ هَلْ تُدْخِلُ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا»؛ (إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۳۷۶) و «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا»؛ (الإحتجاج، ج ۱، ص ۷۸). اما در همه این نقل‌ها، بر لزوم روی آوری به خاندان عصمت ﴿ع﴾ تأکید شده است.

۲. سوره نحل، آیه ۴۴.

۳. معانی الاخبار، ص ۱۳۲.

به امام، و این است فرموده خدا: همانا این قرآن مردم را به راست‌ترین و استوارترین
طریقه هدایت می‌کند.

بر پایه این حدیث، قرآن ما را به اصل امامت و حجیت امام علیه السلام رهنمون می‌کند و امام علیه السلام نیز
ما را به مقاصد حقیقی قرآن هدایت می‌فرماید.

قرآن کریم، هم خودش را معرفی کرده است، هم اهل بیت را معرفی کرده و هم رابطه خود با
اهل بیت رسالت علیهم السلام را بازگو کرده است.

درباره خودش می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ
الْعَالَمِينَ﴾؛^۱ همانا آن قرآن کریمی است که در کتاب محفوظ و مستوری جای دارد
و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست یابند (این کتاب) از سوی پروردگار عالمیان نازل
شده است!

در معرفی امامان اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲، تنها
اهل بیت نبوتند که به اراده تخلص نا پذیرالاهی، از هرگونه پلیدی (ظاهری و باطنی)
پاکند و با حقایق آسمانی قرآن تماس دارند.

درباره مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید:

﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ پس از آگاهان پرسید اگر
نمی‌دانید.

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرمود:

كِتَابُ اللَّهِ، الذِّكْرُ وَ أَهْلُهُ، آلُ مُحَمَّدٍ علیهم السلام الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِسُؤَالِهِمْ؛^۴ کتاب خدا، ذکر
است و اهل آن آل محمدند، آنانی که خداوند به مردم دستور داده تا از آن‌ها سؤال
کنند.

۱. سوره واقعه، آیات ۷۷-۸۰.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳. سوره نحل، آیه ۴۳؛ سوره انبیاء، آیه ۷.

۴. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۸۱.

بنابراین، هم قرآن ما را به در خانه امامان اهل بیت علیهم السلام هدایت می کند و هم ائمه علیهم السلام ما را به مقاصد عالیه قرآنی آشنا کرده و به دریای عمیق و بی پایان معارف و حیانی^۱ رهنمون می سازد، چراکه آنان گنجینه های اسرار غیبی و علوم و حیانی اند.^۲ پس قرآن هدایت گربه سوی امام و امام نیز هادی به سوی قرآن است و میان این دو پیوند دائمی وجود دارد، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین^۳ از جدا ناپذیری قرآن و اهل بیت علیهم السلام تا قیامت خبر داده است.

۱. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «أَنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْتَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ وَلَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ»؛ قرآن ظاهرش زیبا و باطنش عمیق و ناپیداست، شگفتی هایش تمام شدنی و غرایبش پایانی ناپذیر است. (الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۶۲).

۲. «وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَّلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَهَبِطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ» و نزد شماست هر آنچه بر پیامبران نازل شده و فرشتگان خدا آن را فرود آورده اند؛ (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵).

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلَا وَهُمَا الْخَلِيفَتَانِ مِنْ بَعْدِي وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؛ من در میان شما دو چیز گرنبها پس از خود بجای می گذارم؛ یکی کتاب خدا، دیگری عترت و اهل بیت من، آگاه باشید که این دو جانشینان پس از من اند که هرگز از همدیگر جدا نشوند تا بحوض کوثر بر من وارد شوند؛ (الامامة و التبصرة، ص ۱۳۵).

فصل چهارم. غیبت امام حی

اصل اعتقاد به وجود امام معصوم علیه السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در هر زمان تا قیامت، یک باور اصیل مبتنی بر براهین عقلی و دلایل نقلی بوده و جزء مسلمات اعتقادی شیعه شمرده می شود، اما چیستی و چرایی غیبت و پنهان زیستی امام علیه السلام و آثار و پیامدهای این مسأله، از جهاتی نیاز به تأمل دارد که در این بخش، طی چند گفتار به بررسی آن می پردازیم.

چیستی و چگونگی غیبت امام حی

۱. مفهوم و مصادیق غیبت

واژه «غیبت» دو گونه تلفظ دارد؛^۱ یکی «غِیْبَت» با فتح غین از ریشه «غَیْب» که در برابر «شهود» قرار دارد^۲ و به معنای نهان، نهفته و پنهان و هر آن چیزی است که از چشم پوشیده باشد.^۳ لغت شناسان، واژه «غَیْب» را به معنای پنهان بودن از چشم معنا کرده اند؛^۴ هر چند در دل حاضر باشد.^۵ از این رو، به هر چیزی که از ادراک حس انسان، پوشیده و از دید چشم مخفی باشد «غَیْب» و «غَائِب» گفته می شود.^۶ در آیات قرآن نیز واژه «غَیْب» در معنای لغوی آن، مکرراً به کار رفته است.^۷

۱. «الغَیْبَةُ: من الغَیْبُوبَةِ. و الغَیْبَةُ: من الاغْتِیَابِ»؛ (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۵۶).

۲. رک: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۲۹۰.

۳. معجم مقاییس اللغة؛ ج ۴؛ ص ۴۰۳؛ قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۳۳.

۴. «الغَیْبُ، مَصْدَرٌ غَابَتِ الشَّمْسُ اِذَا اسْتَتَرَتْ عَنِ الْعَیْنِ»؛ (مفردات الفاظ القرآن، ص ۶۱۶).

۵. تهذیب اللغة، ج ۸، ص ۱۸۳.

۶. کتاب العین، ج ۴، ص ۴۵۴؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۶۵۴؛ مفردات الفاظ القرآن.

۷. واژه «غیب» درباره خداوند، قیامت، وحی، عالم ملکوت، علم الاهی و... حدود ۴۸ بار به کار رفته است.

تلفظ دوم «غیبت» با کسر غین است که به معنای پشت سر کسی سخن گفتن است. در این تلفظ «غیبت» از ریشه «اغتاب» و «اغتیاب» و به معنای عیب گویی و اظهار تنقیص شخص در نبود اوست که در اصطلاح فقهی کاربرد دارد. و آنچه در آیه ﴿وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا﴾ آمده است، ناظر به همین معنای فقهی کلمه است و لفظ «یغتب» از ریشه «اغتیاب» است.

آنچه در اصطلاح کلامی و روایات کاربرد دارد، «غیبت» با فتح غین است که از ریشه «غیب» و «غیبویه»، به معنای نهان و پوشیده بودن از نظرهاست. مراد از «غیبت» و «امام غائب» در کاربرد روایات، دور از دسترس بودن امام علیه السلام و مخفی بودن او از دیده‌هاست و مصداق بارز این عنوان، آخرین حجت الاهی حضرت مهدی موعود رحمة الله تعالی است.

۲. حضور دو گانه امام (آشنا- ناشناس)

حضور امام علیه السلام در جامعه، ممکن است متناسب با شرایط و مسؤولیت‌های ویژه امام علیه السلام دو گونه باشد؛ یعنی گاه حضور آشکار و گاه حضور غائبانه داشته باشد. از این رو، اگر شرایط به گونه‌ای باشد که جامعه، ظرفیت حضور علنی امام علیه السلام را نداشته باشد، در این صورت امام علیه السلام ناگزیر از حضور غائبانه خواهد بود، چنان‌که زندگی آخرین حجت الاهی حضرت مهدی موعود رحمة الله تعالی با چنین وضعیتی مواجه است، او مصداق «حاضر غائب» است. وضعیت متفاوت زندگی آخرین امام با امامان پیشین علیهم السلام، ناشی از آن است که شرایط لازم برای انجام مسؤولیت‌های برعهده آن وجود مقدس فراهم نبوده است و آن حضرت برخلاف اجداد طاهرینش، تا فرارسیدن روز موعود، ناگزیر از زندگی غائبانه است و این حضور پنهان، با فلسفه امامت او منافاتی نخواهد داشت.

در روایات نیز به این دو گونه‌گی حضور امام در جامعه اشاره شده است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که آن حضرت پس از معرفی امیرمؤمنان و دیگر امامان معصوم علیهم السلام به عنوان جانشینان پس از خود، در حق آنان و پیروانشان چنین دعا فرمود:

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَآلِي خُلَفَائِي وَأَيُّمَّةَ أُمَّتِي بَعْدِي... وَلَا تُخْلِ الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ مِنْهُمْ

بِحُجَّتِكَ ظَاهِرًا أَوْ خَافِيًا مَعْمُورًا لِيُثَلَّ بِبُظُلِّ دِينِكَ وَحُجَّتِكَ وَبُرْهَانِكَ وَبَيْنَاتِكَ؛^۱ خدایا جانشینان من و پیشوایان امت من پس از من را دوست بدار... و زمین را از قائم ایشان که حجت تو است خالی مگذار، آشکار باشد یا خائف و پنهان، تا دین و حجت و برهان و بینات تو از بین نرود.

همچنین امیر مؤمنان علیه السلام به جناب کمیل بن زیاد نخعی فرمود:
لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ، ظَاهِرًا مَشْهُورًا، أَوْ مُسْتَتِرًا مَعْمُورًا، لِيُثَلَّ بِبُظُلِّ حُجَجِ اللَّهِ وَبَيْنَاتِهِ؛^۲ زمین خالی نمی ماند از برپادارنده حجت خدا، یا آشکار و علنی است و یا پوشیده و پنهان است تا حجت های خدا و دلایل او، نابود نشود.

سلیمان بن مهران اعمش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت به نقل از پدرانش فرمود:

لَمْ تَخُلْ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غَائِبٍ مَسْتُورٍ وَلَا تَخْلُو إِلَيَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْبُدِ اللَّهُ؛^۳ زمین از زمانی که خدا آدم را آفرید تا حال، از حجت الهی خالی نبوده است، چه به صورت آشکار و شناخته شده، یا به صورت نهانی و پوشیده (از انظار عموم) و هیچ گاه (زمین و زمان) تا روز قیامت از حجت خدا خالی نخواهد ماند و اگر چنین نباشد، هرگز (در نبود حجت) خداوند پرستش نخواهند شد.

در این گونه روایات، تعبیری چون «ظَاهِرًا أَوْ خَافِيًا مَعْمُورًا»، «ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ مُسْتَتِرًا مَعْمُورًا»، «ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غَائِبٍ مَسْتُورٍ» همگی بیانگر دو گونهی حضور امام علیه السلام در میان مردم است که گاه آشکارا و شناخته شده است، گاه مخفی و ناشناس.

۳. بررسی دو فرضیه درباره چگونگی غیبت امام دوازدهم علیه السلام

پرسش اساسی در این مقوله آن است که غیبت و ناپیدا بودن امام علیه السلام از انظار عموم به چه معناست؟ آیا مخفی بودن حضرت از دیده ها، به مفهوم عدم رؤیت جسم شریف ایشان است

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۲؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۶۹.

۲. الأمالی، طوسی، ص ۲۱.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۰۷.

یا به گونه‌ای دیگر؟

در این رابطه، دو فرضیه وجود دارد که یکی مبتنی بر غیبت شخص و دوم مبتنی بر غیبت عنوان است. منظور از غیبت شخص، پنهان بودن شخص حقیقی و دیده نشدن جسم امام علیه السلام است. و مراد از غیبت عنوان، مخفی بودن شخصیت حقوقی؛ یعنی ناشناس بودن حضرت در میان مردم و عدم توجه آنان نسبت به هویت امام علیه السلام است. اولی بر شیوه غیر عادی غیبت و استفاده از نیروی اعجاز و به کارگیری ولایت تکوینی و کرامات تأکید دارد، اما دومی بر پایه روش طبیعی استوار است.

این دو فرضیه ناشی از دو دستگی ظاهر روایاتی است که درباره چگونگی غیبت و کیفیت پنهان زیستی حضرت صلوات الله علیه در زمان غیبت وارد شده است که هر کدام می‌توانند مستندی برای توجیه چگونگی زندگی غائبانه امام زمان علیه السلام، تلقی گردد. این دوگونگی روایات سبب شده است که دو فرضیه در این باره قابل طرح باشد:

فرضیه یکم: رؤیت ناپذیری حضرت در زمان غیبت. این فرضیه، بر غیبت شخص حقیقی و نامرئی بودن جسم حضرت تأکید دارد. بر اساس این فرضیه، نامرئی بودن جسم شریف حضرت، مبتنی بر تصرفات ولایی و تکوینی است که از ناحیه امام علیه السلام به اذن الهی اعمال می‌گردد تا خطری متوجه وجود آن حضرت نشود. این تصرفات تکوینی که ما نمی‌توانیم حقیقت آن را درک کنیم ممکن است از راه تصرف در سیستم بینایی افراد پیرامون حضرت باشد؛ یعنی امام علیه السلام با تصرفات ولایی خویش، مانع از دیدن خود توسط افراد حاضر در صحنه شود تا کسی او را نبیند. یا از راه تصرف در مکانی است که حضرت در آن حضور دارد؛ یعنی آن مکان در چشم افراد، خالی از حضور امام علیه السلام دیده شود تا خطری متوجه وجود امام علیه السلام نگردد. مستند این فرضیه، برخی روایاتی است که در آن تعبیری مانند «لایزی جسمه» و «لایرونه» به کار رفته است که به حسب ظاهر دلالت بر عدم امکان رؤیت امام علیه السلام از سوی مردم دارد؛ چنانکه خواهد آمد.

این فرضیه، اگرچه از نظر ثبوتی فاقد محذورات عقلی است، اما از نظر اثباتی، حداقل نمی‌توان آن را به صورت موجبه کلیه پذیرفت و محمل صحیحی برای توجیه مسأله غیبت

دانست؛ زیرا با توجه به شواهد قرآنی و روایی، سنت الاهی ایجاب می کند که زندگی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت، همانند زندگی سایر پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام، براساس روال عادی و طبیعی جریان داشته باشد و این رویه به عنوان یک اصل عام عقلایی، مبنای زندگی جامعه انسانی است و زندگی پیامبران و اولیای الاهی نیز از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین خفای شخص مستلزم خروج از حالت عادی و زندگی غیر طبیعی است چون خفای شخص صرفاً با استفاده از قدرت اعجاز ممکن است در حالی که جز در موارد خاص دلیلی برای استفاده از نیروی اعجاز وجود ندارد؛ زیرا سنت الاهی بر این است که در عالم طبیعت، جریان امور به صورت عادی صورت گیرد و چون اعجاز برخلاف روند طبیعی و قانون جاری در عالم است، استفاده از آن محدود به موارد خاصی است که حکمت ها و مصالح مهمی در کار باشد و با رویه عادی قابل حصول نباشد. در این گونه موارد خاص، نیروی قهری و دست اعجاز به کار می افتد تا از طریق غیر عادی و با شیوه اعجاز، آن اهداف و مصالح عالیّه تحقق یابد، در غیر این صورت، زندگی برگزیدگان الاهی نیز به روال عادی و طبیعی جریان دارد. و از آنجایی که زندگی امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت براساس ظاهر روایات - چنانکه خواهد آمد - به گونه ای است که در جامعه حضور دارد و همانند دیگر انسان ها به صورت طبیعی اما ناشناس در اماکن و شهرها تردد می کند، پس از این حیث، دلیلی بر استفاده از شیوه اعجاز به صورت مداوم برای پنهان زیستی حضرت وجود ندارد.

فرضیه دوم: ناشناس بودن حضرت. این فرضیه، مبتنی بر غیبت شخصیت حقوقی و ناشناس بودن حضرت است. در این فرض، حفظ وجود امام علیه السلام دفع خطر، با مخفی بودن عنوان و نامعلوم بودن شناسه و هویت فردی حضرت، حاصل می شود و نیازی به کاریست نیروی اعجاز و کرامت نخواهد بود.

این فرضیه، که غیبت حضرت را یک امر طبیعی و عادی می داند، اولاً بربیک تحلیل معقول استوار است؛ بدین معنا که خدای حکیم جریان غیبت آخرین حجّت را به گونه ای تدبیر و تنظیم نموده است که آن حضرت بدون نیاز به نیروی اعجاز، با زندگی طبیعی از راه خفای عنوان و ناشناس بودن، از خطر دشمنان مصون بماند. در این تدبیر الاهی، شیوه زندگی غائبانه

امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام به صورت عادی خواهد بود و این روال هیچ گاه با مشکل و بن بست لاینحلی مواجه نخواهد شد تا امام ناگزیر از به کارگیری شیوه اعجاز گردد؛ زیرا تدبیر حکیمانه الهی برای حفظ آن وجود مقدس، به گونه ای است که خداوند گمنامی و ناشناس بودن حضرت را وسیله حراست وی قرار داده تا هم وجود ایشان از گزند دشمنان مصون بماند و هم به دور از تنگناهای سیاسی - اجتماعی، به زندگی شخصی خود ادامه دهند و نیازی به استفاده از نیروی قهری و غیبی پدید نیاید. بر اساس این تحلیل، تفاوت زندگی حضرت عَلَيْهِ السَّلَام با انبیای الهی و دیگر اولیای معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام صرفاً در تفاوت اهداف، شرایط و اقتضائات حاکم بر زندگی ایشان در مقایسه با دیگر اولیای الهی نهفته است؛ بدین معنا که زندگی خاتم اولیا عَلَيْهِ السَّلَام، متضمن اهداف و رسالت ویژه است که تحقق آن نیاز به فراهم شدن شرایط و اقتضائات خاصی است که بدون گذر زمان طولانی میسر نمی باشد. این امر وی را ناچار به پنهان زیستی و هجرت طولانی و فرسایشگر نموده است؛ غیبت و عزلتی که هرگز به معنای نفی حضور یا عدم نظارت و اشراف ایشان بر جریان امور نیست بلکه این دوری گزینی از سرناچاری و بنا به مصالح بزرگی است که در غربت وی نهفته است؛ همان مصالح و اهداف سترگی که تفسیرکننده فلسفه وجودی آخرین ذخیره خلقت بوده و به هر شکل ممکن می باید آن یگانه دوران باقی بماند؛ هرچند به قیمت هزاران سال استتار و تحمل مظلومیت و غربت. پس حضور غائبانه برای حضرت، یک امر اجتناب ناپذیر است و آن حضرت چاره ای جز ناشناس زندگی کردن نخواهد داشت، همان گونه تعبیر «لابد منها»^۱ در روایات به این معنا اشاره دارد.

۱. روایاتی که در آن به ناگزیر بودن غیبت برای حضرت تصریح کرده است مانند: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ»؛ (الكافي، ج ۱، ص ۳۳۶). «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ»؛ (الكافي، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۶). «عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام لَا بُدَّ لِلْغُلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ يَخَافُ وَأَوْقَمًا بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ»؛ (الكافي، ج ۱، ص ۳۴۲). «سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا»؛ (كمال الدين، ج ۲، ص ۴۸۲). «عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: قَالَ لِي لَا بُدَّ مِنْ فِتْنَةٍ صَمَاءَ صَيْلِمٍ يَشَقُّطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَ وُلَيْجَةٍ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فِتْدَانِ الشَّيْعَةِ الثَّلَاثِ مِنْ وُلْدِي»؛ (كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۰).

روایات وارد شده در این زمینه که به چگونگی زندگی حضرت در دوران غیبت اشاره کرده است، دو گونه است؛ ظاهر برخی روایات، بیانگر نادیده شدن حضرت در زمان غیبت است مانند:

۱. زراره می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:
يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ؛^۱ مردم امامشان ناپدید می شود، در موسم حج حاضر می شود؛ پس مردم را می بینند، اما مردم او را نمی بینند.

۲. روایت امام صادق علیه السلام:
لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرَوْنَهُ؛^۲ برای حضرت قائم عليه السلام دو غیبت است (غیبت صغری و غیبت کبری)، در یکی از آن دو (غیبت کبری) به موافق حج حاضر می شود؛ به گونه ای که مردم را ببینند، اما مردم او را نبینند.

۳. روایت اباصلت هروی از امام رضا علیه السلام:
وَسُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ: لَا يَرَى جِسْمَهُ وَلَا يَسْمَى اسْمَهُ؛^۳ از حضرت درباره قائم عليه السلام سؤال شد، پس آن جناب فرمود: نه جسم دیده شود و نه نام او برده شود.

۴. روایت امام هادی علیه السلام:
الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي الْحَسَنُ فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ وَ لِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَجُلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ؛^۴ جانشین بعد از من حسن است. چگونه خواهد بود حال شما نسبت به جانشین بعد از این جانشین؟ عرض کردم برای چه، خدایم قربانت گرداند؟ فرمود: شما خودش را نمی بینید و برای شما روانیست او را به نام یاد کنید.

این گونه روایات، به حسب ظاهر، گویایی عدم رؤیت حضرت توسط مردم در زمان غیبت است، زیرا بر اساس تعابیر به کار رفته در این روایات، آن حضرت با اینکه در مراسم حج و جاهای دیگر در میان مردم حضور دارد، اما این حضور به صورت عادی نیست و اگر امام علیه السلام

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۱۷۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸ و ۳۳۲.

۴. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۵.

همانند دیگران حضور معمولی می داشت، توسط حاضران رؤیت می شد، بلکه حضور او به گونه ای است که به صورت یک جانبه، امام علیه السلام مردم را می بیند، اما خود حضرت دیده نمی شود و این عدم رؤیت نیز، ناشی از تصرفات ولایی آن حضرت است. برخی دیگر از روایات، بردیده شدن امام علیه السلام توسط مردم و ناشناس بودن ایشان دلالت دارد، مانند:

۱. روایت ابی بصیر از امام صادق علیه السلام:

إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سِنَنَ [سُنَنًا] مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ... وَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يَوْسُفَ فَالْيَسْتُرُ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ؛^۱ برای صاحب این امر سنت هایی که درباره پیامبران جاری بود جاری است، اما سنتی که از یوسف پیامبر علیه السلام دارد، مخفی بودن اوست که خدا میان او و دیگران پرده ای قرار داد؛ به گونه ای که آنان او را می بینند اما نمی شناسند.

۲. روایت جناب محمد عثمان عمری:

به خدا قسم که صاحب الامر علیه السلام هر ساله در مراسم حج شرکت می کند، او حاجیان را می بیند و می شناسد، اما آنان حضرت را می بینند ولی نمی شناسند.^۲

این سخن گرچه به عنوان، نسبت به امام علیه السلام داده نشده است تا روایت شمرده شود، بلکه کلام نایب خاص حضرت است، اما در بردارنده مضمون روایت است.^۳ ضمن اینکه این سخن از سوی شخصی که نماینده ویژه حضرت است، گویای آن است که او نظری برخلاف نظر امام علیه السلام نمی دهد، لذا سخن او ارزش روایت را دارد.

این دو دسته روایت، اگرچه در نگاه اولیه متعارض به نظر می رسد اما با دقت و تأمل در مضمون و کلمات به کار رفته در آن، معلوم می شود که میان این روایات، تعارض و تنافی وجود ندارد؛ زیرا تعبیر «لَا تَرَوْنَ» و «لَا يَرَوْنَهُ» در روایات دسته اول، در صورتی می تواند نفی رؤیت را

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۵۰.

۳. نظیر آن چه از امام صادق علیه السلام نقل شده شده است: «وَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يَوْسُفَ فَالْيَسْتُرُ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ»؛ (کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۲۵۱).

افاده کند که ماده «رأی» دارای معنا و کاربرد واحدی باشد تا از نفی و اثبات آن چنین نتیجه‌ای به دست آید. در حالی که کلمه «یری» در هر دو دسته از این روایات کاربرد دو گانه دارد، هم به معنای دیدن و ندیدن ظاهری (چشم سر) استعمال می‌شود و هم تسامحاً به معنای کنایی و عرفی؛ یعنی نشناختن، تشخیص ندادن و عدم توجه و التفات، به کار می‌رود.

در روایات و برخی از آیات نیز این دو نوع کاربرد در ماده «یری» دیده می‌شود. امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ در توصیف نحوه حضور امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ در زمان غیبت، به حدیثی یمانی فرمود:

فَوَزَبَ عَلَيَّ إِنَّ حُجَّتَهَا عَلَيْهَا قَائِمَةٌ مَاشِيَةٌ فِي طَرَفِهَا دَاخِلَةٌ فِي دُورِهَا وَ قُصُورِهَا جَوَالَةٌ فِي شَرْقِ هَذِهِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا تَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ تُسَلِّمُ عَلَيَّ الْجَمَاعَةَ تَرَى وَ لَا تُرَى؛^۱ به خدای علی سوگند! همانا حجت الاهی بر مردم در آن زمان در جاده‌ها راه می‌رود، وارد خانه‌ها و قصرهای مردم می‌شود، در شرق و غرب این زمین در حال رفت و آمد است، سخنان مردم را گوش می‌دهد و بر آنان سلام می‌فرستد، مردم را می‌بیند و مردم او را نمی‌نگرند.

در این روایت، تعبیر «لَا تُرَى» به قرینه «تُسَلِّمُ عَلَيَّ الْجَمَاعَةَ» به معنای نشناختن به کار رفته است نه به معنای ندیدن، چنان که در آیه: ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا﴾^۲ نیز منظور از «یَرَوْنَهُ» و «نَرَاهُ»، قطعاً معنای ظاهری رؤیت و دیدن با چشم سرنیست بلکه این واژه به معنای پنداشت و باور، به کار رفته است هم چنان که در محاورات عرف نیز گاهی تسامحاً در مورد پیش بینی و اظهار نظر پیرامون یک موضوعی، تعابیر «می‌بینم»، «نمی‌بینم» و... به کار برده می‌شود.

و چون در زبان آیات و روایات و نیز در متفاهم عرف، کلمه «یری» گاهی به معنای کنایی استعمال شده و عدم التفات نسبت به چیزی، به منزله ندیدن آن تلقی می‌گردد و از آن به «لَا يَرَوْنَ» و «لَا نَرَاهُ» تعبیر می‌شود، لذا تعبیر «لَا يَرَى» در روایات دسته اول نیز تعیین در معنای نفی رؤیت ندارد، دست کم دو احتمال در مفاد آن مطرح است. بنابراین، نه تنها در میان این

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۱۴۴.

۲. سوره معارج، آیات ۶ و ۷.

دو دسته روایات، تعارضی دیده نمی‌شود بلکه «لایری» و «لایرون» و «لایرونه» در روایات دسته اول نیز، به معنای عدم شناخت، حمل می‌گردد. قرینه این حمل نیز روایاتی است که وضعیت حضرت در زمان غیبت را به حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ و رابطه او با برادرانش تشبیه نموده است و نیز روایاتی که از زندگی طبیعی و معمولی حضرت و حضور ناشنای او در میان مردم و رفت و آمد در شهرها خبر داده است، این گونه روایات می‌تواند روایات دسته اول را تفسیر و ابهام در مفاد آن را برطرف نماید.

از آنچه گذشت می‌توان دریافت که امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ در زمان غیبت همانند دیگران در جامعه حضور دارد، با این تفاوت که تا فرارسیدن زمان ظهور بنا به مصالحی، به گونه‌ای ناشناس زندگی می‌کند و کسی از خصوصیات فردی او آگاهی ندارد تا او را بشناسد، مگر در موارد خاصی که خود صلاح بداند. روایاتی که در آن تعبیر «لَا تَرَوْنَهُ» و مشابه آن به کار رفته است نیز مبین ناشناس بودن آن حضرت است نه نامرئی بودن جسم شریف ایشان. در حقیقت، گمنامی و ناشناس بودن حضرت، تدبیر الهی برای حفظ وجود مبارک ایشان از خطرات و تهدیدات است تا زمان ظهور فرارسد و وعده الهی محقق گردد.

نکته پایانی که در این رابطه لازم به ذکر است، تلقی ناصحیح برخی از اهل تسنن نسبت به اعتقاد شیعه به مسأله غیبت است. برخی از نویسندگان اهل تسنن این گونه القا می‌کنند که گویا شیعه معتقد است امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ در دوران غیبت در شهر سامرا در داخل سرداب؛ یعنی اطاق زیرزمین که منزل امام هادی و امام حسن عسکری عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بوده است، مخفی گردیده و از دیده‌ها پنهان شده است. از این رو، اعتقاد شیعه به غیبت را یک باور جاهلانه و خرافی پنداشته و شیعیان را بدین سبب سزاوار تمسخر دانسته‌اند.

شمس الدین ابن قیم الجوزیه متوفی (۷۵۱هـ) در «المنار المنیف فی الصحیح والضعیف»^۱ این سخن را بیان و از معاصرین حمود بن عبد الله التویجری متوفی (۱۴۱۳هـ) در «إتحاف

۱. المنار المنیف، ص ۱۵۲.

الجماعة»^۱ همین کلام را تکرار کرده است.

ناصر القفاری ضمن بیان قسمتی از کلام ابن قیم می افزاید:

أن أحاديثهم في الأدعية و الزيارة لمقامات الأئمة تلوح إلى أنه مقیم بسرداب سامراء؛^۲ احادیث شیعه در دعاها و زیاراتی که درباره مقام امامان آنان وارد شده است، بیانگر آن است که او (امام غائب عجل الله تعالی فرجه الشریف) در سرداب سامراء مستقر است! با توجه به آنچه درباره چگونگی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و نحوه زندگی غائبانه آن حضرت اشاره گردید، روشن می شود که این نسبت ناروا به شیعیان، کذب محض است و این نسبت دروغ، با آنچه شیعه درباره غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بدان معتقدند، هرگز همخوانی ندارد و هیچ یک از دانشمندان شیعه چنین عقیده‌ای نداشته و ندارند؛ نه در کتاب‌های معتبر شیعه، چنین چیزی وجود دارد و نه در روایات ما هیچ نشانه‌ای از چنین اعتقادی دیده می شود، بلکه این یک اتهام دروغین و نسبت ناروایی است که افراد مغرض برای طعن و تخریب قداست اعتقاد شیعه به مسأله مهدویت و غیبت، زده‌اند.

شاید منشاء این تصور نادرست، رجوع و تکریم شیعیان نسبت به اماکنی است که منتسب به پیشوایان معصوم علیهم السلام بوده و یادآور خاطرات زندگی آن بزرگواران است. سرداب نیز که محل زندگی امامین عسکریین علیهم السلام بوده است از این گونه اماکن شمرده می شود و مراجعه شیعیان به اینگونه اماکن از این باب است؛ نه به خاطر اینکه امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در آنجا مخفی است یا از آنجا ظهور می کند. بلکه شیعه بر این اعتقاد است که آن حضرت در دوران غیبت در جامعه حضور دارد و به صورت ناشناس و بی نام و نشان در شهرها و مناطق گوناگون سیر و سفر دارد. روایات ما نیز گویای این حقیقت است؛ چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام به حدیقه یمانی فرمود:

۱. إتحاف الجماعة بما جاء في الفتن والملاحم وأشراف الساعة، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲. أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثنية عشرية، ج ۲، ص ۸۴۷؛ فتاوی حسام الدین بن موسی محمد بن عفانة، ج ۱، ص ۱۹، أن الشيعة يعتقدون أن الإمامة الكبرى محصورة في الأئمة من نسل علي بن أبي طالب رضي الله عنه وهم اثنا عشر إماماً، آخرهم الإمام المهدي الذي اختفى في السرداب منذ أكثر من ألف ومائتي عام حين كان طفلاً، وهو محمد بن حسن العسكري الذي دخل السرداب وعمره تسع سنين وذلك سنة (۲۶۵ هـ) والذي ينتظر الشيعة الإمامية ظهوره.

... فَوَزَبَ عَلِيَّ إِنْ حُجَّتْهَا عَلَيْهَا قَائِمَةٌ مَاشِيَةٌ فِي طُرُقِهَا دَاخِلَةٌ فِي دُورِهَا وَقُصُورِهَا
جَوَالَةً فِي شَرْقِ هَذِهِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا تَسْمَعُ الْكَلَامَ وَتُسَلِّمُ عَلَيَّ الْجَمَاعَةَ تَرَى وَلَا تَرَى
إِلَى الْوَقْتِ وَالْوَعْدِ وَنِدَاءِ الْمُتَنَادِي مِنَ السَّمَاءِ إِلَّا ذَلِكَ يَوْمٌ فِيهِ سُرُورٌ وُلِدَ عَلِيٌّ وَ
شِيعَتُهُ؛^۱ به خدای علی سوگند که حجت قائم بر امت است و در راه‌ها قدم می‌زند و
به خانه‌ها و کاخ‌ها وارد می‌شود و در شرق و غرب زمین گشت و گذر دارد، گفته‌ها را
می‌شنود و بر جماعت سلام می‌کند؛ او می‌بیند، اما شناخته نمی‌شود تا هنگامی که
وعده‌اش فرارسد و منادی از آسمان آواز دهد که امروز روز شادی فرزندان علی و
شیعیان او است.

همچنین در روایتی که سدیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده، آمده است:

... فَمَا تُنْكِرُ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَفْعَلُ بِحُجَّتِهِ مَا فَعَلَ بِيُوسُفَ أَنْ يَكُونَ
يَسِيرُ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ بَسْطَهُمْ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَنْ يَعْرِفَهُمْ نَفْسُهُ كَمَا أَدْنَى لِيُوسُفَ عليه السلام حِينَ قَالَ لَهُمْ: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا
فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ؟ قَالُوا: أَلَيْسَ لَكَ لَأَنْتَ يَوسُفُ؟ قَالَ: أَنَا يَوسُفُ وَ هَذَا
أَخِي؛^۲ چرا این امت منکرند خدای عز و جل با حجت خود همان کند که درباره
یوسف کرد! همانا امام غائب میان آن‌ها گردش می‌کند و در بازارهای آن‌ها راه می‌رود
و پا روی فرش آن‌ها می‌نهد و آن‌ها او را نشناسند تا آنکه خدای عز و جل به او اجازه
دهد که خود را به آنها معرفی کند؛ چنانچه به یوسف اجازه داد. آنگاه که به آن‌ها
گفت: آیا می‌دانید با یوسف و برادرش چه کردید وقتی که نادان بودید؟ گفتند: آیا تو
خود یوسف هستی؟ گفت: بلی، من یوسف هستم و این برادر من است.

چرایی غیبت امام حنی

غیبت آخرین ذخیره الهی، مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشريف دارای حکمت‌های فراوانی است که فهم
دقیق و پاسخ بسیاری از چرایی‌های آن، تنها پس از ظهور آن حضرت روشن خواهد شد. با این
حال با توجه به روشنگری روایات وارد شده در این زمینه، می‌توان برخی از مهم‌ترین دلایل رخداد

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۱۴۴.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۱، ص ۱۴۵.

غیبت را به دست آورد، چنان که اندیشمندان شیعه^۱ با تکیه بر این روایات، به بررسی ابعاد این موضوع پرداخته و به شبهات موجود در این زمینه پاسخ داده‌اند.

۱. حکمت‌های غیبت امام حی در روایات

مسأله غیبت امام دوازدهم (ع) صرفاً یک امر تاریخی و اجتماعی نیست، بلکه ریشه‌های ماورائی نیز دارد. از این رو برای فهم و تبیین چرایی غیبت امام غائب (ع)، نیازمند تأمل در روایاتی هستیم که برخی از اسرار غیبت آن حضرت را برای ما بازگو و مکشوف کرده است. در این روایات چند چیز به عنوان علل و اسرار غیبت امام مهدی (ع) یاد شده است که به برخی از آن اشاره می‌شود.

یک. **حفظ جان حضرت برای تحقق رسالت بزرگ:** روحیه شهادت طلبی و استقبال از خطر در راه خدا، اگرچه بارزترین ویژگی اهل بیت پیامبر (ع) بوده و از افتخارات سیره عملی آن بزرگواران شمرده می‌شود، اما با توجه به اینکه آخرین حجت الاهی مهدی موعود (ع) حامل رسالت بزرگ تشکیل حکومت عدل جهانی اسلام و زدودن مظاهر کفر و شرک در جهان است، آن وجود مقدس می‌باید تا زمان فراهم شدن شرایط انجام رسالت الاهی خویش، از خطرات حفاظت شود تا وعده الاهی محقق گردد.

شیخ مفید (ع) در این باره می‌نویسد:

انه متى قتل احد من آبائه عند ظهوره لم تمنع الحكمة من اقامه خليفه يقوم مقامه و ان ابن الحسن (ع) لو يظهر لسفك القوم دمه و لم تقتض الحكمة التخليه بينهم و بينه؛^۲ اگر هریک از پدران او هنگام ظهور به شهادت می‌رسیدند با حکمت الاهی منافات نداشت و جانشینی جای او می‌نشست، ولی اگر امام مهدی (ع) ظاهر شود خونس را می‌ریزند و خالی بودن زمین از حجت خدا با حکمت الاهی منافات دارد.

۱. رسائل فی الغیبة، مفید، ج ۴، ص ۱۱؛ تقریب المعارف، حلبی، ص ۴۳۹؛ تلخیص الشافی، طوسی، ج ۴، ص ۲۱۱.

۲. الفصول العشرة فی الغیبة، ص ۷۵.

همچنین شیخ مفید، درباره تفاوت مأموریت آخرین امام با اجداد طاهرینش می گوید:

إن اختلاف حالتي صاحب الزمان و آبائه عليهم السلام فيما يقتضيه استتاره اليوم و عدم ظهوره ... و ذلك أنه لم يكن أحد من آبائه كلف القيام بالسيف مع ظهوره و لا ألزم بترك التقية و لا ألزم الدعاء إلى نفسه حسبما كلفه إمام زماننا هذا بشرط ظهوره...؛^۱

این تفاوت، به اختلاف اوضاع و شرایط صاحب الزمان و پدراناش باز می گردد که موجب پنهانی امام عصر عليه السلام شده است. و آن اینکه هیچ یک از پدران آن حضرت مانند او، مأمور به ترک تقیه و قیام با شمشیر و خواندن مردم به اطاعت از خود نبودند، اما امام مهدی عليه السلام وقتی ظهور کند مأمور به قیام و ترک تقیه است و این یکی از ویژگی های آن حضرت است.

در روایات نیز، از نبود امنیت جانی و خطر قتل و شهادت زودهنگام، به عنوان دلیل غیبت آن حضرت ذکر شده است تا بدین وسیله جریان امامت تداوم یابد و رسالت بزرگ حاکمیت دین به وسیله او محقق گردد.

زراره از امام باقر عليه السلام نقل می کند که فرمود:

إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ ظُهُورِهِ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ يَخَافُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ، قَالَ زُرَّارَةُ يَعْنِي الْقَتْلَ؛^۲ برای قائم ما قبل از این که به پا خیزد غیبتی است. پرسیدم: چرا؟ فرمود: چون می هراسد، سپس با دست به شکمش اشاره نمود؛ یعنی از ترس کشته شدن پنهان می شود.

در روایت دیگر زراره از امام صادق عليه السلام نقل می کند که فرمود:

لِلْقَائِمِ غَيْبَةٌ قَبْلَ قِيَامِهِ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ الدَّبْحَ؛^۳ قائم ما ناگزیر از غیبت است قبل از آن که قیام کند. گفتم: برای چه؟ فرمود: بر جاناش نگران است ...

یونس بن عبدالرحمن نیز گوید:

حضور امام هفتم موسی بن جعفر عليه السلام شرفیاب شدم و به او عرض کردم: یا بن رسول الله! آیا

۱. رسائل فی الغیبة، ج ۴، ص ۱۲.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۷.

قائم به حق، شمایی؟ حضرت فرمود:

أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يَطْهَرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَمْلُؤُهَا عَدْلًا
كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي لَهُ غَيْبَةٌ يَطْوُلُ أَمَدَهَا خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ
يَزْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَثْبُثُ فِيهَا آخِرُونَ؛^۱ من هم قائم به حق هستم، ولی آن قائمی که
زمین را از دشمنان خدای عزوجل پاک می کند و آن را پراز عدالت می نماید، چنان که
پراز جور و ستم شده باشد، پنجمین فرزند من است و برای او غیبتی است طولانی؛
چون بر جان خود می ترسد. مردمی در آن مدت از اعتقادات خود برمی گردند و مردمی
در آن ثابت می مانند.

براساس این دسته روایات، فلسفه غیبت و پنهان زیستی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف حفظ جان
حضرت و در امان ماندن از خطر دشمنان بوده است تا مانع از تحقق اهداف سوء دشمنان گردد؛
اگر غیبتی در کار نبود مطمئناً دستگاه معتمد عباسی برای به شهادت رساندن آن وجود مقدس،
همانند پدران بزرگوارشان، از هیچ اقدامی کوتاهی نمی کردند.

نگاهی به تاریخ زندگی و شرایط خفقان حاکم بر زمان امام هادی و حسن عسکری علیه السلام و
استقرار آنان در پادگان نظامی سامراء جهت کنترل و مراقبت مستمر، نشان می دهد که در چنین
شرایطی فرزندش چاره ای جز پنهان شدن نداشت و گرنه دستگیر و به شهادت می رسید و زمین از
حجت خدا خالی می ماند و این امر با حکمت و تدبیر الهی نسبت به آینده منافات دارد. پس
می توان گفت: حکمت و راز اصلی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حفظ جان آن حضرت از خطر
دشمنان برای انجام رسالت بزرگی است که خداوند به عهده آخرین ذخیره حق گذاشته است و
همه اهداف و آرمان های تاریخی بشر، در تحقق این هدف بزرگ نهفته است.

دو. **بیعت نکردن با حاکمان طاغوت:** یکی دیگر از دلایل غیبت که در روایات بدان اشاره
شده است، عدم بیعت با حاکمان ستمگر است، چرا که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف همانند پدرانش
مأمور به تقیه نیست تا به روش پدران بزرگوارش از روی تقیه با طاغوت زمانش بیعت کند، بلکه
مأمور به سیف است؛ زیرا در صورت عدم غیبت، آن حضرت نیز همانند اجداد طاهرینش، جز

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۶۱.

شهادت یا پذیرش بیعت آنان، هیچ راهی نخواهد داشت. درحالی که تعهد حضرت نسبت به حاکم زمانش، با فلسفه وجودی آن حضرت سازگار نیست؛ چون ایشان مأموریت بزرگی را برعهده دارد که لازمه اش نقض این بیعت است درحالی که نقض عهد در دین ممنوع است. پس غیبت واقع شد تا بیعتی نباشد.

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود:

يَقُومُ الْقَائِمُ عليه السلام وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ عَقْدٌ وَلَا عَهْدٌ وَلَا بَيْعَةٌ؛ ^۱ قائم عليه السلام قیام کند درحالی که هیچ کسی به گردن او قرارداد و تعهد و بیعتی ندارد.

علی بن فضال از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّلَاثِ مِنْ وُلْدِي كَالنَّعَمِ يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ! قُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لِأَنَّ إِمَامَهُمْ بَغِيْبٌ عَنْهُمْ فَقُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ؛ ^۲ گویا شیعیان را می بینم که در فقدان سومین از فرزندانم همانند گله در طلب چراگاه برآیند، اما آن را نیابند. گفتم: ای فرزند رسول خدا! برای چه؟ فرمود: برای آنکه امامشان از آنها نماند، گفتم: برای چه؟ فرمود: برای آنکه چون با شمشیر قیام کند بیعت هیچ کس برگردنش نباشد.

از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يَصَلِّي رُوحَ اللَّهِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَخْفِي وَ لَادَتُهُ وَ يَغِيْبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ؛ ^۳ هر کدام از ما اهل بیت در زمان خود، بیعت حاکمان و طاغوت های زمان را از روی تقیه به عهده گرفته ایم مگر حضرت قائم عليه السلام آن کسی که عیسی بن مریم عليه السلام به امامت او نماز می گذارد، خداوند ولادت او را مخفی نگهداشت و برای او غیبتی مقرر نمود تا هنگامی که قیام کند بیعت حاکمی بر گردنش نباشد.

امام جواد علیه السلام به نقل از اجداد طاهرینش از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که فرمود:

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۱۷۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۱۶.

إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تَحْفَى وَلَا دُتُّهُ وَبِغَيْبِ شَخْصِهِ؛^۱ همانا قائم ما هنگامی که به پا خیزد، از ناحیه هیچ کسی بیعتی بر ذمه ندارد، به خاطر همین ولادت وی پوشیده و مشخص شریف او از دیده‌ها پنهان می‌گردد.

اسحاق بن یعقوب، نامه‌ای توسط دومین نایب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به محضر امام عجل الله تعالی فرجه الشریف ارسال کرد، در پاسخ به پرسش‌های او این توفیق شریف صادر شد:

وَأَمَّا عَلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ... إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدَّ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاغِيَتِ فِي عُنُقِي؛^۲ واما علت وقوع غیبت؛ همانا هیچ یک از پدرانم نبوده مگر آن که بیعت طاغوت زمانش بر او تحمیل شده است و هنگامی که من قیام می‌کنم، بیعت هیچ یک از طاغوتیان را نخواهم داشت.

سه. **امتحان و آزمایش مردم:** بر اساس آیات قرآن، یکی از سنت‌های فراگیر الهی امتحان مردم است. بشر ناگزیر باید امتحان شود و این امتحان هم در گذشته بوده، هم در حال و آینده خواهد بود. قرآن می‌فرماید:

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾^۳ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: "ایمان آوردیم"، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟! ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و شماها را نیز می‌آزماییم)؛ باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و آنانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد!

در روایات نیز، اعتقاد به امام غائب عجل الله تعالی فرجه الشریف محک و معیاری برای ابتلا و امتحان شیعیان ذکر شده تا بدین وسیله درجه ایمان و تعهد شیعیان آزموده شود، زیرا به واسطه غیبت، مرتبه ایمان اشخاص و تسلیم بودن آنها در برابر تقدیر الهی ظاهری می‌شود و همچنین در زمان غیبت، به واسطه حوادث و فتنه‌هایی که روی می‌دهد شدیدترین امتحانات از مردم به عمل می‌آید.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۱۰.

۲. طوسی، الغیبة، ص ۲۹۲.

۳. عنکبوت/ ۲-۳.

عدم تحقق ظهور حضرت به اذن الاهی است و در شخص منتظر- هر مقداری هم که دوران غیبت به طول انجامد- هرگز نومیدی راه پیدا نمی‌کند و شك و وسوسه در دلش پیدا نمی‌شود. در این آزمون، انسان‌های مؤمن و ثابت قدم، از افراد مدعی و بی‌ایمان متمایز خواهند شد.

امیر مؤمنان می‌فرماید:

أَمَّا وَاللَّهِ لَأُقْتَلَنَّ أَنَا وَابْنَتَايَ هَذَانِ وَ لَيُبْعَثَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِّنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَطَالِبُ بِدَمَائِنَا وَ لَيَغَيِّبَنَّ عَنْهُمْ تَمْيِيزًا لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِّنْ حَاجَةٍ؛^۱ به خدا قسم من و این دو فرزندم (حسن و حسین علیهما السلام) شهید خواهیم شد خداوند در آخر الزمان مردی از فرزندانم را به خونخواهی ما برخواهد انگيخت، او از دیده‌ها غائب خواهد شد تا این آزمایش سبب جداسازی گمراهان گردد، به گونه‌ای که افراد نادان خواهند گفت: خدا به آل محمد صلی الله علیه و آله نیازی ندارد.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا قَوْمٌ وَ يَثْبُتُ عَلَى الدِّينِ فِيهَا آخِرُونَ فَيُؤَدُّونَ فَيَقَالُ لَهُمْ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَمَا إِنَّ الصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛^۲ برای او غیبتی است که در آن عده‌ای از دین خارج گردند و جمعی بر مشکلات صبر و پایداری نمایند، دشمنان گویند کجا است این وعده خدا اگر راست می‌گویید! آگاه باشید که اجر و پاداش صابران بر اذیت و تکذیب دشمنان، همانند کسی است که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله با دشمنان شمشیرزده است.

جابر بن عبدالله انصاری از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد غیبت فرزندش حضرت

قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف سؤال می‌کند: یا رسول الله! آیا قائم که فرزند شماست غائب می‌شود؟ فرمود:

يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَلْقَائِمِ مِّنْ وُلْدِكَ غَيْبَةٌ فَقَالَ إِي وَ رَبِّي وَ لَيَمَجِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ؛^۳ آری، به خدا سوگند بدان وسیله خدا اهل ایمان را امتحان نماید تا خالص گرداند و کافران را آزمایش می‌کند تا هلاک و نابود گردد.

۱. بحار الانوار، ج ۵۱ ص ۱۱۲.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۸.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۸.

غیبت امام عصر (ع) ضمن اینکه محک و آزمایشی است که خداوند عموم بندگان را بدان می‌آزماید،^۱ اما شیعیان و پیروان آن حضرت را به طور خاص، به امتحان سخت‌تر گرفتار می‌کند تا میزان ثبات قدم پیروان و صداقت و استواری ایمان معتقدان به آن حضرت مورد سنجش قرار گیرد؛ زیرا شیعیانند که این ملاک و معیار را پذیرفته و معتقد به غیبت حضرتند.

امام صادق (ع) فرمود:

... غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَجِبُ أَنْ يُمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ؛^۲ خداوند به وسیله غیبت امام مهدی (ع) شیعیان را می‌آزماید.

امام باقر (ع) درباره دشواری امتحان شیعیان در زمان غیبت امامشان، خطاب به آنان فرمود:

لْتُمَحِّصَنَّ يَا شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ تَمَحِصَ الْكُحْلُ فِي الْعَيْنِ وَإِنَّ صَاحِبَ الْعَيْنِ يَدْرِي مَتَى يَقَعُ الْكُحْلُ فِي عَيْنِهِ وَلَا يَعْلَمُ مَتَى يَخْرُجُ مِنْهَا وَكَذَلِكَ يَصْبِحُ الرَّجُلُ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَيَمْسِي وَفَدَّ خَرَجَ مِنْهَا وَ يَمْسِي عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا وَ يَصْبِحُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْهَا؛^۳ ای شیعه آل محمد (ع)، حتماً باید مورد پاک‌سازی قرار گیرید همچون پالودن و برطرف شدن سرمه از چشم که صاحب چشم می‌داند چه وقتی سرمه در چشمش جای می‌گیرد، ولی نمی‌داند چه زمانی از آن بیرون می‌شود و به همین گونه است حال مرد که بر طریق امر ما (امامت) صبح می‌کند (روز را آغاز می‌کند) و بعد روز را شب می‌کند و (بعد) درحالی که از آن خارج شده شب را به صبح می‌برد.

در روایت دیگر که ابی الجارود آن را از امام باقر (ع) روایت کرده است، آن حضرت فرمود:

لَا تَرَوْنَ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ حَتَّى تَكُونُوا كَالْمِعْزَى الْمَوَاتِ الَّتِي لَا يَبَالِي الْخَابِئُ أَيْنَ يَضَعُ يَدَهُ فِيهَا لَيْسَ لَكُمْ شَرَفٌ تَرْقُونَهُ وَلَا سِنَادٌ تُسْنِدُونَ إِلَيْهِ أَمْرَكُمْ؛^۴ آنچه را چشم به راه آن هستید (از پیروزی حکومت حقه و ظهور حضرت مهدی (ع) نخواهید دید تا آن زمانی که چون يك دسته بزبی جان (یا لاغری) باشید که باکی ندارد از اینکه شیر

۱. چنانکه امام کاظم (ع) فرمود: «لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ... اِمْتَحِنَ بِهَا خَلْقَهُ»؛ (الامامة و التبصرة، ص ۱۱۳).

۲. الكافي، ج ۱ ص ۳۳۷.

۳. نعمانی، الغيبة، ص ۲۰۶.

۴. الكافي، ج ۸، ص ۲۶۳.

(درنده خونخوار) به هر جای او که خواهد دست خود را دراز کند، جای بلندی برای شما به جای نماند که بدان بالا روید، و تکیه‌گاهی به جای نماند که بدان تکیه زنید. امام صادق علیه السلام به عده‌ای از یارانش که درباره دوران آرمانی و شکوهمند ظهور باهم گفتگو می‌کردند، این نکته را یادآور شد که تحقق این آرزوها بدون گذر از آزمون‌های سخت دوران غیبت و پالایش نیکان از بدان، ممکن نخواهد بود. منصور صیقل گوید: من و حارث بن مغیره و عده‌ای نشسته بودیم، امام صادق علیه السلام سخن ما را می‌شنید، پس به ما فرمود:

فِي أَي شَيْءٍ أَنْتُمْ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تَغْرَبُوا وَلَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تَمَحَّضُوا وَلَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تَمَيِّزُوا وَلَا وَاللَّهِ مَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى وَيَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ؛^۱ شماها در اندیشه چه هستید؟ نه، به خدا سوگند آنچه شما بدان چشم دوخته‌اید پدید نشود تا بازرسی شوید؛ نه، به خدا قسم آنچه شما چشم به راه هستید واقع نشود تا ممتاز شوید؛ نه، به خدا آنچه شما چشم بدان دارید به دست نخواهد آمد جز پس از نومیدی؛ نه، به خدا آنچه شما بدان چشم دارید پدید نشود تا هر که باید بدبخت شود و هر که باید سعادت‌مند گردد.

صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تَمَحَّضُوا وَتَمَيِّزُوا وَحَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَنْدَرُ فَإِلَّا نَدَّرُ؛^۲ به خدا سوگند آنچه شما چشمان خود را به سویش می‌دارید (منتظرو چشم به راه آن هستید) واقع نخواهد شد تا اینکه پاک‌سازی و جداسازی شوید و تا اینکه نماند از شما مگر کمتر و کمتر.

به خاطر همین دشواری‌های امتحان در دوران غیبت است که خداوند متعال متناسب با سختی‌های آن، پاداش مضاعفی را برای کسانی که با وجود عدم دسترسی به امام، بروایت اهل بیت علیهم السلام ثابت قدم می‌مانند، عطا خواهد کرد. عمار سابطی گوید: از محضر امام

۱. طوسی، الغیبة، ص ۳۳۵.

۲. نعمانی، الغیبة، ص ۲۰۸.

صادق علیه السلام سؤال کردم: کدامیک از این دو بهتر است: عبادت پنهانی با امام پنهان از شما خانواده در زمان دولت باطل یا عبادت در زمان ظهور و دولت حق با امام آشکار از شما؟ فرمود:

أَيُّمَا أَفْضَلَ الْعِبَادَةَ فِي السِّرِّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ أَوْ الْعِبَادَةَ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ وَدَوْلَتِهِ مَعَ الْإِمَامِ مِنْكُمْ الظَّاهِرِ فَقَالَ يَا عَمَّارُ الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ وَكَذَلِكَ وَ اللَّهُ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ تَخَوُّفُكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَ حَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يُعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرُهُ فِي ظُهُورِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ؛ ای عمار! به خدا که صدقه دادن پنهانی از صدقه دادن آشکارا بهتر است. و هم چنین به خدا عبادت شما در پنهانی با امام پنهانتان در زمان دولت باطل و ترس شما از دشمن و در حال صلح با دشمن (تقیه) بهتر است از کسی که عبادت کند خداوند را در زمان ظهور حق با امام برحق آشکار و در زمان دولت حق.

بدون شک، موفقیت در این آزمون‌های دشوار الهی، مستلزم داشتن اراده و ایمان عمیق و اخلاص است و مهم‌ترین پیش نیاز آن، اعتقاد راسخ به وجود امام غائب عجل الله تعالی فرجه الشریف است. اگر فردی با ادله قطعی به وجود آن حضرت پی برد، هنگامی که امواج شك و توهّمات باطل به او هجوم آورد متزلزل نشود و سستی در اعتقادش راه پیدا نکند. در چنین شرایطی اگر در فرد، این احساس مسئولیت شکل پذیرد، خواهد توانست سختی مبارزات و ناملايمات و فداکاری‌ها را در راه ایمانش متحمل شود.

چهار. راز نامکشوف: براساس برخی روایات، غیبت دارای اسرار نامکشوفی است که ما آن را به صورت کامل نمی‌دانیم؛ زیرا اسرار کامل غیبت در زمان ظهور آشکار خواهند شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر بن عبدالله انصاری فرمود:

يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا لِأَمْرٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٍّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ مَطْوِيٌّ عَنْ عِبَادِهِ فَإِيَّاكَ وَ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ فَهَوَّ كُفْرًا؛ ای جابر! این از کارهای عجیب خداوند و سری از اسرار الهی است که بر بندگانش پوشیده است، پس از شك در کار خدا پرهیز که کفر است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۴.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۱، ص ۲۸۸.

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَزْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ فَقُلْتُ وَلِمَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ لِأَمْرٍ لَمْ يُوَدَّنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ قُلْتُ فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ قَالَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ إِنَّ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيَمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ مِنْ خَرْقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْغُلَامِ وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَغَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ؛^۱ برای صاحب این امر غیبتی است ناگزیر که در آن هر جوینده باطلی به تردید می افتد، عرض کردم: قربانت گردم، برای چه؟ فرمود: به جهت امری که ما اجازه نداریم آن را آشکار سازیم، گفتم: چه حکمتی در آن غیبت است؟ فرمود: حکمت غیبت او همان حکمتی است که در غیبت حجت های پیشین الهی بوده است و اسرار آن آشکار نخواهد شد مگر پس از ظهورش، همان طور که وجه حکمت اعمال خضر علیه السلام؛ از شکستن کشتی و قتل پسر و پیاداشتن دیوار بر حضرت موسی علیه السلام روشن نشد تا وقتی که جدایی و فراق آن دو فرارسید. ای پسر فضل این امر، امری از اموری خداوند متعال، و سری از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است، و هنگامی که پی بردیم که خداوند حکیم است، پذیرفته ایم که تمام کارهای او حکیمانه است هر چند وجه انکار آن ظاهر نباشد.

در این روایت، جمله «لِأَمْرٍ لَمْ يُوَدَّنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ» نشان می دهد که منظور از سر بودن آن است که حکمت های غیبت برای ما پوشیده و جزء اسرار است و گرنه خود ائمه علیهم السلام آن را می دانند، اما بنا به مصالحی مجاز به گفتن آن نیستند. این اسرار در زمان ظهور برای ما نیز آشکار خواهند شد.

جمله «سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ» یا ناظر به این معناست که ائمه علیهم السلام بنا ندارند تمام حکمت های غیبت را بازگو کنند، بلکه برخی امور تا زمان ظهور باید پنهان بماند یا بدین معنا است که هنوز زمینه برای گفتن این امور فراهم نیست و فهم این اسرار به شرایط و گذشت زمان وابسته است، شاید به همین دلیل تمام اسرار غیبت به ما گفته نشده و آن چه بیان گردیده

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۲؛ احتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۷۶.

فقط بخشی از حکمت‌های غیبت است.

۲. چرایی تداوم غیبت امام حنی

تداوم غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در حقیقت معلول تداوم عواملی است که سبب وقوع آن گردیده است. این عوامل و اسباب، در هر دوره و زمانی متفاوتند. از بررسی روایات و تأمل در ماهیت مأموریت خاص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دست می‌آید که علت اصلی غیبت آن حضرت، عدم آمادگی جهانی برای پذیرش حکومت الهی در همه سطوح زندگی و نبود شرایط لازم برای تحقق رسالت بزرگی است که حضرت بدان مأمور شده است. دیگر علل یاد شده در روایات مانند خوف قتل، امتحان، عدم بیعت با طاغوت و... بیان فروع است. دیگر علل یاد شده در پیامدهای آن است.

دلیل این امر آن است که دگرگونی در شرایط اجتماعی مصلحت‌ها را تغییر می‌دهد، در فضای نبود آمادگی، مصلحت در تداوم غیبت است و تا زمانی که این آمادگی فراهم نشود و جامعه پذیرای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و پیروی از او نباشند، غیبت نیز پایان نمی‌پذیرد.

شیخ مفید درباره تغییر مصلحت در صورت تغییر شرایط، می‌نویسد:

اقامه احکام دین (مانند جهاد و حج)، همانند مصلحت انسان‌ها در ظاهر بودن پیشوایان معصوم علیهم السلام و تدبیر و مدیریت آنان است و این مصلحت وقتی است که مردم از آنان اطاعت کنند و دریاری و همراهی آنان کوتاهی نکنند و اگر مردم نافرمانی کردند و خواستند خون آنان را بریزند مصلحت تغییر می‌کند و برای امام و مردم بهتر است امام از چشمان آنان غائب و پوشیده شود. در این صورت بر او ملامتی نیست، بلکه ملامت و سرزنش سزاوار کسانی است که با اعمال فاسد و اعتقاد باطل، سبب غیبت شده‌اند.^۱

بنابراین، علت اصلی تداوم غیبت آخرین حجت الهی را می‌باید در عدم انطباق شرایط اجتماعی با رسالت جهانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف جستجو کرد؛ بدین معنا که رخداد ظهور دارای دو رکن اصلی است؛ رکن اول امام و رسالت جهانی اوست و رکن دوم، امت و جامعه بشری است.

۱. الفصول العشرة فی الغیبة، ص ۱۱۶.

رکن نخست که مقتضی امر ظهور است فراهم بوده و هست؛ اما رکن دوم؛ یعنی بسترهای اجتماعی و شرایط و الزامات تحقق این رسالت، تا کنون مهیا نگردیده است. از این رو، تداوم غیبت، نه به خاطر عدم مقتضی بلکه ناشی از وجود مانع و عدم آمادگی شرایط جهانی برای تحقق اهداف ظهور است.

بنابراین، در بررسی علل طولانی شدن غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، می باید این دو مؤلفه اساسی؛ یعنی مأموریت و رسالت جهانی آن حضرت (وجود مقتضی) از یکسو و شرایط و موجبات تحقق این مأموریت بزرگ (عدم مانع) از سوی دیگر، مورد توجه قرار گیرد.

۱. **مأموریت جهانی:** رسالت جهانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، تحقق کامل آموزه‌ها و احکام دین جهانی اسلام است که خداوند متعال توسط جدش رسول الله صلی الله علیه و آله آن را برای هدایت عموم بشر تا قیامت نازل کرده است. و از آنجایی که تحقق کامل دین و اهداف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات آن حضرت و دیگر ائمه علیهم السلام ممکن نبود، آخرین وصی پیامبر، حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف این مأموریت بزرگ را به انجام خواهند رساند؛ همین امر، فلسفه اصلی غیبت او شمرده می شود.

براساس آیات قرآن، خداوند حکیم وجود مقدس بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف را برای يك هدف بس والا و سترگ ذخیره نموده است و آن تحقق کامل حاکمیت دین الاهی و ارزش‌های والای انسانی در جامعه است.^۱

این هدف، به قدری بزرگ و پرثمر است که خداوند همه پیامبران پیشین را مقدمه برای این امر مهم؛ یعنی حاکمیت دین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله توسط آخرین وصی او حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار داده است. از این نظر حتی وجود مقدس پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نیز زمینه ساز تحقق این هدف مهم بوده است؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرچه پایه گذار این طرح عظیم بوده و اهداف و برنامه‌های او کامل ترین مرحله تکامل دین است؛ اما رسالت تحقق این اهداف متعالی، به عهده آخرین وصی او گذاشته شده است و وعده الاهی به دست آخرین مصلح، حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

محقق خواهد شد.^۱

براساس این آیه، ثمره ظهور آخرین حجت الاهی، شکل‌گیری جامعه دین‌مداری است که مهم‌ترین خصیصه آن عبودیت الاهی در همه شئون حیات خواهد بود. بدیهی است تحقق این مهم، بدون فراهم بودن شرایط اجتماعی ممکن نخواهد بود.

۲. عدم آمادگی و فراهم نبودن شرایط جهانی: استمرار غیبت و پنهان‌زیستی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ناشی از تداوم موانع ظهور است و این مسأله با شرایط اجتماعی در گذشته و حال و آینده پیوند وثیق دارد؛ زیرا همان‌گونه که تبدیل حالت حضور به حالت غیبت، ناشی از تعامل منفی امت با امام عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است، تغییر این حالت نیز نیازمند تغییر و اصلاح رابطه امت با امام عجل الله تعالی فرجه الشریف است. تا زمانی که این رویکرد منفی و مخرب، به یک رویکرد مثبت و سازنده تبدیل نشود و شرایط لازم برای حضور و بسط ید آن حضرت در جامعه فراهم نگردد، تداوم غیبت نیز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. از این رو، آمادگی و پذیرش دعوت حضرت از سوی مردم از اساسی‌ترین شروط پایان یافتن غیبت و ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شمرده می‌شود، چرا که عدم تمکین مردم اگرچه ذره‌ای در مشروعیت امام تأثیر نمی‌گذارد، ولی باعث کناره‌گیری امام از حاکمیت می‌شود و این درباره اغلب ائمه گذشته صورت گرفت و از آن جایی که قیام و حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امری حتمی و انکارناپذیر است، رسیدن جامعه به شرایطی که حضور و ظهور آن حضرت را با تمام وجود برتابند، لازم و ضروری است.

بنابراین، تا زمانی که تمامی شرایط فراهم آید، خداوند آن حضرت را در پرده غیبت نگه می‌دارد؛ زیرا سنت الاهی بر این است که هرگونه تغییر و تحولی در عرصه‌های مختلف حیات بشری، از مسیر اراده و انتخاب خود انسان‌ها صورت پذیرد. از این رو، لازمه پایان یافتن دوران غیبت و محرومیت از برکات حضور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بلوغ فکری جامعه بشری، شناخت رهبری معصوم، درک ضرورت حضور وی و آمادگی برای پذیرش اهداف و برنامه‌های ایشان؛ یعنی حکومت عدل جهانی است تا عنایت خاص الاهی شامل حال انسان‌ها گردد و وعده

ظهور محقق شود. پس چرایی طولانی شدن و به درازا کشیدن غیبت را باید در عدم آمادگی جهانی برای تحقق اهداف و برنامه‌های عدالت‌گستران حضرت جست‌وجو نمود.

براین اساس، مهم‌ترین علت تداوم غیبت و استمرار محرومیت جامعه از برکات تصرف مستقیم امام و حجت‌الاهی، نبود شرایط لازم و عدم آمادگی مردم برای پذیرش دعوت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و همراهی با او در قیام بر ضد ستمگران و اقامه حق است و تا زمانی که این آمادگی فراهم نشود غیبت نیز تداوم خواهد داشت، اما اگر مردم با اطاعت‌پذیری و ظرفیت‌سازی خود، زمینه و شرایط را برای تصرف مستقیم حجت خدا فراهم کنند، وعده خداوند نیز محقق خواهد شد و امام عجل الله تعالی فرجه الشریف با ظهورش زمین را از عدل و قسط پر کرده و ظلم و بیداد را از بین خواهد برد.

بیشتر متکلمان امامیه، در تحلیل چرایی غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و تداوم آن، عدم جامعه‌پذیری و نبود شرایط اجتماعی را مهمترین علت شمرده‌اند. در اینجا به دیدگاه برخی از بزرگان شیعه در این زمینه اشاره می‌گردد:

۱. شیخ مفید رحمته الله علیه در این زمینه می‌گوید:

همان‌گونه که خداوند حج و جهاد را برای صلاح بندگان واجب کرد، هرگاه امکان انجام آن فراهم شود، مصلحت فراگیر می‌شود و هرگاه به وسیله مجرمی مانعی پیش آید، مصلحت عموم ترک انجام آن است و همگان معذورند و مجرمان مستحق ملامتند. مسأله امامت نیز چنین است، مصلحت انسان‌ها در ظاهر بودن پیشوایان معصوم و تدبیر و مدیریت آنان وقتی است که از آنان اطاعت کنند و دریاری و همراهی آنان کوتاهی نکنند و اگر مردم نافرمانی کردند و خواستند خون آنان را بریزند مصلحت تغییر می‌کند و برای امام و مردم بهتر است امام از چشمان آنان غائب شود و امام در غیبت هرگز در خور سرزنش نیست، بلکه کسانی سزاوار سرزنشند که با رفتار و عقائد فاسد خود، سبب پیدایش و تحمیل این وضعیت شده‌اند.^۱

وی با اشاره به اهمیت کمی و کیفی وجود یاور و نقش آن در پایان یافتن غیبت می‌گوید:

شیعیان هم اکنون گرچه از جهت عدد بسیارند و چندین برابر اصحاب بدر می‌باشند، اصحاب بدری که وقتی به تعداد آنها جمع شوند ظهور بر امام واجب و

۱. الفصول العشرة فی الغیبة، ص ۱۱۶.

تقیه حرام می‌شود ولی تاکنون و در این زمان این افراد با صفات و شروطشان جمع نشده‌اند، آنان باید شجاعت، صبوری، اخلاص در جهاد، برگزیدن آخرت بر دنیا، پاکی درون از عیب‌ها، سالم بودن عقل و هنگام نیاز سستی نکردن را دارا باشند و علم آن نزد خداوند است که هر وقت مصلحت دید آنان را با شمشیر ظاهر کند، ولی هر شیعه‌ای این صفات را ندارد و اگر خدا بداند در گروهی از شیعیان این صفات و شروط جمع شده است امام را ظاهر می‌کند و دیگر او را غائب نمی‌کند؛ حتی به اندازه چشم برهم زدنی، ولی آنچه مشخص است خلاف این است و برای همین برای امام غیبت جایز است.^۱

۲. شیخ طوسی رحمته الله علیه درباره علت مخفی ماندن امام در پرده غیبت، می‌نویسد:

دلیل اصلی غیبت حضرت، ترس از دشمنان بوده است که سبب شده دست امام از تصرف در امور مدیریتی جامعه کوتاه گردد. و چون ممانعت دشمنان بین امام و خواسته‌های او فاصله انداختند، حضرت وظیفه‌ای برای انجام امور ندارد. پس چون برجان خویش بی‌مناک است، بر او واجب است که از انظار عمومی مخفی و ناپدید شود.^۲

۳. جناب خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله علیه متکلم نامی شیعه، در سخن کوتاه و معروف

خود: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا»^۳؛ وجود امام رحمته الله علیه را لطف الهی در حق بندگان دانسته و تصرف و بسط ید او را لطف فزون‌تر بیان کرده و عدم بهره‌مندی از برکات وجودی و تصرفات ولایی امام رحمته الله علیه را ناشی از قصور و کوتاهی مردم ذکر کرده است.

این سخن محقق طوسی رحمته الله علیه بیانگر تفاوت بین اصل وجود امام رحمته الله علیه و بهره‌مندی مردم از فیض وجود ایشان است؛ بدین معنا که آنچه مقتضای قاعده لطف است، ضرورت وجود امام در هر زمان است، اما استفاده از برکات وجود امام یا عدم بهره‌مندی از او، مربوط به اراده و اختیار خود مردم است تا بدین وسیله امتحان شوند. پس اگر هم اکنون بشریت از فیض حضور علنی

۱. رسائل فی الغیبة، ج ۳، ص ۱۱-۱۲.

۲. تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۲۱۵.

۳. تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱.

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف محروم است، به خاطر سوء تدبیر خود بشرو انجام رفتارهایی است که به غیبت امام و تداوم آن انجامیده است و این امر، ضرورت وجود امام را نفی نمی‌کند؛ هم چنان که وجود بیماری و نیاز مردم به درمان، لزوم وجود پزشک را اقتضا می‌کند؛ اما اگر مردم از روی بی‌توجهی به پزشک مراجعه نکردند این بی‌توجهی و کوتاهی، ضرورت وجود طبیب را نفی نمی‌کند. پس به مقتضای وجوب لطف، برخداوند است که برای هدایت مردم امامی در میان آنان قرار دهد، از این به بعد بر مردم است که به امام رجوع کنند و یا اگر مانع ظهورش شده‌اند موانع را مرتفع سازند تا از فیض وجود او بهره‌مند شوند.

۴. علامه حلی رحمته الله علیه در شرح و تحلیل این جمله کوتاه محقق طوسی، قاعده لطف را دارای سه رکن اساسی دانسته، چنین می‌نویسد:

لطف بودن امامت بر سه پایه استوار است، بخشی بر خدا لازم است و آن آفریدن امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و قدرت و آگاهی بخشیدن به او و تصریح به اسم و نسب اوست، چنان که این کار را خداوند انجام داده است. بخشی از آن بر خود امام لازم است و آن پذیرش این مسئولیت سنگین الهی است و امام عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز این رسالت را قبول کرده است. بخش دیگر آن بر مردم لازم است و آن همراهی و یاری رسانی و فرمانبرداری است از دستورات امام عجل الله تعالی فرجه الشریف است که این رکن اخیر محقق نشده و مردم به این تکلیف عمل ننموده‌اند، پس عدم بهره‌مندی از لطف کامل، نه از سوی خداوند یا از ناحیه شخص امام عجل الله تعالی فرجه الشریف بلکه ناشی از کوتاهی خود مردم است.^۱

بر پایه این تحلیل، فقدان رکن اخیر؛ یعنی عدم نصرت و اطاعت مردم نسبت به آن حضرت سبب شده است که لطف کامل به فعلیت نرسد؛ به عبارت دیگر، عدم جامعه‌پذیری و تمکین مردم نسبت به امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و استمرار این وضعیت، مهم‌ترین عامل غیبت و بودن آن وجود مقدس و تداوم محرومیت جامعه از برکات حضور ایشان است.

۵. فاضل مقداد، متکلم برجسته امامیه نیز، مهم‌ترین دلیل غیبت و پنهان زیستی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را کوتاهی مردم و قلت یاران و فزونی دشمنان آن حضرت دانسته،

۱. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، با تعلیقات آیت الله حسن زاده آملی، ص ۳۶۳.

می نویسد:

سبب غیبت امام علیه السلام، نمی تواند از ناحیه خدا باشد، زیرا (به اقتضای قاعده لطف) بر خدا واجب است او را نصب و معرفی کند، همچنین از ناحیه خود ایشان نیز نمی باشد چون امام معصوم است و عهده داری امور امامت بر او واجب است و انسان معصوم ترک واجب نمی کند، پس متعین است که علت غیبت امام علیه السلام از ناحیه امت است. مردم دو گروهند؛ برخی دوستان و عده ای دشمنان. بدیهی است که دوستان آن حضرت مانع تصرف ایشان نبوده، بلکه او را یاری خواهند کرد، پس مانع اصلی حضور امام، فزونی دشمنان و کمی یاوران ایشان است؛ هرگاه این عامل برطرف شود، حضرت ظهور کرده و جهان را پراز عدل و داد خواهند کرد.^۱

۶. ابی الصلاح حلبی رحمته الله علیه صاحب «تقریب المعارف» معتقد است که نه تنها دشمنان،

بلکه دوستان و شیعیان حضرت نیز در پیدایش و تداوم غیبت مقصرند؛ می نویسد:

هیچ کس در حمایت از حضرت معذور نیست چون هر کسی توان فهم دلایل رسیده و حصول علم به این موضوع را دارد و می داند آنچه بر او واجب است تلاش و بذل جان و ادای حقوق واجب و پاکی نیت برای یاری رساندن امام و آماده کردن آنچه موجب نصرت می شود از تهیه وسایل جنگ و عادت به تحمل دشواری ها است. اگر مردم یا اکثر آنان یا حداقل به اندازه ای که بشود به وسیله آنان انتقام گرفت آماده به کار باشند، حضرت حجت ظهور خواهد کرد و حق پیروز خواهد شد. اما چون مردم انجام نمی دهند آنچه را که می توانند و بر آنان تکلیف است، گناه این کوتاهی و خودداری از انجام واجب به پای آنان شمرده می شود؛ چون آنان نیز همانند دشمنان آشکار، در تحقق غیبت نقش داشته اند، بدین سبب بسیاری از دوستان حضرت با دشمنان او، در غیبت سهیمند، چراکه با وجود فراوانی آنان، حق هیچ بهانه ای را ندارند.^۲

شیخ طوسی رحمته الله علیه نیز در کتاب «تلخیص الشافی»^۳ به این موضوع اشاره کرده و کوتاهی

۱. الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد، ص ۹۹.

۲. رسائل فی الغیبة، ج ۴، ص ۱۱.

۳. تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۲۲۲-۲۲۵.

دوستان و شیعیان را نسبت به انجام وظایف و یاری حضرت، بازگو کرده است. نتیجه: دقت و تأمل درباره حکمت و فلسفه غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و عواملی که به پنهان زیستی آن حضرت انجامیده است، می تواند به این نظریه منتهی شود که در پس این سناریوی عظیم الاهی، هدفی بزرگ نهفته است و آن عبارت است از فراهم شدن شرایط آفاقی و انفسی برای پذیرش و درک آگاهانه ولی معصوم، و ظهور کامل دین حق در همه شئون زندگی انسان که به وسیله او محقق خواهد شد. تجربه تاریخی بشر در دوران غیبت، این شرایط آفاقی و انفسی را فراهم خواهد آورد تا اهل حق، حق را از باطل بازشناسند و از دل و جان تسلیم آن شوند و اهل باطل آگاهانه از حق روی برتابند و با حجت آشکار حق عناد ورزند. خوف امام از کشته شدن؛ خوف از ظهور ناتمام حق و کشته شدن در شرایطی است که هنوز صفها از هم جدا نشده و شرایط معرفتی و انفسی لازم برای شناخت و پذیرش حق فراهم نیامده است. این همان راز بزرگی است که تحقق آن بدون گذر از دالان ابتلاها و چشیدن ناکامی ها و انباشت تجربه ها و رسیدن به پختگی های لازم ممکن نخواهد بود، بلکه گذر قرون و زمان لازم است تا بشریت با رشد و بلوغ تدریجی خویش سرانجام، این حقیقت را درک کند و از سرناچاری و نیاز در برابر آن خضوع نماید، آنگاه است که طلوع خورشید وجود، افق تاریک انتظار را روشن خواهد کرد و انسان رنج کشیده و خسته از مصیبت دوران را، حیات دوباره خواهد بخشید و وعده الاهی محقق خواهد شد ﴿الَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾ مگر نه این است که صبح نزدیک است: ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا، وَنَرَاهُ قَرِيبًا﴾؛ آن ها آن روز را دور می پندارند و ما آن را نزدیک می بینیم.

۱. سوره هود، آیه ۸۱.

۲. سوره معارج، آیه ۶-۷.

ارتباط با امام حی غائب (ع)

یکی از موضوعات پرسش برانگیز در جوامع شیعی، مسأله ارتباط با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در عصر غیبت است. در فرازی از دعای شریف «ندبه» اشتیاق دیدار آن وجود مقدس، از زبان شیفتگان حضرت، چنین بیان شده است:

هَلْ إِلَيْكَ يَا ابْنَ أَحْمَدَ سَبِيلٌ فَتُلْقَى؛^۱ ای فرزند پیامبر (ص) آیا به سوی تو راهی هست که به زیارت دیدارت بار یابیم؟

مراد از ارتباط، دیدار با حضرت از روی شناخت در حال بیداری است. در این رابطه این سؤال مطرح است که آیا در زمان غیبت کبری امکان راه یابی به محضر مقدس حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وجود دارد یا نه؟ اگر هست، نحوه این ارتباط چگونه است؟ و اگر نیست، وظیفه دیگران در قبال مدعیان ارتباط با آن حضرت چیست؟

شیخ طوسی (رحمته الله علیه) معتقد است که در شرایط غیبت، ارتباط با حضرت اگرچه به صورت علنی و عمومی میسر نیست، اما امکان این ارتباط به صورت خاص برای برخی وجود دارد. وی می نویسد:

إن الأعداء وإن حالوا بينه وبين الظهور على وجه التصرف و التدبير فلم يحولوا بينه و بين لقاء من شاء من أوليائه على سبيل الاختصاص و هو يعتقد طاعته و يوجب اتباع أوامره؛^۲ هر چند دشمنان میان آن حضرت و تصرف و تدبیر آشکارا در امور جامعه، جدایی افکنده اند، اما آنان نمی توانند مانع ارتباط و ملاقات امام (ع) با دوستانش به طور خاص شوند؛ کسانی که اعتقاد به اطاعت و پیروی از دستوره‌های او را دارند.

بر اساس این دیدگاه، در عصر غیبت راه ارتباط با امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به طور مطلق بسته نیست، چنانکه حکایات بسیاری از گذشته تا حال مبنی بر تشریف به محضر آن حضرت از سوی افراد راستگو نقل شده است.

اما دیدگاه مورد قبول در میان علمای شیعه، عدم ارتباط به معنای متعارف؛ یعنی گفت و گو و

۱. المزار المشهدی، ص ۵۸۲.

۲. طوسی، الغیبة، ص ۹۸.

تماس دو جانبه با حضرت در دوران غیبت است و لذا اگر کسی مدعی ارتباط و مرادده با حضرت باشد، نه تنها ادعای او پذیرفته نیست؛ بلکه براساس توقیع شریفی که از ناحیه مقدسه برای آخرین نایب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، جناب علی بن محمد سمري، صادر شده است، مدعی دیدار با حضرت، دروغگو و افترازننده شمرده شده است.

با توجه به اهمیت این توقیع و ارتباط مستقیم آن با موضوع بحث، بایسته است اندکی مورد تأمل قرار گیرد، تا پاسخ پرسش فوق به درستی روشن شود.

براساس نقل مرحوم شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» متن توقیع که از ناحیه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف خطاب به آخرین نایب خاص نگاشته شده است، چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ يا علي بن مُحَمَّدِ السَّمَرِيِّ أَعْظَمَ اللهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ فَلَا ظَهْوَرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ اِمْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَ سِيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ؛ أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ؛^۱ به نام خداوند بخشاینده و مهربان - ای علی بن محمد سمري! خداوند پاداش برادرانت را در مصیبت وفات تو بزرگ گرداند. تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت، پس کارهایت را جمع کن و آماده رفتن باش. به هیچ وجه در مورد جانشینی بعد از خودت به کسی وصیت مکن؛ زیرا هنگام غیبت دوم فرار رسیده است. پس ظهوری نیست مگر بعد از اذن خداوند عزوجل و این اذن بعد از طولانی شدن زمان و سخت گردیدن دل‌ها و پرشدن زمین از ظلم و جور خواهد بود. به زودی کسانی از شیعیان من ادعای مشاهده خواهند کرد. آگاه باشید هرکس قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی چنین ادعایی بنماید، دروغ‌گو و افترازننده خواهد بود. هیچ توان و قدرتی نیست، مگر به مدد خداوند بلند مرتبه و بزرگ!

شیخ صدوق، این توقیع را مستقیماً از ابو محمد الحسن بن احمد المکتب نقل کرده؛ او هم

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۶. در کتاب الغیبه شیخ طوسی به جای کلمه «الغیبه الثانية»، «الغیبه التامة» و به جای کلمه «کاذب»، تعبیر «کذاب» نقل شده است که احتمال سهو یا تصحیف در اختلاف این دو نقل وجود دارد. (طوسی، الغیبه، ص ۳۹۵).

آن را مستقیماً از علی بن محمد سمري گزارش کرده است. عبارت مرحوم شيخ صدوق در این مورد چنین است: ابو محمد حسن بن احمد مکتب گوید: من در سالی که نایب چهارم از دنیا درگذشت، در بغداد بودم و چند روز قبل از وفاتش به حضور او رسیدم. پس توقيعی برای مردم بیرون آورد که نسخه آن چنین است... پس من از روی آن توقيعی نسخه‌ای نوشتم و از نزد او بیرون آمدم و چون روز ششم شد، نزد وی بازگشتیم، دیدیم نزدیک است جان بدهد. از او سؤال شد: جانشین شما کیست؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده آن است، این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد و این آخرین کلامی بود که از وی شنیده شد.^۱

درباره اعتبار سند توقيعی و اتصال آن به امام علیه السلام، اگرچه برخی تردید روا داشته‌اند؛^۲ اما بر اساس آنچه در کتاب کمال الدین مرحوم صدوق آمده است، توقيعی شریف با سه واسطه از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل شده است. این سه واسطه که توقيعی را به طور مستقیم از یکدیگر نقل کرده‌اند، عبارتند از: شيخ صدوق، ابو محمد حسن بن احمد المکتب و علی بن محمد سمري. فرد اول سند، شيخ ابوالحسن علی بن محمد سمري است؛ همان شخصیت والا و جلیل القدری که مقام نیابت خاص حضرت را بر عهده داشته و رابط میان امام و مردم بوده است. فرد دوم،

۱. «حدثني الحسن بن أحمد المکتب قال: كنت بمدينة السلام في السنة التي توفي فيها الشيخ أبو الحسن علي بن محمد السمري قدس الله روحه فحضرته قبل وفاته بأيام فأخرج إلي الناس توقيعا نسخة... قال: فنسخنا هذا التوقيع و خرجنا من عنده، فلما كان يوم السادس وعدنا إليه و هو يوجد بنفسه، فقيل له: من وصيك من بعدك؟ فقال: لله أمره بالغه و قضى رضی الله عنه، فهذا آخر كلام سمع منه»؛ (همان).

۲. مرحوم محدث نوری، در سند توقيعی تشکیک کرده و آن را زیر سؤال برده است. از نظری، سند توقيعی به دلیل مرسل بودن، اعتبار لازم را ندارد. وی مدعی است که ضعف سند توقيعی، موجب گردیده که علما، حتی شيخ طوسی که آن را در «کتاب الغیبه» خود آورده، بدان عمل نکرده و مورد اعتراض علما قرار گرفته است؛ زیرا این توقيعی، معارض با نقل حکایاتی است که به طور متواتر از تشرف افراد بی شماری در طول زمان غیبت حکایت می‌کند. (ر.ک: النجم الثاقب، باب هشتم، ص ۴۸۴). هم چنین وی در کتاب «جنته المأوی» می‌گوید: «إِنَّه خبر واحد مرسل»؛ یعنی توقيعی، خبر واحد است که سند آن اتصال ندارد. گویا منظور ایشان در مرسل بودن سند توقيعی، هویت شناخته نشده فردی است که واسطه میان شيخ صدوق و علی بن محمد سمري است؛ یعنی حسن بن احمد مکتب. از نظری اتصال سند محرز نیست و یا این که مرسل بودن توقيعی بدین جهت می‌نماید که وی این توقيعی را از منابع دیگری مثل احتجاج طبرسی که آن را به طور مرسل ذکر کرده، نقل نموده، و گرنه در نقل کمال الدین و تمام النعمة، سند متصل است. (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۱۸).

ابومحمد حسن بن احمد مکتب، از مشایخ حدیث شیخ صدوق است و فرد سوم، محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق است که جلالت قدرش بر همگان آشکار است. بنابراین، با توجه به اینکه اتصال سند به نایب خاص حضرت مشخص است، اتصال سند به امام علیه السلام نیز محرز می شود. از این رو، مشکلی در اعتبار و اتصال سند توقیع وجود ندارد و لذا بیشتر علما سند توقیع را پذیرفته و آن را بی اشکال دانسته اند.^۱

توقیع شریف متضمن چند بخش است، بخش های نخست توقیع که بیانگر خبر غیبی از سوی حضرت درباره وفات جناب علی بن محمد سمري و نهی از تعیین وصی و جانشین و نیز نفی ظهور تا فرارسیدن اذن الاهی است، خارج از محل گفت و گوی ما است. سخن در بخش اخیر توقیع است که به تکذیب مدعی مشاهده پرداخته است: «وَسَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ الشُّفْيَانِي وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ [كَذَابٌ] مُفْتَرٍ». در این قسمت از توقیع، منظور از مدعی مشاهده «مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ»، بنا به قراین و شواهد موجود در متن آن مطلق رؤیت نیست، بلکه مشاهده همراه با ادعای وساطت و امثال آن است.

قرینه نخست، الف و لام «المشاهدة» است. کلمه مشاهده که به معنای دیدار متقابل و دو جانبه است، با الف و لام عهد ذهنی به کار رفته و ناظر به مشاهده معهودی است که در ابتدای توقیع، پایان آن اعلام شده است؛ یعنی جانشینی و نیابت؛ یعنی حضرت به اقتضای کاربرد الف و لام عهد ذهنی در این جا، آن مشاهده تداعی شونده در طول دوران غیبت صغرا را که تنها در مورد نواب خاص حضرت مصداق داشت، پایان یافته اعلام کرد و ادعای مشاهده بعضی از شیعیان را در آینده، تکذیب نمود. چنین تعبیری شامل اتفاق های آنی و مقطعی برای بعضی افراد صالح در زمان غیبت نمی شود؛ چون این گونه دیدارهای پیش بینی نشده و ناگهانی، با آنچه در گذشته برای نایبان خاص حضرت رخ داده، همانندی ندارد تا مشمول حکم تکذیب و انکار در این توقیع گردد.

۱. تاریخ الغیبة الصغرا، ج ۱، ص ۶۴۱.

قرینه دوم، کلمه «یَدعی» و «ادعی» است که از داعیه داشتن مدعی مشاهده حکایت دارد و این معنا را تفهیم می‌کند که نفس ادعای مشاهده، به نحوی با داعیه نیابت و بابت مدعی همراه است.

قرینه سوم، صفت «مفتر» در آخر توقیع است؛ بدین معنا که حضرت، مدعی مشاهده را با دو ویژگی «کذاب» و «مفتر» توصیف کرده است، ذکر این دو صفت، در فهم معنای مشاهده به ما کمک می‌کند، زیرا عنوان «کذاب» به منزله جنس مشترك و عنوان «مفتر» فصل مخصوص در کلام حضرت است. صفت «کذاب» شامل هر نوع ادعای رؤیت دروغ می‌شود، ولی صفت «مفتر» خصوص ادعای کذبی را دربرمی‌گیرد که انتساب به حضرت نیز داده شود، نه هر نوع ادعای کذب را. ترکیب این دو وصف در مورد مدعی مشاهده، مبین آن است که اولاً، مدعی رؤیت در ادعای خود کاذب است؛ ثانیاً، این ادعای خلاف واقع و کذب را به امام علیه السلام نسبت داده است؛ زیرا کسی مصداق هر دو صفت «کذاب» و «مفتر» است که هم ادعای رؤیت بکند و هم چیزی از ناحیه حضرت ادعا کند یا به او نسبت دهد که حضرت نگفته است. در این حالت، چنین ادعایی هم کذب است و هم افترا. در حقیقت مفاد توقیع، ناظر به تخطئه چنین ادعای مشاهده‌ای است، نه مطلق رؤیت و ارتباط.^۱

این نگرانی و موضع شدید حضرت در برابر پیدایش و رشد چنین جریان‌های در آینده، به دلیل آماده بودن زمینه‌های سوء برداشت و سوء استفاده از این مقوله است؛ به گونه‌ای که حتی با وجود صدور این توقیع و تدبیر حضرت در بر حذر داشتن مردم و شیعیان از پذیرش و پیروی چنین مدعیان دروغین، باز هم جامعه شیعی به طور کامل از آسیب این جریان انحرافی در امان نمانده و ظهور فرقه‌های انحرافی مانند «شیخیه»، «بابیه»،^۲ «بهائیه» و... از نمونه‌های آن است.

بنابراین، پیام توقیع، بسته شدن مطلق ارتباط با حضرت نیست، بلکه تعیین وظیفه برای ماست تا از سوء نیت افراد فرصت طلب از ارزش‌های مذهبی با ادعای نمایندگی حضرت

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه، رجوع شود به کتاب «دیدار یار غائب؛ پژوهشی در جریان شناسی ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت»، ص ۱۲۷ تا ۱۶۹، اثر نگارنده.

۲. فصل نامه علمی. پژوهشی انتظار موعود، شماره ۳، ص ۲۲۷ الی ۲۴۷ و شماره ۴، ص ۲۶۱ الی ۲۷۴.

جلوگیری شود. البته باز هم در طول دوران غیبت کبرا، افراد دنیاطلب، حقه‌باز و فریب‌کار با دروغ و دجال‌گری، ادعای «بابیت» و نمایندگی ویژه حضرت را نمودند و ساده‌دلان بی‌شماری را نیز گمراه کردند. جریان‌هایی مانند «بابیت»، «بهائیت» و «قادیانیه» که هر کدام به تأسیس یک فرقه انحرافی انجامید، از نمونه‌های بارز این روی کرد خطرناک شمرده می‌شود که به تدریج از ادعای وساطت و بابیت به ادعای مهدویت رسیدند و در نهایت از ادعای نبوت و اولو‌هیت سر در آوردند.

صدور این توقیع، هشدار و پیشگیری از پیدایش چنین آفت خطرناکی در جامعه شیعی است تا از بروز چنین جریان‌های ناپاکی جلوگیری شود. شدت لحن توقیع نیز، گویای حساسیت این موضوع و حاکی از وجود زمینه‌های بالقوه بروز چنین آفتی در میان شیعیان است. ولذا علمای شیعه با استناد به این سند تاریخی، هیچ‌گاه ادعای وساطت و نمایندگی و پیام‌رسانی را از کسی نپذیرفته و مدعیان دروغین را نیز رسوا و مطرود ساخته‌اند. به‌راستی اگر این توقیع صادر نمی‌شد، به یقین تاکنون ظهور انحرافات فکری بدون هیچ مانعی در جامعه شیعی شایع می‌شد. از این نظر، صدور این توقیع، مهم‌ترین سند مصونیت‌بخش شیعه از این آفات فرسایش‌گر به شمار می‌رود.

بنابراین، در زمان غیبت، اگرچه امکان ارتباط با حضرت وجود دارد و ممکن است برای کسی در موارد خاصی اذن تشریف داده شود، چنانکه عده‌ای زیادی از افراد بی‌ادعا در طول دوران غیبت چنین فیضی نصیبشان شده است؛ اما باید توجه داشت که در این باره ادعای ارتباط از سوی کسی پذیرفتنی نیست. در حقیقت، شأن نزول این توقیع که به صورت تکذیبیه مطرح شده، تکذیب مدعیان دروغین و جلوگیری از شکل‌گیری «باب» شدن افراد سودجو و فرصت‌طلبی است که در آینده با دست‌آویز قرار دادن این مسئله، آن را وسیله رسیدن به اغراض مادی و شهرت‌طلبی خود قرار دهند. از این رو، علمای شیعه همواره نسبت به مدعیان ارتباط نگاه بدبینانه داشته‌اند.

آثار و فوائد امام حی غائب علیه السلام

رخداد غیبت، اگرچه سبب محرومیت مردم از برکات حضور امام علیه السلام در جامعه شده است؛

اما ولایت و اشراف آن حضرت بر جریان امور همچنان باقی است، زیرا بر اساس روایات، غیبت امام دوازدهم عجل الله فرجه الشريف به معنای انقطاع رابطه او با جامعه نیست، بلکه به معنای حضور غائبانه و تأثیرگذار آن حضرت در جامعه به صورت ناشناس است. از این رو، غیبت امام عجل الله فرجه الشريف گرچه موجب محرومیت جامعه از رهبری و مدیریت مستقیم ایشان شده است، اما تصرفات ولایی و آثار و برکات ناشی از شئون امامت آن حضرت، هیچ‌گاه تعطیل پذیر نبوده و در زمان غیبت نیز عنایات و اشراف مستقیم و غیرمستقیم آن حضرت، شامل حال مردم خواهد بود. چنانکه خود حضرت در توقیعی که برای شیخ مفید صادر شده است فرمود:

نَحْنُ وَإِنْ كُنَّا نَائِبِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنْ مَسَاكِينِ الظَّالِمِينَ حَسَبَ الَّذِي أَرَادَهُ اللهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَ لِشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَتْ دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ أَحْبَابِكُمْ... إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ؛ هر چند ما در جایی منزل گزیده‌ایم که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم به علتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا در دست فاسقان باشد در این دیده است، ولی از اخبار و اوضاع شما کاملاً آگاهیم و چیزی بر ما پوشیده نمی‌ماند... همانا ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم و اگر جز این بود، سختی‌ها و گرفتاری‌ها از هر سوبه شما رو می‌آورد و دشمنان، شما را لگدمال و نابود می‌کردند.

در بینش اعتقادی شیعه، وجود مقدس امام زمان عجل الله فرجه الشريف در حال غیبت و ظهور، حجت الاهی بر بندگان و رابط میان خلق و خالق است، هم بقای عالم هستی به او وابسته است، هم واسطه تداوم فیوضات الاهی بر بندگان است و این وساطت در فیض، اختصاص به زمان ظهور آن حضرت ندارد، بلکه وجود مقدس امام زمان عجل الله فرجه الشريف در شرایط غیبت نیز مرکز جوشش فیض الاهی در عرصه تکوین و تشریح است؛ زیرا او در هر دو حال، خورشید عالم وجود و مربی و هادی انسان‌هاست.

بدیهی است که بهره‌مندی از افاضات و برکات وجود امام علیه السلام در زمان غیبت به دلیل محدودیت‌های این دوره، نسبت به زمان حضور و بسط ید امام علیه السلام متفاوت خواهد بود، به همین جهت در روایات، وجود آن حضرت در پرده غیبت، به خورشید پس ابر تشبیه شده و چگونگی بهره‌مندی از وجود امام غائب رضی الله تعالی عنهما، همانند بهره‌مندی از نور خورشید نهان در پس ابرها، ذکر شده است.

جابر بن عبدالله انصاری گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره سؤال کردم: آیا شیعه از وجود قائم رضی الله تعالی عنهما در زمان غیبتش، بهره‌مند می‌شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَنْتَفِعُ لِشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ؟ فَقَالَ: إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ؛ آری، به آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث گردانیده، آن‌ها از نور وجود او منتفع می‌شوند و از برکات ولایتش در طول غیبت؛ بهره می‌شوند، چنان‌که از آفتاب پشت ابر استفاده می‌نمایند.

سلیمان بن اعمش گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم چگونه از حجت غائب نهان منتفع می‌شوند؟ فرمود:

فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ علیه السلام فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالحُجَّةِ الغَائِبِ الْمَسْتُورِ؟ قَالَ: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ؛^۱ همانگونه که جهان و جهانیان از خورشید بهره می‌برند هنگامی که ابر چهره آن را پوشانده باشد.

خود امام عصر رضی الله تعالی عنهما نیز در توقیعی در پاسخ به پرسش‌های اسحاق بن یعقوب قمی در زمان نایب دوم محمد بن عثمان عمری می‌فرماید:

أَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ وَ إِنِّي لِأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ التُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ؛^۲ اما چگونگی بهره‌مندی مردم از من در ایام غیبتم، مانند بهره‌مندی از نور خورشید است زمانی که ابرها آن را از

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲. همان، ص ۲۰۷.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۸۳؛ طوسی، الغيبة، ص ۹۹.

چشمان مردم پوشیده باشد و من امان اهل زمین همان گونه که ستارگان امان اهل آسمان است.

در این گونه روایات، تشبیه پرمعنای غیبت امام زمان (عج) به خورشید پس ابر، نکات و درس‌هایی را به ما می‌آموزد؛ این تشبیه اولاً، اشاره به جایگاه محوری امام زمان (عج) در نظام هستی دارد؛ یعنی همان گونه که در علوم طبیعی و فلکیات، خورشید، مرکز منظومه شمسی است، جاذبه‌اش حافظ زمین است و آن را از سقوط نگه می‌دارد، زمین را دور خود می‌چرخاند، حرارتش سبب حیات حیوانات و رویش گیاهان و انسان‌هاست، نورش روشنی بخش زمین است، وجود مقدس امام عصر (عج) نیز سبب بقای عالم هستی و تداوم فیض هدایت و نور علم و معرفت به دیگر انسان‌هاست. ثانیاً، همان گونه که در وضعیت پوشیده شدن آفتاب در زیر ابر، مردم بیرون آمدن خورشید را به انتظار می‌نشینند تا بیشتر از آن منتفع گردند، در ایام غیبت نیز شیعیان هر لحظه به انتظار طلوع خورشید ظهور به سر می‌برند. ثالثاً، همان گونه که گاهی بنا به مصالحی، پنهان شدن خورشید در میان ابرها، بهتر از آشکار بودن آن است، غیبت امام زمان (عج) نیز مصالح مهم‌تری را دربردارد. رابعاً، همچنانکه شعاع خورشید، به میزان روزنه‌ها و شبکه‌های درون خانه‌ها در آن می‌تابد، در زمان غیبت نیز مردم به اندازه معرفت، علاقه و روزنه‌های دل خود از وجود مقدس حضرت بهره می‌برند. خامساً، همان گونه که انکار خورشید، سخن غیرقابل پذیرش است، انکار وجود مقدس امام عصر (عج) با این همه آثار و علائمی که دارد، تلاش نامعقول و بی‌ثمر خواهد بود.

فوائد امام غائب (عج) به لحاظ نوع اثر، به دو گونه تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شوند. فوائد تکوینی امام غائب، ناظر به فیض وجود انسان و جهان و نعمت‌های مادی و معنوی است که همه عالم ممکنات را در بر می‌گیرد. مراد از فوائد تشریحی امام غائب، ابعاد هدایت بخشی مستقیم و غیرمستقیمی است که در پرتو عنایات ویژه آن حضرت نصیب فرد و جامعه می‌شود.

در اینجا، به برخی فوائد امام غائب (عج) در عرصه تکوین و تشریح اشاره می‌شود:

۱. واسطه فیض وجود: در تفکر اعتقادی شیعه، واسطه فیض میان خلق و خالق در مرحله

ابداع و پس از آن، پیامبر اکرم (ص) و ائمه طاهریینند و فیض الهی از طریق آن ذوات مقدس به

مخلوقات عالم افاضه می گردد.^۱

در این عصر و زمان، واسطه فیض، امام عصر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، زیرا واسطه فیض در هر زمانی، حجت حنی الاهی در آن زمان است که زمین هیچ گاه از وجود او خالی نخواهد بود و گرنه زمین و اهلش فروریخته و ساقط می شود «لَوْ بَقِيَتِ الْاَرْضُ يَوْمًا بِاِمَامٍ مِّنَّا لَسَاخَتْ بِاَهْلِهَا».^۲ منظور از «امام» در این جا، امام حنی است و مراد از «ارض» نه فقط کره خاکی، بلکه همه کائنات است و کلمه «ارض» در این جا و روایات مشابه، عنوان مشیر به کل عالم است.

۲. واسطه دریافت نعمت: همه نعمت های مادی و معنوی الاهی از مجرای ولایت امام بر دیگر مخلوقات سریان دارد. از این رو، در دعاها امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف واسطه نعمت، کانون عالم هستی، مایه ثبات و برقراری آسمان و زمین و ریزش روزی بر مخلوقات معرفی شده است:

بِيَمِينِهِ رِزْقُ الْوَرَى وَ بِوُجُوْدِهِ ثَبَّتَتِ الْاَرْضُ وَ السَّمَاءُ وَ بِهِ يَمْلَأُ اللهُ الْاَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا
بَعْدَ مَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛^۳ به برکت وجود او همگان روزی می خورند و به سبب وجود او زمین و آسمان پابرجا است و به واسطه او زمین از عدل سرشار می شود، پس از آن که ظلم فراگیر شده باشد.

همان گونه که امام هادی عليه السلام در زیارت جامعه کبیره درباره جایگاه محوری امامان عليهم السلام می فرماید:

بِكُمْ فَتَحَ اللهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ وَ بِكُمْ يَنْزِلُ الْعَيْثُ وَ بِكُمْ يَمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ؛^۴ خداوند با شما آغاز می کند و به شما ختم می کند و به برکت شما باران را فرو می بارد و به یمن وجود شما آسمان را نگه داشته تا بر زمین سقوط نکند.

از این رو امام باقر عليه السلام به همگان سفارش فرمود تا خواسته های خویش را از طریق وساطت اهل بیت عليهم السلام از خدا طلب نمایند:

۱. امام صادق عليه السلام فرمود: «نَحْنُ السَّبَبُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ ما اهل بیت، واسطه میان شما و خداوند هستیم»؛ (بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۱).
 ۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ب ۲۱، ح ۱۴.
 ۳. مفاتیح الجنان، ص ۴۲۳ (دعای عدیله).
 ۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۵.

مَنْ دَعَا اللَّهَ بِنَا أَفْلَحَ وَمَنْ دَعَاهُ بغيرِنَا هَلَكَ وَ اسْتَهْلَكَ؛^۱ هر کس خدا را به وسیله ما بخواند، رستگار (حاجت روا) شود و هر که به غیر وساطت ما وارد شود، بدبخت و محروم گردد.

۳. واسطه معرفت و عبودیت: دریافت فیض معرفت و رسیدن به مقام عبودیت، تنها از راه

ولی معصوم علیه السلام دست یافتنی است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

بِنَا عِبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا وَجَدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ مُحَمَّدٌ حِجَابُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى؛^۲ به وسیله ما خدا پرستش گردید و به وسیله ما خدا شناخته شد و به وسیله ما اعتقاد به یگانگی خدا تحقق یافت و محمد صلی الله علیه و آله حجاب خداست.

آن موجودات قدسی، حجت های الهی بر بندگانش و خداوند آنان را برای دین داری افراد و ثواب و عقاب بندگان، شاخص و حجت قرار داده است تا به وسیله آنان مردم را در قیامت مؤاخذه کند و یا درجه و ثواب دهد.

۴. دفع بلاها: امام مایه امنیت و آرامش انسان ها و سبب دفع بلا از آنان است؛ چنان که در

کلمات خود امام عصر رضی الله عنه آمده است: «وَإِنِّي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ»^۳ یا «أَنَا خَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ وَ بِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ وَ شِيعَتِي».^۴ مراد از اهل در این روایت، خانواده نیست؛ بلکه همه کسانی که در زمره پیروان اهل بیت علیهم السلام هستند را شامل می شود و «واو» در «وَ شِيعَتِي» عطف تفسیری است.

۵. حافظ دین و مذهب: امام حافظ اصالت دین است. اگر او رهبری نکند، دین دستخوش

انحرافات می شود. منظور از حفظ شیعه، حفظ کل دین و تفسیر معصومانه از دین است.

در توقیع صادر شده از ناحیه امام عصر رضی الله عنه به شیخ مفید چنین آمده است:

فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَحْبَابِكُمْ... إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ

۱. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۱۷۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۲۳۹.

۴. طوسی، الغيبة، ص ۲۴۶.

وَلَا نَاسِيْنَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ؛^۱ ما در رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی و اهمال نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده ایم که اگر جز این بود، دشواری ها و مصیبت ها بر شما فرود می آمد و دشمنان، شما را ریشه کن می کردند. واقعاً با آن شدت خفتان در دوران بنی امیه و بنی عباس که شیعه بودن جرم محسوب می شد، حفظ خط تشیع، مدیون و مرهون ائمه، مخصوصاً امام عصر عجل الله تعالی فرجه است.

۶. **احیاگر روح امید:** یکی از آثار غیبت، امیدبخشی و دمیدن روح زندگی، پس از سرخوردگی و ناامیدی فراوان است، تا احساس تشنگی به عدالت در فرد فرود جامعه زنده شود. امام صادق ع به منصور صیقل فرمود:

يَا مَنْصُورُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ؛^۲ ای منصور! این امر (ظهور حکومت اهل بیت ع) به سراغ شما نمی آید مگر پس از ناامیدی.

ابی سعید خدری گوید:

ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَلَاءَ يَصِيبُ هَذِهِ الْأُمَّةَ، حَتَّى لَا يَجِدَ الرَّجُلُ مَلْجَأً يُلْجَأُ إِلَيْهِ مِنَ الظُّلْمِ، فَيَبْعَثُ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ عَثْرَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا، كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا؛^۳ رسول خدا ص از بلایی خبر داد که این امت گرفتار آن می شود به گونه ای که کسی از کثرت ظلم و ستم، جایی نیابد تا بدان پناه برد، آنگاه است که خداوند مردی از خاندان من را ظاهر می کند، پس او عدالت و قسط را در جهان مستقر کند همان گونه که دنیا پر از ظلم و ستم شده بود.

این حدیث گویای آن است که یأس و نومیدی مردم، پس از تجربه ظلم و چشیدن طعم تلخ ستم فراوان حاصل می شود؛ این تجربه تلخ، بشریت را از روی ناچاری وادار خواهد کرد تا به سوی نجات بخش موعود، روی آورند.

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۳. عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، ص ۴۳۶.

فصل پنجم. مدیریت غائبانه امام حنی

یکی از موضوعات قابل تأمل درباره زندگی غائبانه امام حنی، چگونگی مدیریت و رهبری جامعه در دوران طولانی غیبت از سوی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و سازگاری این موضوع با تصدی مقام امامت است.

در این باره باید توجه داشت که دوران غیبت، به معنای دوران بازنشستگی، یا بی تفاوتی و بی کار بودن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست؛ بلکه دوران مدیریت پنهان آن حضرت نسبت به دین الاهی و مصالح جامعه است، زیرا امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در حال حضور و غیبت، امام امت و حافظ دین است، لذا آن حضرت بیش از هرکسی، نسبت به مشکلات دینی و اجتماعی مردم دغدغه مند بوده و در جهت اهدافی که در پیش دارد، آن گونه که صلاح می داند به تدبیر امور می پردازد؛ چنانکه در برخی روایات آن حضرت به «صَاحِبِ التَّدْبِيرِ»^۱ توصیف شده و شیوه تدبیر پنهانی و نفع رسانی آن حضرت را به خورشید پس ابر، تشبیه کرده است.^۲ همچنین جمله «إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ؛ ما در رسیدگی و مراعات شما کوتاهی نمی کنیم» در توفیق حضرت به شیخ مفید رحمه الله^۳ بیانگر اهتمام و تدبیر حضرت نسبت به امور جامعه است.

یکی از جلوه های مدیریت پنهان آن حضرت، جریان نیابت و مرجعیت در عصر غیبت

۱. زاد المعاد، ص ۵۸۰.

۲. «إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَ يَسْتَفْعُونَ بِوِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ؛ آنان بهره مند می شوند از نور ولایت او در غیبت ایشان، همانند بهره بردن مردم از نور خورشید هر چند آن را پرده های ابر پنهان کرده باشد»؛ (کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۵۳).

۳. «وَ إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِيْنَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ»؛ (الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷).

است، زیرا حضور مستمر نائبان خاص و عام در طول دوران غیبت، نتیجه تدبیر حکیمانه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و شیوه تصرف آن حضرت در امور جامعه است. چنانکه تاریخ زندگی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوره غیبت کوتاه مدت و دراز مدت، نشان می‌دهد که آن حضرت از این شیوه بهره برده است و در دوره غیبت صغری افرادی را به عنوان سفیران خاص خود که رابط میان مردم و امام بودند، معین کرده است و در زمان غیبت کبری نیز فقهای شیعه را برای برپایی امور دینی، اجتماعی و حکومتی و اقامه حدود الهی، نصب عام فرموده است. از این رو، برای درک مدیریت غائبانه امام غائب عجل الله تعالی فرجه الشریف به تبیین این دو محور می‌پردازیم:

مدیریت امام غائب عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت صغری

موضوع نمایندگی و وکالت در دوره‌های امامان پیشین به خصوص امام هادی عجل الله تعالی فرجه الشریف و امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف در میان شیعیان یک امر شناخته شده بود و در مناطق مختلف کسانی از سوی ائمه عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان وکیل و نماینده در کار خاص، معرفی می‌شد. جامعه شیعه، جریان وکالت را قبل از فرارسیدن زمان غیبت، تجربه کرده بود و با برخی وکلا آشنایی اجمالی داشت. اما با فرارسیدن دوره امامت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به دلیل عدم حضور ملموس شخص امام در جامعه، این جریان با شکل و ساختار جدیدی در میان مردم پدیدار شد که تا حد زیادی پیچیده‌تر از گذشته و با شرایط و محدودیت‌های خاصی همراه بود. در دوره امامت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و انقطاع تدریجی رابطه مردم با حضرت، مسأله نیابت به صورت یک مقام رسمی با تفویض اختیارات گسترده در جامعه شیعی نهادینه گردید.

براین اساس، می‌توان گفت که شکل‌گیری نهاد نیابت (خاص و عام) یکی از حکیمانه‌ترین تدابیری است که از سوی صاحب شریعت و امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف برای مدیریت جامعه شیعی به طور خاص و امت اسلامی به طور عام چاره‌اندیشی شده است تا در همه زمان‌ها و شرایط، جامعه شیعی و امت اسلامی را به طور غیر مستقیم مدیریت نماید.

در حقیقت، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با تشکیل نهاد نیابت خاص و عام، به نحوی هدف‌گذاری و مدیریت دراز مدت دینی و سیاسی جامعه را برنامه‌ریزی کرده است تا جریان امور تحت اشراف آن حضرت توسط گماشتگان و نواب ایشان مدیریت شود. اگر دین اسلام از خطر انحرافات

فکری و اجتماعی مصون مانده است به برکت این تدبیر حکیمانه صاحب و حافظ دین، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در شکل دهی جریان نیابت بوده است. از این رو، باید گفت که تمامی موفقیت‌ها و پیروزی‌های مختلف، با مجاهدت و تلاش خستگی‌ناپذیر محدثان و فقیهان شیعه بوده است و حیات و نشاط و پویایی تشیع از اواخر غیبت صغری تا به امروز، مرهون تلاش علمی و مجاهدت‌های خالصانه این پاسداران حریم دین و مذهب بوده است.

شکل‌گیری نیابت خاصه، دو مأموریت اساسی داشت:

اول. آماده کردن اذهان عمومی برای «غیبت کبری» و عادت دادن تدریجی مردم به پنهان زیستی امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و جلوگیری از غافلگیر شدن در موضوع غیبت، زیرا اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به طور ناگهانی غیبت می‌کرد، چه بسا موجب انکار مطلق وجود آن حضرت و انحراف افکار عمومی می‌شد. نمایندگان خاص حضرت در دوران غیبت صغری، به این هدف و غرض نایل آمدند و افکار و اذهان عمومی را برای «غیبت کبری» آماده ساختند.

دوم. مدیریت و رهبری امور شیعیان و پیروان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و حفظ مصالح اجتماعی آنان. بدین وسیله در دوران غیبت، خلأ و کمبود ناشی از عدم حضور امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در اجتماع شیعیان تا حدی جبران شد و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف توانست به وسیله نایبان خاص رهبری خویش را در جامعه اعمال کند و خسارت‌های ناشی از عدم حضور مستقیم خود را جبران نماید و مصالح اجتماع آن زمان و دوستداران را در سخت‌ترین و پیچیده‌ترین شرایط اجتماعی و سیاسی حفظ کند و جامعه شیعه را از خطر انحراف و متلاشی شدن، نجات دهند.^۱

همان‌گونه که غیبت به دو مرحله کوتاه مدت و دراز مدت تقسیم می‌شود، نهاد نیابت نیز متناسب با شرایط زمان، در دو مرحله ساماندهی گردید: مرحله اول (نیابت خاصه) مربوط به دوران غیبت صغری و مرحله دوم (نیابت عامه) مربوط به دوران طولانی غیبت کبری است، تا از این طریق به نیازهای جامعه در طول دوران غیبت پاسخ داده شود.

همچنین شیوه انتصاب در هر کدام از گونه‌های نیابت نیز متفاوت است. در نیابت خاصه،

۱. فرهنگ نامه مهدویت، ص ۴۱۹.

انتصاب به صورت تعیین مستقیم امام بوده و فرد خاصی با اسم و رسم مشخص از سوی حضرت به این مقام تعیین می‌گردد و پس از وی نیز، نایب بعدی بنا به تعیین و دستور مستقیم حضرت به وسیله نایب پیشین به مردم معرفی می‌شود. اما سیستم تعیین و انتصاب در نیابت عامه، به صورت غیرمستقیم است؛ یعنی امام با بیان ضوابط و ویژگی‌های نایب عام، حکم کلی مقام نیابت را برای فقها و عالمان وارسته، انشا نموده و تعیین افراد و مصادیق این حکم را به مردم واگذار کرده است. بر پایه این حکم، مقام نیابت عام به فقهای واجد شرایط تفویض شده و هر فردی که آن ضوابط و شاخصه‌ها را در همه ابعاد دارا باشد، یعنی فقیه عادل و مدیر و مدبر باشد به عنوان ولی فقیه و نایب عام امام شناخته می‌شود. چنین کسی از ناحیه حضرت، مسئولیت اداره امور دینی و سیاسی جامعه اسلامی را در عصر غیبت برعهده دارد.

۱. نیابت خاصه (نواب اربعه)

نیابت خاصه به مقام سفارت و نمایندگی از سوی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوره غیبت صغری اطلاق می‌شود. نایب خاص به کسی گفته می‌شود که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف او را به عنوان نماینده ویژه و رابط میان خود و شیعیان برگزیده و به مردم معرفی کرده باشد. چنانکه که امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف خطاب به جمع خواص شیعیان خود درباره نایب اول و دوم چنین فرمود:

وَاشْهَدُوا عَلَيَّ أَنَّ عُمَانَ بْنَ سَعِيدٍ الْعَمْرِيَّ وَكَيْلِي وَأَنَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا وَكَيْلَ ابْنِي مَهْدِيكُمْ؛ گواه و شاهد باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من و فرزندش محمد وکیل فرزند من مهدی شما است.

با شهادت امام عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف در سال ۲۶۰ هجری قمری و فرارسیدن غیبت کوتاه مدت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ارتباط علنی مردم با مرکز امامت، قطع و جامعه شیعه وارد مقطع دشوار غیبت صغری گردید. این دوره، در حقیقت زمینه ساز آمادگی شیعه برای ورود به دوران غیبت کبری بود. در دوره غیبت صغری، اگرچه امام از نظرها پنهان شد، اما به دلیل حضور افراد رابطی که سمت نیابت ایشان را داشتند، شیعیان می‌توانستند پیام، مشکلات و مسائل خود را به عرض امام

برسانند و توسط آن افراد، پاسخ خود را دریافت کنند. به نمایندگان و وکلای امام که در دوران غیبت صغری با آن حضرت تماس داشتند، نواب خاص گفته می شود. مهم ترین ویژگی نهاد نیابت در این دوران، رازداری و فعالیت مخفیانه بود. نواب خاص، مسئولیت ایجاد تعامل و ارتباط میان امام و شیعیان را بر عهده داشتند و در واقع، امورات دینی و سیاسی جامعه شیعی، توسط این شبکه ارتباطی غیرعلنی، مدیریت و سازماندهی می شد. مقام نیابت خاصه، مسئولیت بس خطیری است که تنها براننده افراد خاص با صفات ویژه است؛ کسانی که از ایمان خلل ناپذیر، امانت داری، تقوا پیشگی و پرهیزکاری، رازداری و پوشیده داشتن اموری که باید نهان بماند، اجرای دستورات و تعلیمات رسیده از جانب مقام والای امامت و ولایت و دخالت ندادن رأی و نظر شخصی خویش در امور مخصوص به امام ع برخوردار باشند.

وقتی از ابوسهل نوبختی که از بزرگان شیعه و معاصر عثمان بن سعید عمری است، سؤال می شود که چرا امر نیابت پس از عثمان سعید به تو واگذار نشد، بلکه به حسین بن روح نوبختی واگذار گردید، او در پاسخ می گوید:

ائمه اطهار ع بهتر از هر کس می دانند چه کسی را به این مقام برگزینند. من آدمی هستم که با دشمنان رفت و آمد دارم و با ایشان مناظره می کنم. اگر آنچه را که ابوالقاسم بن روح درباره امام می داند، می دانستم؛ شاید در بحث هایم با دشمنان و جدال با آنان، می کوشیدم تا دلایل بنیادی را بر وجود امام ع ارائه دهم و در نتیجه محل اقامت او را آشکار سازم! اما اگر ابوالقاسم امام را در زیر جامه خود پنهان کرده باشد، و بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند تا او را نشان دهد، هرگز چنین نخواهد کرد.^۱

در میان وکلای حضرت، چهار نفر که به «نواب اربعه» مشهورند، دارای موقعیت خاصی بوده و مقام سروکیلی و نیابت خاصه حضرت مهدی عج را بر عهده داشتند؛ آنان که همگی از علما و بزرگان شیعه بودند به ترتیب عبارتند از: عثمان بن سعید عمری، محمد بن عثمان

۱. طوسی، الغیبه، ص ۳۹۱.

عمری، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمّری. نقش این چهار شخصیت بزرگ در سامان دادن امور شیعیان و ایجاد آمادگی برای ورود به دوران غیبت کبری، برجسته و پررنگ‌تر از دیگر وکلاست.

۱. جناب ابو عمرو عثمان بن سعید عمّری، نخستین نایب خاص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. عثمان بن سعید عمّری، به قبیله «بنی عمرو بن عامر» منسوب بوده است و از یازده سالگی افتخار خدمتگزاری به خاندان رسالت را داشته و از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیه السلام به شمار می‌رفت. او برای اولین بار وکیل خاص امام هادی علیه السلام بوده است و پس از شهادت امام هادی علیه السلام وکیل خاص امام عسکری علیه السلام شد. آن حضرت نیز او را در مناسبت‌های مختلف مورد مدح و ستایش خود قرار می‌داد. از جمله آنکه در حق او فرمود:

هَذَا أَبُو عَمْرٍو التَّقِيُّ الْأَمِينُ تَقَّةُ الْمَاضِي وَ تَقِيَّتِي فِي الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ فَمَا قَالَ لَكُمْ فَعَنِي يَقُولُهُ وَ مَا أَدَى إِلَيْكُمْ فَعَنِي يُوَدِّيهِ؛^۱ این ابو عمرو ثقه و امین من در حیات و بعد از حیات من است، هر آنچه برای شما می‌گوید از من می‌گوید و هر آنچه به شما می‌رساند از جانب من می‌رساند.

بدین ترتیب عثمان بن سعید بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام به تصریح آن حضرت و نص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هنگام ورود قمی‌ها به سامرا، سفیر اول آن حضرت شد. عثمان بن سعید از معدود افرادی بود که در شرایط خاص آن زمان، از طرف امام عسکری علیه السلام اجازه داشت که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در خانه حضرتش به طور مکرر زیارت کند. هنگام شهادت امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ هجری، در تغسیل حضرت نیز حاضر بود؛ به گونه‌ای که در ظاهر تمام امور کفن و دفن امام علیه السلام را به عهده داشت تا امر بر حاکمان ظلم مشتبه گردد.^۲ از آن موقع به انجام وظایف نیابت پرداخت، تا اینکه وفات یافت و فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان متولی تجهیز او شد و او را در بغداد به خاک سپرد.^۳

۱. طوسی، الغيبة، ص ۳۵۴.

۲. همان، ص ۳۵۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۵۰.

۲. دومین نایب خاص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف جناب ابو جعفر محمد بن عثمان عمری است. محمد بن عثمان بن سعید عمری بعد از وفات پدرش همان گونه که امام عسکری ع تصریح نموده بود، به مقام نیابت خاص برگزیده شد.

محمد بن عثمان، فرزند اولین نایب و وکیل امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است که زمان حضرت عسکری ع را نیز درک نموده است. او در زمان حیات امام عسکری ع به دیدار فرزندش امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نائل گردید. امام عسکری ع در مجلسی که عثمان بن سعید همراه با چهل نفر از شیعیان خاص آن حضرت حضور داشت، فرزندش حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به او نشان داد و بر امامت و غیبت او تصریح نمود. در این جمع امام عسکری ع خطاب به شیعیان قمی خود، درباره وکالت عثمان و فرزندش محمد، فرمود:

وَ أَشْهَدُوا عَلَيَّ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدِ الْعُمَرِيَّ وَكَيْلِي وَ أَنَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا وَكَيْلَ ابْنِي مَهْدِيكُمْ؛^۱ گواهی دهید بر اینکه عثمان بن سعید عمری وکیل من است و فرزندش محمد نیز وکیل فرزندم مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شما خواهد بود.

در توقیعی که از ناحیه مقدسه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به محمد بن عثمان پس از وفات پدرش صادر شده است، حضرت ضمن تسلیت رحلت عثمان بن سعید به فرزندش، او را به سفارت خود منصوب گردانید. در این توقیع شریف آمده است:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَ رِضَاءً بِقَضَائِهِ عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَ مَاتَ حَمِيدًا فَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ أَلْحَقَهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَ مَوَالِيهِ عَ فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ سَاعِيًا فِيمَا يَقْرِبُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَيْهِمْ نَصَرَ اللَّهُ وَ جَهَّهُ وَ أَقَالَهُ عَثْرَتَهُ، أَجَزَلَ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابَ وَ أَحْسَنَ لَكَ الْعَزَاءَ رَزَيْتَ وَ رُزِنَا وَ أَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَ أَوْحَشَنَا فَسَرَّهُ اللَّهُ فِي مُنْقَلَبِهِ وَ كَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَدَا مِثْلَكَ يَخْلُفُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَقُومُ مَقَامَهُ...^۲ ما از خداییم و به سوی او بازمی گردیم، تسلیم فرمان او و راضی به قضای اوئیم، پدرت نیکو زندگی کرد و ستوده درگذشت، خدا او را رحمت کند و به اولیاء و دوستانش ملحق سازد که پیوسته در کارشان کوشا بود و در آنچه او را به خدا و به اولیاء ایشان نزدیک

۱. طوسی، الغیبة، ص ۳۵۶.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۰.

می ساخت سعی بود، خداوند رویش را شادان گرداند و از لغزش او درگذرد. خداوند پاداش خیرت دهد و این عزا را بر تونیکو گرداند، تو سوگوار شدی و ما نیز سوگواریم و جدایی او تورا تنها ساخت و ما نیز تنها شدیم. خداوند او را در جایگاهش مسرور سازد و از کمال سعادت اوست که خدای تعالی فرزندی مثل توبه او ارزانی فرموده که جانشین و قائم مقام وی باشد.

دوران نیابت و سفارت محمد بن عثمان، طولانی تر از همه بود و همواره نامه‌های شیعیان را به حضور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌رساند و پاسخ کتبی آن‌ها را به مردم باز می‌گرداند. او همانند پدرش همان‌گونه نزد امام عسکری علیه السلام و فرزندش حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مورد وثوق بود، نزد شیعیان عصر خود به وثاقت و امانت‌داری معروف بود. و هیچ یک از امامیه در عظمت مقام او شک نداشته‌اند.

امام عسکری علیه السلام در پاسخ به سوال احمد بن اسحاق قمی درباره اینکه در دوران غیبت به چه کسی مراجعه کند، می‌فرماید: عمری (عثمان سعید) و فرزندش (محمد بن عثمان) مورد اطمینان است؛ هرآنچه این دو نفر از طرف من به شماها بیاورند، از طرف من است و آنچه آن دو بگویند، از ناحیه من گفته‌اند، سخن او را بشنوید و از او پیروی کنید؛ چرا که آن دو مورد وثوق و اعتمادند.^۱

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز او را مورد تأیید خود قرار داده، فرمود:

و الابن وقاه الله لم یزل ثقتنا فی حیاة الاب رضی الله عنه و ارضاه؛^۲ تو در زمان حیات پدر دائماً مورد وثوق ما بودی، خدا از او راضی باشد و او را راضی فرماید.

محمد بن علی بن الاسود قمی گوید: محمد بن عثمان، قبری برای خویش تهیه کرد، علتش را پرسیدم، گفت: از جانب امام علیه السلام مأمورم که کارهایم را جمع و جور کنم. دو ماه بعد از این واقعه دار دنیا را وداع گفت.^۳ محمد بن عثمان در حدود ۴۰ سال عهده‌دار نیابت بود و در سال

۱. «العمری و ابنته یثقتان؛ فما أذیا إلیک عنی، فعننی یؤدیان، و ما قالاً لک، فعننی بقولان؛ فاسمع لهما و أطعهما؛ فإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَتَانِ»؛ (الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰).

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۹.

۳. همان، ص ۳۵۱.

۳۰۴ یا ۳۰۵ هجری قمری درگذشت.^۱

۳. سومین نایب خاص، جناب ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است. وی در روزگار خویش به عقل و درایت اشتهار داشت. حسین بن روح از نزدیکان و رازداران محمد بن عثمان بود که به فرمان امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام پس از وفات محمد، نیابت امام را به عهده داشت. وقتی بیماری محمد بن عثمان شدت یافت، گروهی از بزرگان و معروفان شیعه، خدمتش رسیده و از جانشین خود سؤال نمودند، جواب داد: «حسین بن روح جانشین من و وکیل مورد اعتماد حضرت صاحب الامر عَلَيْهِ السَّلَام است و در کارها به وی رجوع کنید، من از جانب امام مأمورم که حسین بن روح را به نیابت منصوب گردانم».^۲

حسین بن روح، در ابتدای امر وکیل محمد بن عثمان عمّری بود که بر املاک او نظارت داشت، تا آنکه وصیت با نصّ به او منتهی شد و هیچ کس در این امر شک نداشت.^۳ محمد بن عثمان در آخر عمر خویش جمعی از بزرگان شیعه را نزد خود فراخواند و به آنان سفارش کرد:

إن حدث علی حدث الموت فالأمر الی أبی القاسم الحسین بن روح النوبختی فقد أمرت أن أجمعه فی موضعی بعدی فارجعوا الیه و عولوا فی أمورکم علیه؛^۴ اگر برای من حادثه مزگ پیش آمد، پس امور به دست ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است، زیرا من مأمور شدم تا او را جانشین خود نمایم، پس از من به او مراجعه کنید و در کارهایتان به او اعتماد نمایید. حسین بن روح، در ماه شعبان سال ۳۲۶ هجری

۱. طوسی، الغیبه، ص ۳۶۶.

۲. همان، ص ۳۵۵.

۳. همان، ص ۳۷۲.

۴. هم چنین از محمد عثمان نقل شده است که درباره حسین بن روح فرمود: «هذا أبو القاسم الحسین بن روح بن أبی بحر النوبختی القائم مقامی و السفیر بینکم و بین صاحب الأمر و الوکیل له و الثقة الأمين فارجعوا الیه فی أمورکم و عولوا علیه فی مهماتکم فبذلك أمرت و قد بلغت»؛ این ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، قائم مقام من و سفیر میان شما و صاحب امر عَلَيْهِ السَّلَام و وکیل اوست. او ثقة و امانت دار است، پس در کارهای مهم به او مراجعه نموده و به او اعتماد نمایید، زیرا من به این مطلب امر شده‌ام تا بر شما ابلاغ نمایم. (طوسی، الغیبه، ص ۳۷۱).

قمری از دنیا رفت.

۴. چهارمین و آخرین نایب و سفیر خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف جناب علی بن محمد سمّری است. وی در بغداد با تعیین حسین بن روح از طرف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متصدی امر سفارت شد. علی بن محمد سمّری پس از وفات حسین بن روح به مدّت سه سال به انجام وظایف سفارت پرداخت. وی به دلیل شدت خفقان حاکم بر جامعه اسلامی آن روز، فعالیت گسترده‌ای همانند سه سفیر پیشین نداشته است. شاید این شرایط در انقطاع سفارت پس از وفات او بی تأثیر نبوده است.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخرین توقیعی که به علی بن محمد سمّری نوشت، ضمن خبر از عنقریب بودن وفات او، پایان نیابت خاصه و شروع غیبت کبرا را اعلام فرمود. در بخشی از این توقیع آمده است:

فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ النَّامَةُ؛^۱
 کارهایت را جمع کن و کسی را وصی خود قرار نده که جایش بنشیند چون هنگامه
 غیبت کامل فرارسیده است.

علی بن محمد سمّری در سال ۳۲۹ هجری قمری، به دیدار حق شتافت و با رحلت او، پرونده ارتباط خاص میان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و شیعیان از طریق نماینده رسمی و شناخته شده حضرت بسته شد و زمان رجوع مردم به نواب عام فرارسید.

۲. نیابت عامه (نهاد مرجعیت و ولایت فقیه)

«نیابت عامه»، ناظر به نیابت علما و فقهای دین در دوران غیبت کبری است. از آن جایی که در دوران غیبت کبری حجّت الهی همانند خورشید پس ابر، نورافشانی و بر امور نظارت دارد،^۲ و از طریق نایبان عام به هدایت و مدیریت امور جامعه می پردازد. از این رو، در دوران

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶.

۲. در توقیع رسیده از ناحیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است: «وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَأ الْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيْبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ؛ شیوه بهره‌مندی از وجود من در روزگار غیبتیم، مانند سود بردن از خورشید است آن‌گاه که در پس ابرها از چشم‌ها پوشیده است»؛ (الإحتجاج، ج ۲، ص ۵۴۱).

غیبت، به دلیل محرومیت جامعه از برکات حضور امام عجل الله فرجه، اقتدا و تبعیت امام عجل الله فرجه از راه تبعیت از فقهای دین محقق می شود. از این رو در روایات، حکم دینی فقهاء حجت شرعی دانسته شده^۱ و تبعیت از آنان جلوه تبعیت از امام عجل الله فرجه شمرده شده است.^۲ در ابواب فقه، این موضوع تحت عنوان «ولایت فقیه» از سوی فقهای شیعه مورد بحث قرار گرفته و کتاب های مستقلی درباره مرجعیت فقهی عالمان دین در عصر غیبت تدوین شده است.^۳

در دوران غیبت کبری، طبق آخرین توقیع صادر شده از ناحیه امام عجل الله فرجه به آخرین نایب خاص خود، هیچ فردی به مقام نیابت خاصه نائل نمی شود و امام عجل الله فرجه نیز با کسی ارتباط علنی و متعارف نخواهد داشت؛ لذا آن حضرت برای چاره جویی امر هدایت و رهبری جامعه، مسأله نیابت عامه و ولایت فقیه در عصر غیبت را تدبیر کرده و فقهای جامع الشرایط را بر اساس معیارها و ضوابط کلی، به عنوان نایبان عام خود به مقام زعامت دینی و سیاسی مردم برگزیده و با همسان خواندن دستورات دینی آنان با فرامین خویش، تبعیت و پیروی از آنان را بر مردم واجب کرده است تا شیعیان سخن آنان را به منزله سخن امام تلقی کنند و اطاعتش را واجب و مخالفتش را حرام بشمارند.

این نیابت به این دلیل «عام» گفته می شود که همانند دوران غیبت صغری فرد خاص از سوی امام عجل الله فرجه معرفی نشده است، بلکه بنا به حکم عام، علما و فقهای که دارای شرایط علمی و تقوایی ویژه باشند به این سمت منصوب شده اند تا در عصر غیبت، کسی که آن ضوابط و صفات را داشته باشد، نائب عام امام عجل الله فرجه شناخته شود و به نیابت از امام عجل الله فرجه ولایت و مسئولیت امور دینی و دنیایی جامعه را بر عهده بگیرد و حکم او برای همه نافذ باشد.

۳. وجوب رجوع به نواب عام در عصر غیبت

در تفکر دینی و اسلامی به همان اندازه که وجود امام و حجت الهی در میان مردم به عنوان

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۶۷.

۳. ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت، جوادی آملی.

رهبر و اسوه مردم دین مدار ضروری است، پذیرش ولایت ولی و رهبر دینی توسط مردم نیز امر لازم و اجتناب ناپذیر است. در زمان غیبت صغری، نواب خاص، مرجع دینی مردم از سوی امام علیه السلام بودند، اما در زمان غیبت کبری، زعامت و رهبری جامعه به عهده فقهای دین گذاشته شده است.

در روایات، حکم تنفیذ نیابت عام فقها در عصر غیبت بیان شده و مردم را به تبعیت از آنان فراخوانده است. در اینجا به برخی از این روایات اشاره می شود.

۱. مقبوله عمر بن حنظله. در این روایت که با سند صحیح در منابع معتبر روایی از امام صادق علیه السلام نقل شده است، چنین آمده است:

مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحْفَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا كَالرَّادِّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ؛^۱ هر کس از شما که راوی حدیث ما باشد و در حلال و حرام ما بنگرد و در احکام ما صاحب نظر باشد، او را به عنوان داور بپذیرید، چون من او را حاکم بر شما قرار دادم. پس اگر کسی حکم او را قبول نکرد، حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و آن کس که ما را رد کند، خدا را رد کرده و رد کردن خدا در حد شرک به خدای متعال است.

در این حدیث، واژه «حاکماً» ناظر به مسئولیت اجرایی و احکام انتظامی اسلام است و عمومیت و اطلاق واژه «حاکم» در جمله «فإني قد جعلته عليكم حاكماً» همه موارد حاکمیت، اعم از حیطه های فردی و حوزه های اجتماعی، سیاسی و حکومتی را شامل می شود. این حدیث با اعطای مقام نیابت عامه به فقها، حیطه اختیارات و نفوذ حکم ایشان را نیز بیان نموده است. بر اساس این حدیث، امام صادق علیه السلام فقها و علمای راستین دین را به عنوان حاکمان مردم معرفی کرده و حکم فقیه را نظیر حکم خویش قرار داده و چون اطاعت از حکم امام معصوم واجب و الزامی است، اطاعت از حکم فقیه نیز واجب و الزامی می باشد؛ چه این که رد حکم فقیه همانند نپذیرفتن حاکمیت امام معصوم است و استخفاف حکم ایشان گناهی بزرگ و

نابخشودنی است؛ زیرا به منزله نپذیرفتن حاکمیت تشریحی الهی و در حد شرک به خدای متعال است.

۲. امام عسکری علیه السلام در بیان وظیفه مردم در حل اختلافات و رجوع به یک مرجع ذی صلاح چنین می فرماید:

فَمَا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ؛^۱ هر کدام از فقها که در مراقبت از خواسته های نفسش و حراست دینش و مخالفت با هوا و هوس خویش تلاش ورزد و مطیع فرمان مولایش باشد، بر عامه مردم لازم است که از او پیروی کنند.

۳. توقیع صادر شده از ناحیه امام عصر رضی الله تعالی عنهما که با سند صحیح از محمد بن عثمان، نائب خاص آن حضرت نقل شده است. حضرت در پاسخ به سؤال اسحاق بن یعقوب درباره تکلیف شیعیان در زمان غیبت کبری، می فرماید:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى زُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛^۲ در رخدادها و پیشامدهای جاری به روایت کنندگان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدا بر آنانم.

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛^۳ یعنی؛ همان طور که انبیای بنی اسرائیل حافظ دین موسی بودند و اطاعت آنان بر بنی اسرائیل واجب بود، علمای اسلام نیز حافظ دین پیامبرند و اطاعت از آنان در احکام شرع واجب است.

۵. امام عسکری علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرده که فرمود:

لَوْ لَمْ يَبْقِ بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالذَّالِّينَ عَلَيْهِ وَالذَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِخَجَجِ اللَّهِ وَالْمُنْقِذِينَ لِضُعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شُبَّانِكِ ابْلِيسَ وَمَرَدَّتِيهِ وَمِنْ فَخَاحِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا إِزْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَلِكِنَّهُمْ الَّذِينَ يَمْسِكُونَ أَرْصَةَ قُلُوبِ ضُعْفَاءِ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۲۰.

الشیعة كما يمسكُ صاحب السفينة سگانها أولئك هم الأفضلون عند الله عز وجل؛^۱ اگر نبود دانشمندانی که بعد از غیبت قائم شما به سوی او دعوت می کنند و به سوی او رهنمون می شوند و از دین او دفاع می کنند و بندگان ناتوان را از دام های شیطان و مریدهای شیطانی نجات می دهند، احدی باقی نمی ماند جز اینکه از دین خدا مرتد می شدند، ولی این دانشمندان زمام دل ضعفا را به دست می گیرند، همان گونه که ملوان ها زمام کشتی را به دست می گیرند و سرنشین های کشتی را از خطر مرگ حفظ می کنند. این ها در نزد خدای تبارک و تعالی برترین هستند.

بر اساس این روایات، در دوران غیبت کبری و عدم دسترسی به امام معصوم علیه السلام، سرپرستی شیعیان در همه شئون دینی و سیاسی به افرادی سپرده شده است که دارای آگاهی فقهی و مَلَکة تقوا و عدالت باشند، چنین کسانی به عنوان نایب و نماینده عام امام معصوم علیه السلام سرپرستی امور مسلمین را به عهده دارند تا ضمن پاسخ گویی به مسائل فقهی و شرعی، امورات اجتماعی و سیاسی مردم را مدیریت و رهبری نمایند. از این رو، بیشتر اندیشمندان دینی معاصر، این بحث را تحت عنوان «ولایت فقیه» مطرح کرده و به بررسی ابعاد و آثار آن پرداخته اند.

مدیریت امام غائب علیه السلام در عصر غیبت کبری

در عصر غیبت کبری که بخش زیادی از تاریخ اسلام را دربر می گیرد، با توجه به قطع ارتباط علنی و رسمی با امام معصوم علیه السلام، مدیریت دینی و سیاسی جامعه اسلامی از طریق نواب عام و ولی فقیه جامع الشرایط انجام می پذیرد. از این رو، حاکمیت ولی فقیه مآذون از ناحیه امام علیه السلام اگرچه با حاکمیت امام معصوم علیه السلام تفاوت های بسیار دارد؛ اما به لحاظ مشروعیت و کارکرد دینی، جلوه نسبی حاکمیت نیابتی امام علیه السلام شمرده می شود.

۱. ولایت فقیه، تبلور حاکمیت نیابتی امام حی غائب علیه السلام

موضوع ولایت فقیه از جنبه های مختلف قابل بررسی است، اما با توجه به اینکه بحث تفصیلی درباره چیستی، ماهیت، چرایی، دلایل عقلی، دلایل نقلی و آثار و پیامدهای آن خارج

۱. الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۸ و ج ۲، ص ۴۵۵.

از حیثه بحث ماست،^۱ در اینجا تنها به برخی از ابعاد این مسأله که به تبیین موضوع بحث؛ یعنی اعمال امامت و مدیریت امام غائب علیه السلام در عصر غیبت کمک می‌کند می‌پردازیم. اندیشه کلامی و سیاسی شیعه بر پایه نظام امامت استوار است. نظام امامت، ماهیتاً یک نظام جامع دینی مبتنی بر نگرش معصومانه به آموزه‌های دین در همه ابعاد زندگی است. در نظام دینی امامت، امامان معصوم علیهم السلام همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر همگان ولایت مطلق دارد^۲ و همه شئون حیات اجتماعی با محوریت امام علیه السلام هدایت و مدیریت می‌شود. بر این اساس، تأیید مستقیم یا غیر مستقیم امام معصوم علیه السلام مبنای مشروعیت حکومت و تصرفات ولایی و حکومتی شمرده می‌شود. در زمان غیبت و عدم دسترسی به امام معصوم علیه السلام اگرچه جامعه از ویژگی‌های منحصر و بی‌مانند رهبری معصوم محرومند، اما بنا به تأیید و تدبیر خود حضرات معصومین علیهم السلام ولایت و تصرف در امور دینی و سیاسی جامعه، به عهده فقیه جامع الشرایط سپرده شده است تا به نیابت از امام علیه السلام به این امور اقدام نماید. از این رو، می‌توان ولایت نیابتی فقیه جامع الشرایط را شمه‌ای از ولایت اصلاتی امام معصوم علیه السلام در جامعه دانست، چرا که ولی فقیه در پرتو مشروعیت بخشی امام معصوم علیه السلام به مدیریت شئون دینی و سیاسی جامعه می‌پردازد.

بنابراین، اندیشه سیاسی و فقهی شیعه و تداوم نظام امامت در عصر غیبت، با نظریه «ولایت فقیه» گره خورده است؛ زیرا نظام امامت و تصرفات ولایی در عصر غیبت، تنها از رهگذر نظام مبتنی بر ولایت فقیه، امکان تحقق پیدا می‌کند.

در این رابطه، دو مسأله بیش از همه مورد عنایت و تأمل بوده است؛ یکی شرایط و ویژگی‌های شخص ولی فقیه، دوم قلمرو اختیارات وی. از این رو لازم است این دو مسأله اندکی تبیین شود

۱. رک: شئون و اختیارات ولی فقیه، امام خمینی رحمته الله علیه؛ ولایت فقیه ولایت قناعت و عدالت، آیت الله جوادی آملی؛ ولایت فقیه، آیت الله معرفت؛ نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، آیت الله مصباح یزدی؛ فقه سیاسی، عمید زنجانی؛ مبانی حکومت اسلامی، آیت الله جعفر سبحانی؛ فصلنامه حکومت اسلامی، شماره‌های ۱ تا ۱۲.

۲. سوره احزاب، آیه ۶.

تا جایگاه بنیادین و کارکردهای نظریه ولایت فقیه، به خوبی آشکار گردد.

۲. شرایط و ویژگی‌های ولی فقیه

نیابت عام و ولایت فقیه جامع‌الشرایط، مسئولیت بس خطیری است که شایسته افرادی خاص با خصوصیات شخصیتی ویژه است؛ خصوصیات و ویژگی‌هایی چون ایمان و تعهد دینی، عدالت و التزام عملی به موازین دین، پرواپیشگی و پیراستگی، مخالفت با هواهای نفسانی، تخصص علمی و قدرت اجتهاد در استنباط و شناخت معیارها و موازین شرعی، بینش صحیح و ژرف‌نگری در فهم احکام و مسائل اجتماعی و در یک کلمه برخورداری از علم و تقوای الهی می‌تواند زمینه را برای تصدی چنین مسئولیتی بس مهم فراهم کند.

از تأمل در روایاتی که بیانگر ویژگی‌های ولی فقیه است استفاده می‌شود که شخص ولی فقیه برای تصدی این مقام خطیر، علاوه بر شرایط عمومی مانند عقل و بلوغ و حریت و مردانگی، حداقل باید سه ویژگی اساسی را داشته باشد:

۱. نخستین و مهم‌ترین ویژگی حاکم اسلامی در زمان غیبت «فقاہت» است؛ یعنی شخص متصدی این مقام باید از فقاہت و قدرت اجتهاد و درک عمیق نسبت به احکام اسلامی برخوردار باشد؛ به گونه‌ای که بتواند با نظر اجتهادی و کارشناسانه خود در موضوعات گوناگون فردی و اجتماعی و سیاسی، حکم خدا را از منابع دینی استنباط نماید. در روایاتی که این سمت را تفویض کرده است نیز عنوان «الْفُقَهَاء» به کار رفته است مانند آنچه در مقبوله عمر بن حنظله آمده است: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ».^۱ واژه «فقه» و «تفقه» نیز به معنی فهم عمیق است و عنوان «فقیه» اصطلاحاً به کسی اطلاق می‌شود که ژرف‌نگر و دارای تخصص ویژه در فهم و درک احکام شرعی از منابع دین باشد.

دلایل مطرح‌شده در زمینه ولایت فقیه، فقاہت را شرط زعامت و رهبری دانسته، بدین معنی که برای زعامت سیاسی، کسانی شایستگی دارند که علاوه بر صلاحیت‌های لازم، دارای مقام فقاہت نیز باشند و از دیدگاه‌های اسلام در رابطه با زعامت و سیاستمداری آگاهی کامل داشته

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

باشند و این طبق رهنمودی است که در کلام مولا امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «ان احق الناس بهذا الأمر أقواهم عليه و أعلمهم بأمر الله فيه». در این رهنمود، دو توانایی والا شرط شده است: یکی توانایی سیاسی که در ابعاد مختلف سیاستمداری توانمند و از بینش والایی برخوردار باشد. دوم توانایی فقهاتی که از دیدگاههای شرع در امرزعامت و رهبری امت، آگاهی کامل داشته باشد. توانایی نخست، يك شرط عقلائی است که در تمامی رهبران سیاسی جهان، عقلاً و عرفاً، شرط است و اساسی‌ترین شرط شایستگی برای رهبری سیاسی را تشکیل می‌دهد، اما توانایی فقهی نیز يك شرط کاملاً طبیعی است و يك مسئول سیاسی عالی رتبه در جامعه اسلامی، باید از دیدگاه‌های اسلام در ابعاد مختلف سیاستگذاری باخبر باشد، زیرا بر جامعه‌ای حکومت می‌کند که اساساً اسلام بر آن حاکم است. لذا بایستی خواسته‌های اسلام را در سیاست‌گذاری از روی آگاهی کامل رعایت کند. حاکم سیاسی در اسلام باید مصالح و خواسته‌های مشروع ملت را رعایت کند که این مشروعیت را قانون و شرع مشخص می‌کند. لذا آگاهی از آن، لازم و ضروری است.^۱

۲. دومین ویژگی، توان مدیریت و برخورداری از قدرت تدبیر امور جامعه است. زعیم و ولی فقیه، گذشته از علم به قوانین الهی و اجتهاد، باید دارای درایت و هوش سیاسی لازم و شجاعت و مدیریت کافی برای رهبری جامعه باشد و از مسائل اجتماعی و سیاسی روز آگاه باشد. چنانکه تعبیر «حاکماً» در کلام امام صادق علیه السلام که فرمود: «فَانِي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»^۲ ناظر به شأن حاکمیتی و مدیریتی ولی فقیه است؛ زیرا حاکمیت و فرمانروایی، مستلزم اشراف و آگاهی و فهم و هوش سیاسی در تصمیم‌گیری‌ها و تدبیر امور است. اگر حاکم اسلامی نتواند موضوعات اجتماعی و سیاسی را برای تطبیق یک حکم فقهی به درستی تشخیص دهد، عملاً نمی‌تواند دانسته‌های فقهی خود را به کار گیرد و جامعه را هدایت و مدیریت کند.

۳. سومین ویژگی، برخورداری از ملکه تقوا و عدالت است. مجری دین اسلامی که تقوا پرور و

۱. معرفت، محمد هادی، «تبيين مفهومی ولايت مطلقه فقيه»، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۱۵، ص ۱۳۱.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۶۷.

عدالت مدار است باید خود متقی و عادل باشد. عدالت و تقوا نیز امر لحظه‌ای و گذرا نیست، بلکه نیاز به مراقبت مستمر و بی‌پایان دارد تا تبدیل به ملکه و صفت مستقر در انسان بشود. در روایت منقول از امام عسکری علیه السلام شاخص‌های اساسی تقوا پیشگی و عدالت ورزی متصدی این مقام، این چنین بیان شده است:

صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ؛^۱ مراقبت از نفس، حراست دین، پرهیز از هواپرستی و اطاعت از فرمان الاهی.

اطاعت از حاکم اسلامی از آن رو واجب است که وی مطیع امر الاهی است و اگر حاکم اسلامی برخلاف امر الاهی و موازین دین کاری انجام دهد، به دلیل اینکه از مدار عدالت و تقوا خارج شده است خود به خود از حکومت عزل می‌شود، زیرا امامت و پیشوایی عهد و پیمانی الاهی است که به افراد نالایق نمی‌رسد.^۲

این ویژگی، هم مایه ثبات و پایداری حاکم اسلامی در انجام این مسئولیت می‌شود و هم تضمین کننده اعتماد عمومی نسبت به اوست، زیرا اگر حاکم اسلامی از شایستگی اخلاقی و ملکه عدالت و تقوا برخوردار نباشد، نمی‌تواند در برابر لغزش‌ها و سوء استفاده قدرت و هوای نفس مقاومت کند و اعتماد عمومی را جلب نماید. پس حاکم اسلامی باید به عدالت و تقوا و دیگر شایستگی‌ها و صفات اخلاقی آراسته باشد تا بتواند جلو دار و الگوی دیگران باشد. از این رو، امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

قَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ؛ مردم هرگز به شایستگی نخواهند رسید، مگر در سایه زعامت حاکمان شایسته.^۳

این سه ویژگی، شروط اساسی احراز این مقام است. علاوه بر آن، ولی فقیه در جایگاه رهبر دینی و سیاسی سزاوار است در همه صفات و خصلت‌های نیک و برآورنده، به ویژه در دوری از متاع دنیا و تقید عملی به آموزه‌های اخلاقی و ارزش‌های دینی از دیگران برتر باشد تا افراد جامعه

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳. نهج البلاغه، ص ۳۳۳.

در اخلاق و رفتار خویش، او را الگو قرار دهند.

۳. وظایف و اختیارات ولی فقیه

یکی از موضوعات مهم و بحث‌انگیز در مسأله ولایت فقیه، حدود و اختیارات شخصی است که ولایت امر را بر عهده دارد. البته اصل ضرورت ولایت و رهبری در جامعه از مسایل بدیهی است که هیچ اجتماعی در هیچ شرایطی نمی‌تواند خود را بی‌نیاز از آن بداند. از این رو، ضرورت والی و ولایت، یک امر بدیهی و موضوعی فطری غیر قابل انکار است و هر اجتماعی، استبدادی و قانونی، غیر متمدن و متمدن، بزرگ و کوچک و حتی جامعه خانوادگی در بقا و برپا بودن، خود را به نظام و حکومت متکی می‌داند. اگر سخن و اختلاف نظری هست، درباره میزان اختیارات فقها و گستره آن است.

باتوجه به اینکه در زمان حضور یا عدم حضور امام معصوم علیه السلام، جامعه اسلامی نیازمند نظام و تشکیل حکومت است، قلمرو اختیارات حاکم اسلامی باید به گونه‌ای باشد که قادر به تأمین اهداف و انجام وظایف حکومتی و نظام بخشی جامعه باشد و چون در زمان غیبت، ولی فقیه به عنوان نایب و جانشین امام معصوم علیه السلام همه وظایف حاکم معصوم علیه السلام را بر عهده دارد، باید همه اختیارات حکومتی معصوم را نیز داشته باشد. بر اساس این نظریه، فقیه جامع‌الشرایط در تمامی شئون مربوط به حکومت دارای ولایت است و همه اختیاراتی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار در زعامت امور جامعه داشتند، فقیه جامع‌الشرایط نیز داراست و می‌تواند در چارچوب موازین شرعی بر اساس مصالح مسلمین، احکام حکومتی صادر کند.^۱

در فقه سیاسی شیعه این مسأله، تحت عنوان «ولایت عامه» یا «ولایت فقیه» مطرح شده است. این بحث در دوران معاصر مخصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اهمیت بیشتری پیدا کرده است. به ویژه اینکه «ولایت مطلقه فقیه» به عنوان مبنای مشروعیت نظام سیاسی در قانون اساسی رسمیت پیدا کرده است.

در این باره برخی بر این باورند که دیدگاه «ولایت مطلقه فقیه» نظریه‌ای جدید است که توسط

۱. بنیادی‌ترین اندیشه‌ها، ص ۳۴۱.

امام خمینی رحمته‌الله‌علیه در سال‌های پس از انقلاب اسلامی مطرح گردیده و مسأله‌ای فراتر از ولایت عامه فقیه است.^۱ اما بیشتر فقیهان شیعه معتقدند که نظریه «ولایت مطلقه فقیه»، نظریه بدیع و جدید نیست بلکه در دیدگاه‌های فقهاء گذشته نیز وجود داشته است و امام خمینی رحمته‌الله‌علیه با توجه به تجارب انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران، ابعاد گوناگون این نظریه را شرح و بسط دادند. از این دیدگاه همه فقهای که قائل به ولایت فقیه می‌باشند مانند محقق کرکی، نراقی، و صاحب جواهر و دیگران ولایت را در حد اطلاق برای فقیه در نظر گرفته و از آن به ولایت عامه تعبیر نموده‌اند. بنابراین تفاوتی میان «ولایت عامه» و «ولایت مطلقه» نبوده و اندیشه «ولایت مطلقه» پیشینه‌ای طولانی‌تر از امام خمینی داشته است.^۲

اعتقاد به گستره اختیارات ولی فقیه، از لوازم قطعی پذیرش نظریه «ولایت مطلقه فقیه» است. قید «مطلقه» بیانگر گسترش دامنه ولایت فقیه است تا آنجا که شریعت امتداد دارد؛ و مسئولیت اجرایی ولی فقیه در تمامی احکام انتظامی اسلام و در رابطه با تمامی ابعاد مصالح امت می‌باشد و مانند دیگر ولایات‌ها یک بعدی نخواهد بود.

مراد از «مطلقه» بی قید و ضابطه بودن نیست، بلکه خود کلمه «فقاہت» حدود و قیود آن را بیان می‌کند. مطلق بودن ولایت فقیه بدین معناست که همانند دیگر ولایات‌های مطرح شده در فقه مقید به موضوع خاص نیست. همچنین هیچ یک از قوانین بشری اعم از قوانین عادی و قانون اساسی نمی‌تواند اختیارات ولی فقیه را محدود کند، بلکه ولی فقیه می‌تواند در هر موضوعی که مصالح جامعه اقتضا کند اعمال ولایت کند، قانون را متوقف و یا قانون جدید وضع نماید، زیرا وضع قانون یا در مورد موضوعات و نحوه سامان دادن و تدبیر امور جامعه است یا در مورد تطبیق احکام اولیه یا ثانویه شرع بر موضوعات است. در هر دو صورت اطلاق ولایت فقیه اقتضا دارد که اگر مصدحتی مقدم بر آن قانون یا اجراء آن حکم باشد دخالت نموده و خلاف آن قانون عمل نماید؛ زیرا همان‌گونه که تمیید اختیارات حکومتی امام معصوم علیه‌السلام به

۱. نظریه‌های دولت در فقه شیعه، ص ۱۰۷.

۲. ارسطو، محمدجواد، «مفهوم اطلاق در ولایت مطلقه فقیه»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲، سال ۱۳۷۷.

قانون معنا ندارد همان شئونات نیز برای فقیه ثابت است و تقیید آن به رعایت قانون خلاف میناست.

گسترده‌گی اختیارات ولی فقیه، ناشی از گسترش دامنه فقه در تمام شئون زندگی است، زیرا دامنه اختیارات ولایت فقیه، تا شعاع مسؤولیت فقهی و سیاسی اوست که تمامی ابعاد مربوط به مصالح امت را دربرمی‌گیرد. اساساً اضافه شدن «ولایت» به وصف عنوانی «فقیه» بیانگر گستره چارچوب ولایت او در قلمرو فقه است. تا هر جا فقه کارایی دارد، ولایت نیز هست، چون آنچه حکومت می‌کند فقه اوست نه شخص او. اراده شخصی او هیچ‌گونه قاهریت و حاکمیت ندارد. او هم در پیشگاه خدا مسئول است تا احکام را کاملاً اجرا نماید، و هم در برابر مردم مسئول است تا مصالح همگانی را به بهترین شکل ممکن تأمین نماید و عدالت اجتماعی را در همه زمینه‌ها، به صورت گسترده و بدون تبعیض اجرا کند.

بنابراین اضافه شدن قید «مطلقه» هرگز به معنای مطلق العنان و رها بودن نیست، بلکه این اطلاق، اطلاق نسبی است و در چهار چوب مقتضیات فقه و شریعت و مصالح امت محدود می‌باشد. اضافه شدن قید «فقیه» خود بیانگر تقیید است، زیرا ولایت ولی فقیه از عنوان فقاہت او نشأت می‌گیرد و لذا گستره ولایت او در قلمرو و چارچوب فقاہت او محدود می‌باشد. قید اطلاق برای آن است که اختیارات ولی فقیه نسبت به دیگر محدودیت‌های قانونی و عرفی و غیره اطلاق دارد و ولی فقیه در صورت نیاز و صلاح دید، می‌تواند در ورای محدودیت‌های این‌گونه قوانین، فرمان صادر کند. بنابراین شعاع ولایت فقیه، در گستره دامنه شرع است و مقصود از اطلاق، شمول و گسترش در تمامی زمینه‌های مربوط به شئون عامه و مصالح امت است.

۴. دیدگاه فقهای شیعه درباره حیطه اختیارات ولی فقیه

مسأله ولایت و زعامت دینی و سیاسی ولی فقیه، موضوعی است که قرن‌ها پیش فقهای بزرگ شیعه به آن تصریح کرده‌اند. از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان نامی شیعه، امامت و پیشوایی امت که در عهد حضور برای امامان معصوم علیهم‌السلام ثابت بوده، در دوران غیبت برای فقهای جامع‌الشرایط و دارای صلاحیت نیز ثابت است و فقهای جامع‌الشرایط، مسؤولیت اجرایی

احکام حکومتی را بر عهده دارند. از این رو، بسیاری از اندیشمندان شیعه، از گذشته تا حال، مسأله رهبری سیاسی و اجرایی احکام حکومتی اسلام را، در زمان غیبت نیز پیوسته ثابت و برقرار دانسته و این مسئولیت را از آن فقها به نیابت معصوم می دانند.

فقهای شیعه، لزوم اجرای احکام دین را، مخصوص دوران حضور معصوم ندانسته، بلکه پیوسته آن را ثابت می دانند. از این رو، ولایت فقیه را تداوم حاکمیت امامت دانسته و مسأله رهبری سیاسی را که در عهد حضور از آن امام معصوم است، در دوران غیبت برای فقهای جامع الشرایط و دارای صلاحیت، ثابت می دانند.

در این جا به برخی از نظرات صریح فقهای شیعه که در ابواب مختلف فقه مانند کتاب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و حدود و قصاص، به این مسأله پرداخته اند، اشاره می شود:

۱. شیخ مفید رحمته الله در این باره می فرماید:

فأما إقامة الحدود فهو إلى سلطان الإسلام المنصوب من قبل الله تعالى و هم أئمة الهدى من آل محمد عليهم السلام و من نصبوه لذلك من الأمراء و الحكام و قد فوضوا النظر فيه إلى فقهاء شيعتهم مع الإمكان؛^۱ اجرای حدود و احکام انتظامی اسلام، از اختیارات سلطان اسلام است که از جانب خداوند منصوب گردیده است و منظور از سلطان، ائمه هدی از آل محمد عليهم السلام یا کسانی اند که از جانب ایشان منصوب گردیده اند. و امامان عليهم السلام (در زمان غیبت) این امر را به فقهای شیعه تفویض کرده اند تا در صورت امکان، اجرای آن را بر عهده بگیرند.

۲. شیخ طوسی رحمته الله می نویسد:

و اما الحكم بين الناس و القضاء بين المختلفين، فلا يجوز أيضاً إلا لمن أذن له سلطان الحق في ذلك و قد فوضوا ذلك إلى فقهاء شيعتهم؛^۲ حکم نمودن و قضاوت بر عهده کسانی است که از جانب سلطان عادل (امام معصوم) مأذون باشند و این وظیفه بر عهده فقهای شیعه واگذار شده است.

۳. سلار، حمزة بن عبدالعزيز ديلمی رحمته الله، از فقهای بزرگ قرن پنجم در باب امر به معروف از

۱. المقنعة، مفید، ص ۸۱۰.

۲. النهاية، ص ۳۰۱.

کتاب «المراسم» می نویسد:

فقد فوّضوا إلى الفقهاء إقامة الحدود و الأحكام بين الناس بعد أن لا يتعدّوا واجباً و لا يتجاوزوا حدّاً، و أمروا عامّة الشيعة بمعاونة الفقهاء على ذلك ما استقاموا على الطريقة؛^۱ امامان معصوم (ع) اجرای حدود و احکام انتظامی اسلام را به فقها و گذار کرده اند و عموم شیعیان را به کمک و مساعدت آنان دستور داده اند تا وقتی که برطریقه حق استوار باشند.

۴. علامه حلی (ع) ، حسن بن یوسف بن مطهر می نویسد:

و اما إقامة الحدود فانها الى الإمام خاصة او من يأذن له. و لفقهاء الشيعة في حال الغيبة ذلك ... و لفقهاء الحكم بين الناس مع الامن من الظالمين، و قسمة الزكوات و الأخماس و الافتاء؛^۲ اجرای احکام انتظامی در عصر حضور، با امام معصوم یا منصوب از جانب او و در عصر غیبت با فقهای شیعه می باشد. و همچنین است گرفتن زکات و خمس و تقسیم آنها و تصدای منصب افتاء.

۵. محقق حلی (ع) ، معروف به محقق ثانی نیز می نویسد:

يجوز للفقهاء العارفين إقامة الحدود في حال غيبة الإمام (ع) كما لهم الحكم بين الناس مع الأمن من ضرر سلطان الوقت و يجب على الناس مساعدتهم على ذلك؛^۳ برای فقهای که عارف به احکام دینند جایز است که در دوران غیبت امام (ع) به اقامه حدود بپردازند؛ همان گونه که اختیار دارند که بین مردم قضاوت نمایند در صورتی که خطری از ناحیه حکومت متوجه او نباشد. بر مردم نیز واجب است که او را در این امر پشتیبانی کنند.

۶. شهید اول (ع) می نویسد:

و الحدود و التعزيرات إلى الامام و نائبه و لو عموماً، فيجوز حال الغيبة للفقهاء الموصوف بما يأتي في القضاء إقامتها مع المكنة، و يجب على العامة تقويته و منع المتغلب عليه مع الإمكان، و يجب عليه الإفتاء مع الأمن، و على العامة المصير إليه و

۱. تقریر بحث السید البروجردی، ج ۲، ص ۲۴۵.

۲. قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۱، ص ۵۲۵.

۳. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۱، ص ۳۱۳.

الترافع فی الأحكام؛^۱ اجرای حدود و تعزیرات (احکام انتظامی اسلام) وظیفه امام و نایب او است و این مسئولیت در عصر غیبت بر عهده فقیه جامع الشرایط است و بر مردم است که او را تقویت کنند و پشتیبان او باشند و اشغالگران این مقام را در صورت امکان مانع شوند و بر فقیه لازم است که در صورت امنیت، فتوا دهد و بر مردم است که برای رفع اختلافات نزد او مراجعه کنند.

۷. صاحب جواهر رحمته الله پس از بیان روایات مربوط به تفویض امور به فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت، این گونه روایات را ناظر به حکم حکومتی فقیهان می داند و می نویسد:

فإن المراد من الحكم عليه إنفاذ ما حكم به لا مجرد الحكم من دون إنفاذ، أو لظهور قوله عليه السلام: «فإني قد جعلته عليكم حاكما» في إرادة الولاية العامة نحو المنصوب الخاص كذلك إلى أهل الأطراف الذي لا إشكال في ظهور إرادة الولاية العامة في جميع أمور المنصوب عليهم فيه، بل قوله عليه السلام: «فإنهم حجتى عليكم وأنا حجة الله» أشد ظهورا في إرادة كونه حجة فيما أنا فيه حجة الله عليكم، ومنها إقامة الحدود، بل ما عن بعض الكتب «خليفتى عليكم» أشد ظهورا، ضرورة معلومية كون المراد من الخليفة عموم الولاية عرفا؛^۲ مراد از حکم کردن فقیه، اجرای حکم است نه صرفا انشای حکم بدون اجرای آن، زیرا ظاهر تعبیر روایتی که می فرماید: «من آنان را بر شما حاکم قرار دادم» آن است که فقها در عصر غیبت جانشینان امامان معصوم علیهم السلام در تمامی شؤون عامه از جمله اجرای احکام انتظامی هستند و آنچه از عبارت «فقها، حجت ما بر شمایند همان گونه که ما حجت خدایم» فهمیده می شود، شمول و فراگیری ولایت فقها است، همان گونه که ولایت امامان معصوم شمول و گستردگی دارد. به ویژه که در برخی کتابها به جای «حجتی» و «خليفتى» به کار رفته، که گستردگی ولایت فقیه را بیشتر می سازد.

صاحب جواهر، سپس گفتار محقق کرکی را در این زمینه نقل می کند که گفته است:

اتفق اصحابنا على أن الفقيه العادل الأمين الجامع لشرائط الفتوى، المعبر عنه بالمجتهد في الأحكام الشرعية، نائب من قبل أئمة الهدى عليهم السلام في حال الغيبة، في

۱. الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ج ۲، ص ۴۷.

۲. جواهر الكلام في شرح شرايع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۹۵.

جميع ما للنيابة فيه مدخل؛^۱ فقهای شیعه اتفاق نظر دارند که فقیه جامع الشرایط، نایب امام معصوم است و در کلیه شئون مربوط به امام معصوم (ع) که نیابت لازم است، نایبند.

بنابراین، تعطیل ناپذیری و فراگیر بودن دستورات اجرای احکام اسلام و ضرورت رسیدگی به مصالح امت اختصاص به عصر حضور ندارد، بلکه زمان حضور و غیبت را در بر می‌گیرد، زیرا خداوند هرگز به عدم اجرای احکام شرع رضایت نمی‌دهد. جعل و تشریح این گونه احکام بدون اجرایی شدن آن، نمی‌تواند حکمت و مصلحت تشریح چنین احکامی را تأمین کند، لذا بایستی حتماً اجرا گردد. و چون این مسئولیت بالاصاله از آن امام معصوم (ع) است در زمان غیبت، فقهای شایسته از سوی امام معصوم (ع) و به نیابت از او عهده دار این مسئولیتند. ثبوت نیابت برای فقها، می‌رساند که در این جهت هیچ گونه فرقی بین مناصب و اختیارات گوناگون امام (ع) و نایب او نیست، بلکه همه این مناصب در عصر غیبت بر عهده فقها گذاشته شده است تا وظیفه خطیر رهبری دینی و سیاسی جامعه را بر عهده بگیرند.

۵. گستره اختیارات ولی فقیه از دیدگاه امام خمینی (ع)

طرح بحث ولایت مطلقه فقیه در دوران معاصر، بیش از همه متأثر از اندیشه‌های شگرف و نافذ حضرت امام خمینی (ع) بوده است. این بحث به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل حکومت اسلامی مبتنی بر نظام ولایت فقیه اهمیت دو چندان پیدا کرد و جایگاه و آثار آن مخصوصاً حیطه اختیارات و مطلقه بودن ولایت فقیه، مورد مذاقه صاحب نظران قرار گرفت.

در کلمات فقهای پیشین تعبیری رسا و گویا که برگستره دایره اختیارات ولی فقیه دلالت کند همانند آنچه امام خمینی (ع) در این مقوله بیان کرده است، دیده نمی‌شود. در حقیقت دیدگاه صریح حضرت امام در این خصوص و اهمیت ویژه این موضوع پس از استقرار نظام اسلامی در ایران سبب شده است تا مفهوم ولایت فقیه و اصطلاح «ولایت مطلقه فقیه» در مراکز فقهی و

نهادهای قانون‌گذاری نهادینه گردد.

از این رو، اگرچه میان دیدگاه فقهای پیشین با عنوان «ولایت عامه» و نظریه امام خمینی رحمته الله علیه با عنوان «ولایت مطلقه فقیه» در باب اختیارات فقیه جامع‌الشرایط، همسویی دیده می‌شود، اما باید گفت که خاستگاه و تبلور عینی این ایده فقهی را تنها در نظریه جامع و راهگشای امام خمینی می‌توان جستجو کرد.

از دیدگاه امام رحمته الله علیه گستره اختیارات ولی فقیه فراتر از اموری است که دیگر فقهاء اعمال ولایت فقیه را در این حیطة‌ها می‌پذیرند. امام خمینی رحمته الله علیه با ابتکار جدید که در بیان هیچ یک از فقهای پیشین نیست، حکومت و وجوب رعایت مصالح آن را یکی از احکام اولیه‌ی اسلام دانسته و حتی آن را مقدم بر همه احکام اولیه و ثانویه می‌داند؛ بنابراین ولایتی فراتر از احکام اولیه و ثانویه معهود میان فقهاء برای فقیه اثبات می‌کند و این تفاوت مهم بین نظریه «ولایت عامه» و «ولایت مطلقه» است.^۱

این دیدگاه بر این استدلال استوار است که شئون سیاسی و اختیارات معصوم علیه السلام با فقیه و نایب او، یکسان است. از این نظر فقیه از همان اختیاراتی برخوردار است که امام معصوم علیه السلام در امور حکومتی دارای آن است و همان‌گونه که اختیارات معصوم علیه السلام محدود به احکام فرعیه نیست، اختیارات فقیه نیز مقيّد به احکام فرعیه نیست. امام خمینی رحمته الله علیه در این باره با صراحت می‌گوید:

حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا

۱. حقیقت، سید صادق، توزیع قدرت در اندیشه سیاسی شیعه، ص ۲۸۵.

غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند.^۱

ویژگی دیدگاه امام در نگرش جامع و راهگشا به حوزه اختیارات ولی فقیه و پیوند آن با شئون و اختیارات حاکم معصوم است. ایشان ضمن اشراف عمیق به مبانی فقهی، درک صحیحی از روح حاکم بر قوانین و احکام دینی داشت. از این رو، عمیقاً اعتقاد به یکسان بودن حوزه اختیارات حکومتی ولی فقیه با اختیارات حاکم معصوم داشت، همین نگرش راهگشای او بود که منجر به وقوع انقلاب اسلامی در ایران و احیای دین و تشیع در جهان گردید.

از دیدگاه امام راحل، تمامی دلایلی که برای اثبات امامت، پس از دوران عهد رسالت اقامه می‌شود، به عینه درباره ولایت فقیه در دوران غیبت جاری است. و عمده‌ترین دلیل، ضرورت وجود کسانی است که ضمانت اجرایی عدالت را عهده‌دار باشند، زیرا احکام انتظامی اسلام مخصوص عهد رسالت یا عهد حضور نیست، لذا بایستی همان‌گونه که حاکمیت این احکام تداوم دارد، مسئولیت اجرایی آن نیز تداوم داشته باشد و فقیه عادل و جامع‌الشرایط، شایسته‌ترین افراد برای عهده‌دار شدن این مقام است.^۲

امام خمینی علیه السلام درباره گستره اختیارات ولی فقیه می‌فرماید:

للفقیه العادل جمیع ما للرسول و الأئمه علیهم السلام مما یرجع الی الحكومة و السیاسة، و لا یعقل الفرق، لأنّ الوالی ای شخص کان، هو مجری أحكام الشریعة، و المقیم للحدود الإلهیة، و الأخذ للخراج و سائر مالیات، و التصرف فیها بما هو صلاح المسلمین؛^۳ فقیه عادل، همه آنچه را که پیامبر و ائمه علیهم السلام راجع به حکومت و سیاست داشته‌اند را دارا است و تفاوت نامعقول است، زیرا والی، هر شخصی که باشد، عهده‌دار اجرای احکام شریعت و اقامه حدود الهی و اخذ خراج و سائر مالیات و تصرف در آن بر اساس مصلحت مسلمانان است.

۱. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۴۵۲.

۲. فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۱۵، ص ۱۱۵.

۳. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۷.

در سخن دیگر می‌فرماید:

قضیه ولایت فقیه يك چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه يك چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است. همان ولایت رسول الله ﷺ است.^۱

اطلاق ولایت فقیه جامع‌الشرایط از دیدگاه امام خمینی رحمته‌الله‌علیه بدین معناست که دایره نفوذ و اختیارات فقیه همه آنچه را که در قلمرو مصالح جامعه اسلامی می‌گنجد در بر می‌گیرد؛ نه به امور حسبیه مقید است، نه به قوانین بشری و قانون اساسی و نه در چارچوب احکام فرعیه اولیه و ثانویه محدود است، بلکه اگر مصلحت عمومی اقتضا کند همه حدود را بر می‌دارد.

امام خمینی رحمته‌الله‌علیه درباره گستره اختیارات ولایی فقیه می‌فرماید:

اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در امر اداره جامعه داشت دارا می‌باشد؛ و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند. این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیشتر از حضرت امیر علیه‌السلام بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر علیه‌السلام بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیش از همه عالم است؛ و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر علیه‌السلام از همه بیشتر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگران، صلوات الله علیهم، در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی (فقیه) قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان عالم عادل است.^۲

حضرت امام، وجوب قیام برای اجرای احکام اجتماعی دین را تا جایی واجب و لازم می‌شمارد که حتی در صورتی که فقیه خودش مبسوط‌الید نباشد، اگر از ناحیه حاکم ظالم، چنین امکانی برای او فراهم شود، می‌تواند و بلکه واجب است که به این کار اقدام کند.

۱. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۳۰۸.

۲. امام خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، ص ۵۰.

می فرماید:

اگر فقیه جامع الشرایط در سیاسات (حدود و تعزیرات) و قضاوت و مانند آن کاری را به جهت مصلحتی از طرف حاکم جور متصدی شود جایز است، بلکه بر او واجب می باشد که حدود شرعی را اجرا کند و برطبق موازین شرعی قضاوت نماید و متصدی امور حسبیه شود و حق ندارد که از حدود خدای متعال، تجاوز کند. اگر فقیه ببیند که متصدی شدن او از طرف ظالم، موجب اجرای حدود شرعی و سیاسات الهی می باشد بر او واجب است متصدی گردد، مگر این که متصدی شدن او مفسده بزرگتری داشته باشد.^۱

نتیجه آنکه: اسلام دینی جامع و جاودانه است که برای همه ابعاد فردی، سیاسی و اجتماعی مردم حکم دارد که باید اجرا شود. از آنجا که در زمان عدم حضور امام معصوم علیه السلام تکالیف فردی و اجتماعی همچنان پابرجاست، این مسئولیت به فردی که از نظر علم و تقوا شایسته تصدی مدیریت امور جامعه باشد؛ یعنی فقیه جامع الشرایط واگذار شده است تا به نیابت از امام معصوم علیه السلام امور دینی و سیاسی جامعه را برعهده بگیرد.

واگذاری ولایت و رهبری دینی و سیاسی جامعه به ولی فقیه، در حقیقت تدبیری است برای تداوم مدیریت غیر مستقیم امام معصوم علیه السلام که از سوی حضرات ائمه علیهم السلام برای دوران غیبت، اندیشیده شده است تا ولی فقیه، به نیابت از آنها امور جامعه را برعهده بگیرد.

از آنجایی که در زمان غیبت، ولی فقیه مسئولیت اداره جامعه اسلامی را در تمام شئون آن دارد، از همه اختیارات حکومتی حاکم معصوم نیز برخوردار است. همان گونه که همگان مکلف به اطاعت از حاکم معصومند، در زمان غیبت نیز همگی موظف به تبعیت از تدابیر و دستورات نایب اویند. این لزوم تبعیت، دیگر مراجع تقلید و مقلدان آنان را نیز در بر می گیرد.

وجوب اطاعت از ولی فقیه تا مادامی است که وی در اندیشه و رفتار شرایط لازم؛ یعنی فقاہت و عدالت و تقوا را داشته باشد و به موازین شرع و احکام الهی استوار باشد. به همین دلیل در یک زمان مقام مرجعیت فتوایی تواند متعدد باشد و هر کس هر مجتهدی را پارسا و داناتر

۱. امام خمینی، *تحریر الوسيله* (ترجمه فارسی)، ج ۱، ص ۵۴۸ (مسأله ۷ و ۸).

تشخیص دهد، از وی پیروی کند. اما مقام زعامت و ولایت فقیهه نمی تواند متعدد باشد؛ چون این مقام با ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و دفاعی باید دارای یک قدرت مرکزی باشد تا اختلاف و چند دستگی در میان امت پدید نیاید.

کتابنامه

قرآن کریم.

۱. ابن ابی جمهور، محمد بن علی الأحسانی، **عوالی اللئالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة**؛ تحقیق: آقامجتبی محمدی عراقی، چاپ یکم، قم، انتشارات سیدالشهداء، ۱۴۰۵ق.
۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد الشیبانی، **النهاية فی غریب الحدیث و الاثر**؛ تحقیق: طاهر احمد الزاوی، محمود محمد الطناحی، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۰۸ق / ۱۳۶۷ش.
۳. ابن المشهدی، محمد بن جعفر المشهدی الحائری، **المزار الكبير**؛ تحقیق: جواد القیومی الاصفهانی، چاپ یکم، قم، قیوم، ۱۴۱۹ق.
۴. ابن بابویه قمی، علی بن الحسین، **الامامة والتبصرة من الحيرة**، قم، تحقیق و نشر: مدرسة الامام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۴ق - ۱۳۶۳ش.
۵. ابن بطریق، یحیی بن الحسن الحلی، **عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار**؛ قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
۶. ابن سیده، علی بن اسماعیل، **المحکم و المحيط الأعظم**، محقق و مصحح: هنداووی، عبدالحمید، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول: ۱۴۲۱هـ. ق.
۷. ابن شهر آشوب، محمد بن علی مازندرانی، **مناقب آل ابی طالب عليهم السلام**؛ تصحیح: سید هاشم رسولی محلاتی، محمد حسین دانش آشتیانی، چاپ یکم، قم، علامه، ۱۳۷۹ق.

٨. ابن عطيه- جميل حمود، **أبهي المراد في شرح مؤتمر علماء بغداد**، بيروت، مؤسسة الأعلمي، چاپ: اول: ١٤٢٣ق.
٩. ابن عقده كوفي، **فضائل أمير المؤمنين**، ٣٣٣ تجميع عبد الرزاق محمد حسين فيض الدين
١٥. ابن قتال النيشابوري، محمد بن الحسن، **روضة الواعظين و بصيرة المتعظين**؛ تحقيق: سيد محمد مهدي خراسان، قم، انتشارات رضی، ١٣٧٥ش.
١١. ابن قولويه قمي، جعفر بن محمد، **كامل الزيارات**؛ تحقيق و مصحح: عبد الحسين اميني، نجف الاشرف، دار المرتضوية، چاپ اول: ١٣٥٦ش.
١٢. ابن قيم جوزي، محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد شمس الدين، **المنار المنيف في الصحيح و الضعيف**، محقق: عبد الفتاح أبو غدة، مكتبة المطبوعات الإسلامية، حلب، چاپ اول، ١٣٩٥هـ/١٩٧٥م.
١٣. ابن مردويه، احمد بن موسى الاصفهاني، **مناقب علي بن ابي طالب**، و ما نزل من القرآن **في علي**؛ تحقيق: عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين، چاپ دوم، قم، دار الحديث، ١٤٢٤ق/١٣٨٢ش.
١٤. ابن منظور، محمد بن مكرم المصري، **لسان العرب**؛ بيروت، دار صادر، چاپ سوم: ١٤١٤ق.
١٥. ابن ميثم بحراني، ميثم بن علي، **قواعد المرام في علم الكلام**؛ تحقيق: سيد احمد حسيني، چاپ دوم، قم، كتابخانه آيت الله العظمى مرعشي نجفی، ١٤٥٦ق.
١٦. ابوالفتح كراچكي، محمد بن علي، **كنز الفوائد**؛ تحقيق: عبدالله نعمه، چاپ يكم، قم، دار الذخائر، ١٤١٥ق.
١٧. احمد بن فارس، **معجم مقاييس اللغة**؛ تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٥٤ق.

١٨. اربلي، علي بن عيسى بن ابي الفتح، **كشف الغمة في معرفة الأئمة؛ تصحيح: سيدهاشم رسولی محلاتی، چاپ یکم، تبریز، مكتبة بنی هاشمی، ١٣٨١ق.**
١٩. ارسطا، محمد جواد، **فصلنامه علوم سیاسی، دانشگاه باقر العلوم ؑ، شماره ٢، سال ١٣٧٧.**
٢٥. ازهری، محمد بن احمد، **تهذيب اللغة، دار احیاء التراث العربی، بیروت چاپ: اول، بی تا.**
٢١. استرآبادی، محمد جعفر، **البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقائد الساطعة، تحقیق: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، مكتب الاعلام الإسلامی، چاپ: اول: ١٣٨٢ ش.**
٢٢. استرآبادی، السيد شرف‌الدین علی الحسینی، **تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة؛ تحقیق: حسین استادولی، چاپ یکم، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٥٩ق.**
٢٣. امام حسن عسکری ؑ، **تفسیر الإمام العسکری ؑ المنسوب إلى الإمام العسکری ؑ** ٢٦٥ مدرسة الإمام المهدي ؑ الأولى محققة ربيع الأول ١٤٥٩ مهر - قم المقدسة مدرسة الإمام المهدي عجل الله فرجه الشريف - قم المقدسة
٢٤. امام رضا، علی بن موسی ؑ، **صحيفة الرضا ؑ، محقق و مصحح: محمد مهدي نجف، مشهد، کنگره جهانی امام رضا ؑ، چاپ: اول: ١٤٥٦ ه ق.**
٢٥. آلوسی، شهاب‌الدین السيد محمود بن صلاح‌الدین البغدادي، **روح المعاني فی تفسیر القرآن العظيم و السبع المثاني؛ تحقیق: علی عبدالباری عطیه، چاپ یکم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ١٤١٥ق.**
٢٦. آملی، سيد حيدر، **تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، تحقیق: سيد محسن موسوی تبریز، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ: سوم: ١٤٢٢ ق.**
٢٧. بحرانی، السيدهاشم بن سليمان الحسینی، **البرهان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، چاپ یکم، تهران، بنياد بعثت، ١٤١٦ق.**
٢٨. _____، **المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة ؑ، ترجمه: مهدي حائري قزوینی، نشر آفاق، چاپ پنجم ١٣٨٤.**

٢٩. _____، **المحجة فيما نزل في الحجة**، بيروت، مؤسسة
الوفاء، سال: ١٤٥٣ هـ.ق.
٣٥. بحرانی، یوسف بن احمد، **الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة**؛ تحقيق: محمدتقی
الایروانی. السيد عبد الرزاق المقدم، چاپ یکم، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٥٥ق.
٣١. البرسی، رجب بن محمد، **مشارق انوار اليقين في اسرار أمير المؤمنين ﷺ**؛ تحقيق: سيد علي
عاشور، چاپ یکم، بيروت، مؤسسه اعلمی، ١٤١٩ق / ١٩٩٩م.
٣٢. برقی، احمد بن محمد بن خالد، **المحاسن**؛ مصحح: جلال الدين محدث، چاپ دوم، قم،
دار الكتب الاسلاميه، ١٣٧١ق.
٣٣. بروجردي، سيد حسين طباطبائي، **تقرير بحث السيد البروجردی**، تقرير شيخ علي پناه
اشتهاردی، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ: اول:
١٤١٦ هـ.ق.
٣٤. بروسوی، اسماعیل حقی، **تفسیر روح البیان**؛ بيروت، دار الفكر، [ابی تا].
٣٥. پیشوایی، مهدی، **سیره پیشوایان**، قم، مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق ﷺ، چاپ
دوم، پاییز ١٣٧٤.
٣٦. تویجری، حمود بن عبد الله بن حمود بن عبد الرحمن، **إتحاف الجماعة بما جاء في الفتن و
الملاحم وأشرط الساعة**، دار الصمعی للنشر والتوزیع، الرياض - المملكة العربية السعودية،
چاپ دوم، ١٤١٤ هـ.ق.
٣٧. جعفر آل یاسین، **البفاری فی حدوده ورسومه**، بيروت، عالم الكتب، چاپ اول، ١٤٥٥ق.
٣٨. جعفر بن محمد الصادق ﷺ، **مصباح الشریعة ومفتاح الحقیقه**؛ منسوب به امام جعفر،
چاپ یکم، بيروت، مؤسسه اعلمی، ١٤٥٥ق.
٣٩. جوادی آملی، عبدالله، **شریعت در آینه معرفت**، مرکز نشر فرهنگي رجاء، تهران، ١٣٧٣.

۴۰. جوهری، احمد بن عبید الله بن عیاش، **مقتضب الاثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر (ع)**، قم، مكتبة الطباطبائی، بی تا.
۴۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه؛ تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، چاپ چهارم، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م**
۴۲. حر عاملی، محمد بن الحسن، **تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة؛ تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهما السلام، چاپ یکم، قم، مؤسسه آل البيت علیهما السلام، ۱۴۰۹ق.**
۴۳. _____، **وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، چاپ سوم: ۱۴۱۴ ه.ق.**
۴۴. حسینی شیرازی، سید علی خان، **ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین؛ تحقیق: سید محسن حسینی امینی، چاپ چهارم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.**
۴۵. حلبی، تقی الدین بن نجم، **تقریب المعارف؛ تحقیق: فارس تبریزیان (الحسون)، چاپ یکم، قم، الهادی، ۱۴۰۴ق.**
۴۶. حلبی، حسن سلیمان بن محمد، **مختصر البصائر، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ اول ۱۴۲۱ق.**
۴۷. حمیری، عبد الله بن جعفر، **قرب الإسناد (ط - الحديثة)، اجلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ق.**
۴۸. خوبشانی، عزیز الله العطار دی، **مسند الامام الرضا علیهما السلام؛ مشهد، کنگره جهانی امام رضا علیهما السلام، ۱۴۰۶ق.**
۴۹. خرازی، سید محسن، **بدایة المعارف الإلهیة فی شرح عقائد الإمامیة، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ: چهارم: ۱۴۱۷ق.**

٥٥. خراز قمى، على بن محمد، **كفاية الاثر فى النص على الأئمة الاثنى عشر عليه السلام**؛ تحقيق: سيد عبداللطيف حسيني كوهكمري، قم، بيدار، ١٤٠١ق.
٥١. خمينى، سيد روح الله موسى، **تحرير الوسيلة (ترجمه فارسى)**، نرم افزار مجموعه آثار امام خمينى، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى رحمته الله عليه.
٥٢. _____، **ولاية فقيه (حكومت اسلامى)**، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر امام خمينى، چاپ پنجم ١٣٧٦.
٥٣. _____، **تحرير الوسيلة**، قم، مؤسسه دار العلم، چاپ: اول، بى تا.
٥٤. _____، **تحرير الوسيله (ترجمه فارسى)**، ترجمه: : على اسلامى، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ ٢١: ١٤٢٥ هـ ق.
٥٥. _____، **ولاية فقيه**، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، بى تا.
٥٦. خواجه نصيرالدين الطوسى، محمد بن محمد، **تجريد الاعتقاد**؛ تحقيق: حسيني جلالى، چاپ يكم، قم، دفتر تبليغات اسلامى، ١٤٠٧ق.
٥٧. _____، محمد بن محمد، **تلخيص المحصل**؛ چاپ دوم، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٥ق.
٥٨. ديلمى، حسن بن على بن محمد، **ارشاد القلوب الى الصواب**؛ (م ٨٤١ق)، چاپ يكم، قم، شريف رضى، ١٤١٢ق.
٥٩. راغب الاصفهانى، الحسين بن محمد، **المفردات فى غريب القرآن (مفردات الفاظ القرآن)**؛ تحقيق: صفوان عدنان داوودى، چاپ يكم، بيروت. دمشق، دار الشاميه. دار العلم، ١٤١٢ق.
٦٠. سبحانى، الشيخ جعفر، **محاضرات فى الإلهيات**، معاصر مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام، قم.
٦١. _____، **الإلهيات على هدى الكتاب و السنة و العقل**، قم، المر العالمى للدراسات الاسلاميه، چاپ سوم، ١٤١٢ هـ ق.

۶۲. _____، **الأضواء على عقائد الشيعة الإمامية**، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، بی تا
۶۳. سعدالدين التفتازانى، مسعود بن عمر، **شرح المقاصد**؛ تحقيق: عبدالرحمان عميره، چاپ يكم، قم، شريف رضى، ۱۴۰۹ق.
۶۴. سليم بن قيس هلالى، **كتاب سليم بن قيس الهلالى**؛ تحقيق: محمد باقر انصارى زنجانى، قم، نشر الهادى، چاپ اول: ۱۴۰۵ق.
۶۵. سليميان، خدامراد، **فرهنگ نامه مهدويت**، قم، بنياد فرهنگى حضرت مهدى موعود 3، مركز تخصصى مهدويت، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۳.
۶۶. سيد بن طاووس، على بن موسى بن جعفر، **الاقبال بالاعمال الحسنه فيما يعمل مرة فى السنه**؛ چاپ دوم، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۴۰۹ق.
۶۷. _____، **الطوائف فى معرفة مذاهب الطوائف**؛ محقق و مصحح: على عاشور، چاپ يكم، قم، خيام، ۱۴۰۰ق.
۶۸. سيد رضى، محمد بن حسين بن موسى، **نهج البلاغه**؛ تصحيح: صبحى صالح، قم، دار الهجره، چاپ يكم، ۱۴۱۴ق.
۶۹. سيد شريف ميرجرجانى، على بن محمد، **شرح المواقف**؛ چاپ يكم، مصر، مطبعة السعاده، ۱۳۲۵ق / ۱۹۰۷م.
۷۰. سيد صادق حقيقت، **توزيع قدرت در اندیشه‌ى سياسى شيعه**، تهران، هستى نما، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۷۱. سيد عبد الله شبر، **حق اليقين فى معرفة أصول الدين**، قم، أنوار الهدى، چاپ: دوم: ۱۴۲۴ق.
۷۲. سيد مرتضى علم الهدى، على بن حسين بن موسى، **رسائل الشريف المرتضى**؛ تحقيق: السيد احمد الحسينى، السيد مهدى الرجائى، چاپ يكم، قم، دار القرآن الكريم، ۱۴۰۵ق.

٧٣. _____، علي بن حسين بن موسى، **الشافى فى الامامة؛** تحقيق: السيد عبد الزهرا الحسينى الخطيب، چاپ دوم، تهران، مؤسسه الصادق، ١٤١٠ق.
٧٤. _____، **الذخيرة فى علم الكلام**، تحقيق سيد احمد حسينى، قم، مؤسسه النشر الإسلامى، سال چاپ: ١٤١١ق.
٧٥. شوشترى، شهيد قاضى نور الله، **إحقاق الحق واذهاق الباطل**، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، چاپ اول ١٤٠٩هـ.ق.
٧٦. شهيد اول، محمد بن مكى عاملى، **الدروس الشرعية فى فقه الإمامية**، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ: دوم: ١٤١٧هـ.ق.
٧٧. صافى، لطف الله، **منتخب الأثر فى الإمام الثانى عشر**، قم، مكتبة آية الله العظمى الصافى الكلپايگانى، وحدة النشر العالمية، چاپ اول: ١٣٨٠هـ.ش.
٧٨. صدر المتألهين، صدر الدين محمد شيرازى، **المشاعر**، به اهتمام هانرى كرين، تهران، نوبت چاپ: دوم: ١٣٦٣هـ.ش.
٧٩. صدر المتألهين، محمد بن ابراهيم الشيرازى، **الحكمة المتعالية فى الأسفار العقلية الأربعة؛** چاپ سوم، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٩٨١م.
٨٠. _____، **المبدأ و المعاد؛** تصحيح: سيد جلال الدين آشتيانى، تهران، انجمن حكمت و فلسفه ايران، ١٣٥٤ش.
٨١. _____، **تفسير القرآن الكريم؛** تحقيق: محمد خواجهوى، چاپ دوم، قم، بيدار، ١٣٦٦ش.
٨٢. صدر، سيد محمد، **تاريخ الغيبة الصغرى**، ج ١، ص ٦٤١، چاپ دوم: انتشارات دارالتعاريف للمطبوعات، بيروت ١٤١٢قمرى.
٨٣. صدوق، محمد بن على بن بابويه القمى، **الاعتقادات؛** (٣٠٥، ٣٨١ق)، قم، كنگره شيخ مفيد، چاپ دوم: ١٤١٤ق.

۸۴. _____، **الأمالی**؛ ترجمه: آیت الله کمره‌ای، تهران، انتشارات کتابچی، چاپ ششم: ۱۳۷۶ش.
۸۵. _____، **التوحید؛ تصحیح: سید هاشم حسینی تهرانی**، چاپ یکم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۹۸ق / ۱۳۵۷ش.
۸۶. _____، **الخصال؛ تصحیح: علی اکبر غفاری**، چاپ یکم، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
۸۷. _____، **الهدایة الكبرى**، تحقیق: مؤسسه الإمام الهادی علیه السلام، قم، مؤسسه الإمام الهادی علیه السلام، چاپ اول: رجب المرجب ۱۴۱۸ه.ق.
۸۸. _____، **علل الشرایع؛ چاپ یکم**، قم، مکتبه الداوری، ۱۳۸۵ش / ۱۹۶۶م.
۸۹. _____، **عیون اخبار الرضا علیه السلام**؛ تصحیح: سیدمه‌دی حسینی لاجوردی، چاپ یکم، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۹۰. _____، **کمال الدین و تمام النعمه**؛ تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم: ۱۳۹۵ق.
۹۱. _____، **معانی الاخبار؛ تصحیح: علی اکبر غفاری**، چاپ یکم، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۹۲. _____، **من لایحضره الفقیه؛ تصحیح: علی اکبر غفاری**، چاپ دوم، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۹۳. صفّار، محمد بن حسن بن فروخ القمی، **بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام**؛ تصحیح: میرزا محسن کوجه باغی تبریزی، چاپ دوم، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.

۹۴. صمدی، قنبرعلی، دیدار یار غائب/ پژوهشی در جریان شناسی ارتباط با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
در عصر غیبت، قم، مؤسسه انتشاراتی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول: ۱۳۹۰.
۹۵. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن؛ چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۹۶. طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، الاحتجاج علی اهل اللجاج؛ (م ۵۸۸ق)، تحقیق: السید محمد باقر الموسوی الخراسان، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۹۷. طبرسی، امین الاسلام فضل بن الحسن، إعلام الوری بأعلام الهدی؛ چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۹۸. طبری، محمد بن جریر بن رستم، المسترشد فی امامة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ تحقیق: احمد محمودی، چاپ یکم، تهران، مؤسسه الثقافة الاسلامیه لکوشانبور، ۱۴۱۵ق.
۹۹. _____، دلائل الإمامة؛ تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثة، چاپ یکم، قم، بعثت، ۱۴۱۳ق.
۱۰۰. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی؛ تحقیق: مؤسسه البعثة، چاپ یکم، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۱۰۱. _____، الرسائل العشر؛ تصحیح: واعظزاده خراسانی، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۱۰۲. _____، تهذیب الاحکام؛ تحقیق: سید حسن موسوی خراسان، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۱۰۳. _____، کتاب الغیبة للحجه؛ محقق و مصحح: عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، چاپ یکم، قم، دار المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق.

۱۰۴. _____، **مصباح المتعجد: تصحيح و تحقيق: علي اصغر مرواريد**. ابوذر بيدار، چاپ يكم، بيروت، مؤسسه فقه الشيعه، ۱۴۱۱ق.
۱۰۵. _____، **النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى**، بيروت، دارالكتاب العربي، چاپ دوم: ۱۴۰۰ق.
۱۰۶. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، **تفسير نور الثقلين: (م ۱۱۱۲ق)**، تحقيق: سيدهاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۱۰۷. عُریضی، ابوالحسن علی بن جعفر الصادق عليه السلام، **مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها: تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام**، چاپ يكم، مشهد، كنگره جهانی امام رضا عليه السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۰۸. عفانه، حسام الدين بن موسى محمد بن عفانه، **فتاوى حسام عفانه**، هذا الكتاب هو أرشیف للفتاوى المطروحة علی موقع الشيخ، حتى ذوالقعدة ۱۴۳۱ هـ = فبراير ۲۰۱۰ م.
۱۰۹. علامه جعفری، محمدتقی، **فلسفه دین**، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۱۱۰. علامه حلی، حسن بن یوسف بن المطهر، **الألفین فی إمامة امیرالمؤمنین عليه السلام**؛ (۶۴۸). ۷۲۶ق)، چاپ دوم، قم، دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
۱۱۱. _____، **كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: تصحيح: حسن حسن زاده آملی**، چاپ هفتم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۱۲. _____، **الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع يوم الحشر و مفتاح الباب**، مقدمه و تحقيق: مهدي محقق، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، چاپ: اول: ۱۳۶۵ ش.
۱۱۳. _____، **قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ: اول: ۱۴۱۳ هـ ق.

۱۱۴. _____، **الباب الحادی عشر**، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، چاپ: اول: ۱۳۶۵ ش.
۱۱۵. علامه مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار**، مصحح و محقق: جمعی از محققان، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۱۶. _____، **حق الیقین**، ناشر: انتشارات اسلامیة، بی جا، بی تا.
۱۱۷. عیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش السلمی، **تفسیر العیاشی**؛ تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ یکم، تهران، المطبعة العلمیه، ۱۳۸۰ ق.
۱۱۸. فاضل مقداد، **ارشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين**، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی ره، سال چاپ: ۱۴۰۵ ق.
۱۱۹. _____، **الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد**، تحقیق: ضیاء الدین بصری، مجمع البحوث الإسلامیة، چاپ: اول: ۱۴۱۲ ق.
۱۲۰. فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، **تفسیر فرات الکوفی**؛ تحقیق: محمد کاظم، چاپ یکم، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۱۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، **کتاب العین**؛ تحقیق: مهدی مخزومی. ابراهیم سامرائی، قم، هجرت، چاپ دوم: ۱۴۱۰ ق.
۱۲۲. فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، **گوهر مراد**؛ تهران، سایه، چاپ اول: ۱۳۸۳ ش.
۱۲۳. فیض کاشانی، محمد محسن، **تفسیر الصافی**؛ تحقیق: حسین اعلمی، چاپ دوم، تهران، صدر، ۱۴۱۵ ق.
۱۲۴. _____، **رسائل فیض کاشانی**، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری، چاپ اول: ۱۳۸۷ ش.

۱۲۵. فیومی، احمد بن محمد بن محمد بن علی المقرئ، **المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی**؛ قم، منشورات دارالرضی، چاپ اول، بی تا.
۱۲۶. قاضی نعمان، محمد، **شرح الاخبار فی فضائل الأئمة الاطهار**؛ تحقیق: سید محمد حسینی جلالی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
۱۲۷. قرشی، سید علی اکبر، **قاموس قرآن**؛ چاپ ششم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ق/ ۱۳۷۱ش.
۱۲۸. قطب الدین الراوندی، سعید بن عبدالله، **الخوارج و الجرائح**؛ تحقیق: مؤسسه الامام المهدی / سید محمد باقر موحد ابطحی، چاپ یکم، قم، مؤسسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۹ق.
۱۲۹. _____، **منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه**؛ تصحیح: سید عبداللطیف کوهکمری، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۶۴ش.
۱۳۰. _____، **قصص الانبیاء**؛ تحقیق: غلامرضا عرفانیان یزدی، مشهد، مرکز پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول: ۱۴۰۹ق.
۱۳۱. قفاری، ناصر بن عبد الله بن علی، **أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثنية عشرية عرض و نقد**، دارالنشر: بی جا، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۱۳۲. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، **تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب**؛ تحقیق: حسین درگاهی، چاپ یکم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۱۳۳. قمی، شیخ عباس، **مفاتیح الجنان**، ترجمه: موسوی دامغانی، تهران، نشر فیض کاشانی، ۱۳۷۶ش.
۱۳۴. قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، **تفسیر علی بن ابراهیم القمی**؛ محقق و مصحح: طیب موسوی جزائری، چاپ سوم، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۱۳۵. کدیور، محسن؛ **نظریه های دولت در فقه شیعه**، تهران نی، چ پنجم، ۱۳۸۰.

۱۳۶. کشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز؛ *اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)*؛ (قرن ۴ هجری)، تألیف: محمد بن الحسن الطوسی، شیخ الطائفه (۳۸۵. ۴۶۰ق)، تحقیق: حسن مصطفوی، چاپ یکم، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.
۱۳۷. کفعمی، ابراهیم بن علی العاملی، *البلد الامین و الدرع الحصین*؛ چاپ یکم، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق.
۱۳۸. _____، *مصباح الكفعمی أو جنة الأمان الواقية و جنة الإيمان الباقیه*؛ قم، دار الرضی (زاهدی)، چاپ دوم: ۱۴۰۵ق.
۱۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*؛ تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم: ۱۴۰۷ق.
۱۴۰. مجلسی، محمدباقر، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ﷺ* تصحیح: سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۱۴۱. _____، *زاد المعاد- مفتاح الجنان*، محقق و مصحح: علاءالدین اعلمی، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول: ۱۴۲۳ق.
۱۴۲. محقق حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، مصحح: عبدالحسین محمد علی بقال، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ: دوم: ۱۴۰۸ ه ق.
۱۴۳. مصباح یزدی، محمد تقی، *آموزش عقاید*، (سه جلد)، شرکت چاپ و نشرین الملل وابسته به انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷.
۱۴۴. مصباح، مجتبی، *بنیادی ترین اندیشه‌ها*، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته علیه، قم، زلال کوثر، نوبت چاپ سوم، تایستان ۱۳۹۲.
۱۴۵. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*؛ چاپ یکم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۴۰۲ق / ۱۳۶۰ش.
۱۴۶. معرفت، محمد هادی، *فصلنامه حکومت اسلامی*، دبیرخانه مجلس خبران رهبری، قم، سال پنجم، شماره ۱۵.
۱۴۷. معین، محمد؛ *فرهنگ فارسی*، تهران، چاپخانه سپهر، چاپ هشتم: ۱۳۷۱.

١٤٨. مفيد، **الأفصاح في امامة امير المؤمنين علي بن ابي طالب**، نجف اشرف، الحيدريه، چاپ دوم؛ ١٩٥٥.
١٤٩. مفيد، **الفصول العشرة**، ٤١٣ الشيخ فارس الحسنون الثانية ١٤١٤ - ١٩٩٣ م دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان
١٥٠. —، **أوائل المقالات**، ٤١٣ الشيخ إبراهيم الأنصاري، بيروت، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، الثانية ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.
١٥١. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، **الارشاد في معرفة حجج الله على العباد**؛ الشيخ المفيد (٣٣٦ . ٤١٣ ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، چاپ يكم، قم، كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ ق.
١٥٢. —، **الأمالى**؛ تحقيق: الحسين استاد ولى، على اكبر غفارى، قم، كنگره شيخ مفيد، چاپ يكم؛ ١٤١٣ ق.
١٥٣. —، **المقنعة**، قم، كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد رحمته الله تعالى، چاپ: اول؛ ١٤١٣ هـ ق.
١٥٤. —، **النكت الاعتقادية**؛ تحقيق: رضا مختارى، قم، كنگره شيخ مفيد، چاپ يكم، ١٤١٣ ق / ١٩٩٢ م.
١٥٥. —، **رسائل في الغيبة**، ٤١٣ علاء آل جعفر الثانية ١٤١٤ - ١٩٩٣ م دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان
١٥٦. مفيد، نمان، **الإفصاح**؛ ٤١٣ مؤسسة البعثة، بيروت، لبنان، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - الثانية ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.
١٥٧. مقدس اردبيلي، **الحاشية على إلهيات الشرح الجديد للتجريد**، تحقيق احمد عابدى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، چاپ: دوم؛ ١٤١٩ ق.
١٥٨. مولى صالح مازندراني، محمد، **شرح اصول الكافي لمولى صالح المازندراني**؛ تعليق: ابوالحسن شعراني، تصحيح: على اكبر غفارى، چاپ يكم، بيروت، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٨٨ ق.

۱۵۹. نادری، محمد مهدی؛ **نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه**، قم، مؤسسه امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
۱۶۰. نجفی، السید بهاء الدین، **منتخب الأنوار المضيئة**، قم، مؤسسة الإمام الهادی علیه السلام، چاپ اول ذی القعدة ۱۴۲۰-۱۳۷۸ ش.
۱۶۱. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، **جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام**، محقق/مصحح: عباس قوچانی - علی آخوندی، بیروت - لبنان، دار إحياء التراث العربي، چاپ: هفتم، بی تا.
۱۶۲. نراقی، ملا مهدی، **أنیس الموحدين**، مقدمه از آیت الله حسن زاده و تصحیح و تعلیق از شهید آیت الله قاضی، تهران، انتشارات الزهراء، چاپ: دوم: ۱۳۶۹ ش.
۱۶۳. نعمانی، محمد بن ابراهیم، **الغیبه**؛ محقق و مصحح: علی اکبر غفاری، چاپ یکم، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ ق.
۱۶۴. نوری، میرزا حسین طبرسی، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**؛ قم، مؤسسه آل البيت چاپ یکم، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۷ م.
۱۶۵. _____، **نجم الثاقب**، قم، انتشارات مسجد جمکران، چاپ چهارم: ۱۳۸۰ ش.